

سفرنامہ دروویل

سرنگ کا پیار دروویل

جواد محی



از اشعارات بنگاہ مطبوعاتی کوئٹہ

قسمتی از انتشارات گوتنبرگ

روانشناسی	تألیف پلاتونوف ترجمه ررم آزما	بها ۱۵۰ ریال
قانون زندگی	تألیف شوارتس « «	بها ۱۰۰ ریال
پرده از رازها برکنار میشود ۲ جلد		بها ۹۰ ریال
تاریخ تمدن ایران	تألیف چهارده نفر مستشرق فرانسوی ترجمه جواد محبی	بها ۱۵۰ ریال
جزیره اسرار آمیز	« ژول ورن با جلد سلیفون « «	بها ۱۵۰ ریال
« «	« به قطع جیبی ۲ جلد « «	بها ۶۰ ریال
فرزندان کاپیتان کرانت	« « با جلد سلیفون « «	بها ۱۵۰ ریال
« «	« به قطع جیبی ۲ جلد « «	بها ۶۰ ریال
یوگینی آنه گین	اثر : الکساندر پوشکین ترجمه منوچهر وثوقی نیا	بها ۱۵۰ ریال
مردی که میخندد	اثر : ویکتور هوگو ترجمه جواد محبی	بها ۱۵۰ ریال
نتردام دوپاری	اثر « « « «	بها ۱۵۰ ریال
انسان ذو حیاتین	اثر : الکساندر بلیایو ترجمه : کاظم انصاری	بها ۷۰ ریال
جادوگر عصر اتم	اثر : ل. لاکین ترجمه : سیمونیان	بها ۱۰۰ ریال
ژوزف بالسامو	اثر : الکساندر دوبای ترجمه : ذبیح الله منصوری ۳ جلد	بها ۴۵۰ ریال
غرش طوفان	اثر : « « قطع جیبی هر جلد	بها ۲۰ ریال
البورتویست	اثر : چارلز دیکنس ترجمه دکتر قریب	بها ۱۵۰ ریال
مغز و شگفتیهای آن	« « « « با جلد سلیفون	بها ۱۷۰ ریال
	اثر : سیمونوف - آسترایان	بها ۵۰ ریال

بهای این کتاب با جلد سلیفون ۱۰۰ ریال

« « « معمولی ۸۰ ریال



سرنگ کا سپار دروویل

G. Drouville

سفرنامہ دروویل

Voyage en Perse

1812 - 1813

چاپ دوم

ترجمہ: جوادمحیی



از انتشارات کتابخانه کوتمبرک

مأخذ ترجمه :

متن فرانسوی کتاب که به سال ۱۸۳۵ میلادی از طرف کتابفروشی
et Etrangère National پاریس چاپ شده است .

* سفرنامه دروویل

* ترجمه : جواد محبی

* چاپ اول ۱۳۳۷

* چاپ دوم تیرماه ۱۳۴۸

* تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

* چاپ : انتشارات کتب ایران

* تحت شماره کتابخانه ملی به ثبت رسید .

توضیح ناشر فرانسوی



این سفرنامه نخستین بار به سال ۱۸۱۹ هجری در سن - پترزبورگ در ۱۵۰ نسخه و به بهای گزافی معادل ۳۰۰ روبل چاپ و نشر یافت و تصادفاً نسخه‌ای از آن به دست ما افتاد. با مطالعه آن پی بردیم که محتوی مطالب پر ارزش و دقیقی درباره عرف و عادات، وضع حکومت، ارتش و سازمان های دیگر ایران است. از این نظر تجدید چاپ و انتشار آن را بسیار ثمر بخش دیدیم و بر آن شدیم که در چاپ مجدد غیر از تصحیح چند لغزش املائی تغییری در شکل و مضمون کتاب ندهیم .

دیباچه

تغییرات شگرف وضع نظامی ایران در این اواخر، نخست مرا بر آن داشت که به بررسی سازمانهای لشکری این کشور پردازم. ولی با توجه به این نکته که چنین موضوعی فقط برای عده معدودی جالب توجه و قابل استفاده خواهد بود. عزم آن کردم که نقش دیگری زده و فکر اساسی نخستین خود را در فصلی از فصول کتاب جامع تری که به رشته تألیف درمی آید به گنجانم.

نویسندگان دیگری اعم از مؤرخین و جهانگردان که پیش از من کتابهایی درباره ایران نوشته اند به تفصیل به شرح اوضاع و احوال امکنه پرداخته ولی شرح عرف و عادات ساکنین این بخش آسیا را که تفاوت اساسی و فاحشی با عرف و عادات مغرب زمینها دارد به اختصار بر گزار کرده اند.

من نمی خواهم که یکبار دیگر به تألیف تاریخ ایران پردازم. زیرا گفتنی ها را کسانی نظیر شاردن، تونو، اولیویه، کینر، پیکو و دیگران گفته و نوشته اند.^۱

بسیاری از این مؤلفین حتی به شرح جزئیات آداب و رسوم ایرانیان نیز پرداخته و گاهی در این زمینه رعایت جانب دقت و امانت

را نموده‌اند ولی صد افسوس که در بسیاری از این موارد به حدس و وهم و گمان و گزارشهای نامطمئن بیش از واقعیت توجه شده و مطالبی از آن دربارهٔ مسائل مختلفی از قبیل وضع زنان و نجبا و اعیان ایران بی‌گفتگو پروردهٔ پندار مؤلفین و دور از حقیقت است .

زیرا چه بسا اروپائانی که گذرشان به ایران می‌افتد و حتی سالیان درازی در این کشور بسر می‌برند بی‌آنکه حتی یکبار چشم‌شان به چهره زنان ایرانی افتد. برای دیدار رخسار جنس لطیف ایرانی مرد اروپائی به ناچار باید وسیله‌ای برانگیزد، باشد که بدان وسیله راهی به سوی حرامسراها باز کند. ولی چنین موهبتی بسیار به دشواری و به ندرت نصیب مغرب‌زمینی‌ها می‌شود. اما فکر تحقیق وضع زنان ایران از راه مذاکرات و بحث و انتقاد ذکر این نکته را ضروری می‌سازد که از این رهگذر نیز نتیجه‌ای عاید نتواند شد .

چه در ایران زمین چیزی زننده‌تر از بحث دربارهٔ زنان نمی‌توان یافت و هر پرسشی در این زمینه نه تنها بی‌جواب می‌ماند بلکه حتی جسارت و اهانت نیز تلقی می‌شود .

از اینجا چنین برمی‌آید که مؤرخین نامبرده اگر هم مطالبی در بارهٔ زنان ایران نوشته‌اند مر جعی جز توهمات و پندارهای خویش نداشته و چنانکه شاردن خود معترف است مطالب مربوط به زنان را از زبان خواجه سرایان درباری شنیده‌اند .

البته اقامت سه ساله در ایران به اینجانب نیز هر گز امکان نمی‌داد که مطالب مطمئن و دقیقی در این باره منتشر کنم . ولی نیك بختی

بزرگی به من روی آور شد تا با برخی از بزرگان متشخص ایران مناسبات بسیار دوستانه و محرمانه‌ای پیدا کرده و به حرمرسراها به خصوصاً حرمرسرای خانواده عسگرخان آخرین سفیر ایران در فرانسه راه یابم. من قریب شش ماه در منزل این مرد سالمند محترم بسر بردم رفتار او با من بهمانند غربیان بود و او با این شیوه معاشرت به هنگام اقامت در فرانسه خو گرفته بود. بندرت ممکن بود چند روزی بگذرد و او مرا به اندرون دعوت نکند، این پذیرائی‌ها و احترامات روزهای اول جنبه ادب و مهمان نوازی داشت با گذشت ایام بصورت طبیعت ثانوی وی درآمد. تا سرانجام کار به جائی رسید که من آزادانه به حرمرسرا رفت و آمد داشتم و گوئی در میان یکی از خانواده‌های اروپائی بسر می‌بردم. با وجود حسادت و تعصب شدید شرقیان هرگز بیاد ندارم که حتی یکبار سایه کدورتی از رفتار من بردل میزبانانم نشسته باشد، سهل است که ذره‌ای از احترام آمیخته به تعارف آنان نیز نسبت به من کاسته شود.^۱

من برخلاف مؤلفین سلف هرگز قصد آن ندارم که به تألیف تاریخ مفصلی از زندگی شاهان ایران بپردازم بلکه تنها به ذکر شرح مختصری از سلسله‌های مختلفی که غالباً سرنوشت‌های مشابهی داشته‌اند اکتفا می‌کنم. زیرا در کشوری مانند ایران خنجر و زهر

۱- در اینجا از اشاره به این نکته ناگزیرم که طبق عرف و عادات ایرانیان، اگر کسی غیر از شاه و ولیمهد جسارت ورزیده و سرزده قدم به اندرون حرمرسرای یکی از ایرانیان گذارد، مرد صاحبخانه حق دارد بیدرنک بدست خود مردم تجاسر را از پای درآورد. در این مورد عدالت یار و پشتیبان قاتل است.

بارها از جانب بسیاری از مدعیان و شیفتگان تاج و تخت برای پاك -
 كردن راه سلطنت از لوٹ و جود رقیبان بکار رفته است .^۱
 درباره وضع جغرافیائی و محصولات کشاورزی و امور بازرگانی
 ایران نیز بسیار به اختصار کوشیده ام ، زیرا این مطالب به نحو مفصل
 و کاملی در کتب جهانگردان فرانسوی و انگلیسی که بارها از طرف
 دولت های متبوعه خویش برای کسب اطلاعات لازم به ایران فرستاده
 شده اند نگارش یافته است . اگر هن نیز میخواستم در این باره به تفصیل
 پردازم ، سخنان گفته را باز گویی کردم و این نقض غرض می شد .
 زیرا کارم دو چندان دشوار تر می گشت و کتابم از حیز انتفاع
 می افتاد .

در این زمینه فقط به ذکر نکاتی قناعت کرده و بیشتر به بیان
 جزئیات نتایج معاهده صلح اخیر^۲ و انتزاع پاره ای از ولایات ایران و
 الحاق آنها به روسیه پرداخته ام . ضمناً چون در سراسر عملیات بعدی این
 متار که شخصاً شرکت داشته ام بی مناسبت نبود که در این باره نیز به
 تفصیل سخن گویم .

توجه به تأثیر آب و هوا در جسم و روح و خلق و خوی آدمیان مرا
 بر آن داشت که درباره خصوصیات و سجایای اخلاقی ساکنین ایالات
 مختلف ایران کلمه ای چند بیان کنم .

اما هنگام بحث در باره سنن و عادات و آداب و رسوم شگفت آور
 ایرانیان و از آن جمله مراسم عروسی و کیفیات عجیب و غریب آن که با

۱ - طی یکصد سال هرج و مرج داخلی ایران ، مدعیان و غاصبین تاج
 و تخت به استثنای کریم خان زند که با امر كطبیعی مردم ملگی به قتل رسیدند .

۲ - منظور عهدنامه گلستان است (م).

آداب ما تناقض بسیاری دارد، خود را نویسنده حقیقت بین و راستگوئی دیدم که موظف است عنان قلم را از گمراهی یا تسلیم شدن به هوی و هوس و یا اسارت بدست تعصبات بیجا بازدارد .

سفر من از قسطنطنیه تا ایران سفر بسیار کوتاهی بود . و بدان نمیارزید که جریان آن ضبط شود . در این راه فقط به زحمت زیاد به مطالعه سفر نامه های پیشینیان و از آن جمله آقایان گاردان^۱ موریه^۲ و اسکات و اری-نک^۳ که به نظر دقیق ترین سفر نامه ها است توفیق یافتیم .

اما باز گشت من که از راه گرجستان ، قفقاز ، ناحیه دن و سواحل شمالی دریای سیاه صورت گرفت بنظم شایسته آن نیست که شرح مفصلی درباره آن نگاشته شود زیرا توصیف این مناطق دور افتاده برای خوانندگان کتاب چنگی به دل نخواهد زد .

کوشش بسیاری بکار بسته ام تا کلمات فارسی و ترکی کتاب حاضر را همانگونه که تلفظ می شود به حروف لاتینی بنویسم . ولی در این راه با دشواریهای روبرو شده ام زیرا اطلاعاتی که معادل حروف (حقلی) شرقیان باشد در الفبای لاتن وجود ندارد . کسانی که بخواهند با املای دقیق و صحیح اسامی آشنا شوند می توانند به آثار دانشمند معروف لانگس^۴ درباره خاور زمین مراجعه کنند .

برای احتراز از ذکر نامهای کثیر و گیج کننده امکنه که در هر قدم ضرورت مراجعه به فرهنگ جغرافیائی مفصلی را ایجاب

1 - Gardanne

2- Morrier

3- Scott-Waring

4- Langles

می کند ، بهتر آن دیدم که کتاب حاضر را بصورت مختصر و مفید و دور از حشو و زوائد برشته نگارش کشم ، تا خوانندگان از زحمت مراجعه به کتابهای راهنما در امان باشند .

سخن که بدینجا رسید مطلبی جز این ندارم که بگویم چشم امید به نظر خطاپوش خوانندگان دوخته‌ام تا مگر لغزشهای موجود در شیوه بیان را در برابر اهتمام به دادن گزارش دقیق و صحیح و مطمئن نادیده گیرند .

بگذار روزی نویسنده‌ای چیره دست با استفاده از مطالبی که در این کتاب عرضه می‌شود اثر شایسته تری بیافریند و دست کم از خرده گیری دیگر درباره دقت مطالب کتاب در امان باشد . چه من جز نوشتن حقائق و واقعیاتی که با استفاده از موفقیت استثنائی خویش به چشم خود دیده‌ام راهی برنگزیده‌ام . گمان می‌کنم که چنین موقعیتی تا کنون و بعد از این تا سالیان درازی نصیب دیگران نگشته و نگردد .

سر آغاز

تعیین خطوط مرزی دقیق ایران با توجه به وسعت خاک آن کار آسانی نیست. ولی چون تغییرات عمده مرزی معمولاً پس از حوادث و انقلابات گوناگون پیش می آید، از اینرو جا دارد که تغییرات حاصل از جنگ این کشور با روسیه و پیمان متار که اخیراً بررسی کرده و ولایتی را که در نتیجه پیمان مزبور از ایران منتزع شده است نام ببریم. ضمناً باید از مناطقی که در حال حاضر از اطاعت شاه سرپیچیده ولی دیر یا زود باید بدان گردن نهند یاد کنیم.

ایران کشور پهناوری است که از شمال به گرجستان، بحر خزر، ترکمنستان و افغانستان و از جنوب به خلیج فارس و دریای هند، از مشرق به تبت، صغیر و هندوستان و از مغرب به ارمنستان، ترکیه و کوههای زاگرس محدود است^۱. این کوهها حد فاصل بین ایران و کردستان است. کردستان که منطقه عشایری ایران محسوب می شود دارای خصوصیات و شرائط خاصی است.

کشور ایران از نه ایالت بزرگ بشرح زیر تشکیل شده است :
آذربایجان، گیلان، مازندران، عراق عجم، فارس، خوزستان
لرستان، کرمان و خراسان.

۱- توجه بدین نکته که کتاب به سال ۱۸۱۲ میلادی مطابق ۱۱۹۱ شمسی یعنی قریب ۱۴۵ سال پیش نوشته شده ضروری است (م).

ایالت آذربایجان با کشور ماد سابق از بحر خزر و قسمتی از کردستان و پاشا نشین بایزید تا گرجستان کشیده شده است. این ایالت از هر نظر جالب ترین مناطق ایران و از ایالات دیگر بمراتب حاصلخیز تر و پر جمعیت تر است .

آذربایجان طی سالیان درازی میدان جنگ بوده از اینرو مردمان آن جنگجو تر از اهالی ایالت دیگر ایران است. آذربایجان به هنگام جنگ به تنهائی برابر تمام مناطق امپراطوری ایران لشکر بسیج می کند. واحدهای نظامی ارتش منظم ایران را نیز که مسلح به سلاحهای گوناگون اند غالباً سربازان آذربایجانی تشکیل می دهند .

سه شهر مستحکم و مهم نظامی ، مراکز دفاعی آذربایجان به شمار میروند . این سه شهر عبارتند از : ایروان ، عباس آباد و خوی. گرچه استحکامات این شهرها از نظر مغرب زمینی ها چندان شکفت آور نیست ولی در کشوری مانند ایران که فاقد راههای ارا به رواست اهمیت شگرف این دژها نمایان است. ایران فاقد جاده های شوسه بوده و ایرانیاں برای حمل بار و بنه فقط از اشتر و استرا استفاده می کنند. اما در چند سال اخیر ، توپخانه واقعی منظمی که با اسب کشیده میشود جانشین توپهای کم قدرت سابق یا (زنبورک ها) شده و به مرمت و توسعه شاهراه ها پرداخته اند؛ این فعالیت ها در شهرهایی که به میدان جنگهای اخیر نزدیکتر است بیشتر به چشم می خورد و جاده های وسیع غالباً به جبهه های جنگ ختم می شود . حکومت ایالت آذربایجان با عباس میرزا پسر دوم شاه است . عباس میرزا بعنوان ولیعهد و شاه آینده کشور تعیین شده و محمدعلی میرزا فرزند ارشد شاه فقط بحکومت کرمان شاه منصوب شده است. شهر

های مهم آذربایجان عبارتند از:

تبریز، ارومیه، خوی، مراغه، مرند، ایروان، نخجوان، اهر، اردبیل و میانه. برهريك از شهرهای نامبرده یكنفر (خان) كه لقب بیگربىگى دارد فرمان می راند. بیگلربىگى ها مرئوس شخص ولیعهداند.

ایالت گیلان منطقه پردرخت و با طلاقى است كه در ساحل غربى بحر خزر قرار دارد. آب و هوای این ایالت بسیار ناسالم و در فصل گرما غیر قابل تحمل است. از اینرودر سال بیش از پنج تاشش ماه كسى ساكن گیلان نیست. طوائف گیلان در فصل گرما به ایالات مجاور كه مراتع سبز و خرمی دارند كوچ می كنند. با اینحال گیلان ایالت بسیار حاصلخیزی است. میوه ها مخصوصا انگور آن بسیار فراوان و لذیذ است، محصول برنج گیلان غالباً به نقاط دیگر ایران و گرجستان صادر میشود. با اینحال مردم گیلان بسیار نادان و از نظر تمدن نسبت به نقاط دیگر ایران عقب مانده ترند.

ایالت مازندران منطقه ای كوهستانی است كه در انتهای جنوبی بحر خزر قرار دارد ۱ سابقاً عده ای از قبائل ترك به مازندران پناهنده شده و بنام (قاجارها) یعنی پناهندگان معروف شدند. محیط زندگی مساعد بزودی باعث افزایش تعداد افراد قبائل مزبور شد. افزایش نفوذ قاجار ها كه در بدو امر بنظر ایرانیان امر كم اهمیت و ناچیزی جلوه می كرد بزودی زمینه تحصیل قدرت و رسیدن بحكومت را برای قبائل مزبور

۱- مؤلف مازندران و گرگان یعنی تپورستان و وركانی سابق را بیکجا

بنام ایالت مازندران نامبرده است (م.)

فراهم ساخت. آقا محمدخان عمو و سلف فتحعلی شاه، از افراد قبیله قاجار بود، خود فتحعلی شاه نیز در آستر آباد واقع در ساحل بحر خزر و تنها بندر مهم ایران متولد شده است. ایرانیان نسبت بدریا نفرت عجیبی دارند^۱. از این رود در بحر خزر اثری از نیروی دریائی و کشتی و دریا نورد ایرانی نمی توان یافت.

عراق عجم مسکن پارت های قدیم، ایالت بسیار وسیعی است که در مرکز ایران از زنجان تا یزد یعنی منطقه ای بطول دوست فرسنگ و عرض متجاوز از شصت فرسنگ کشیده شده است. این ایالت نیز بنوبه خود به ولایات مختلفی تقسیم می گردد. ولایات مهم عراق عجم عبارتند از: اصفهان، تهران، کاشان، قم، ساوه، قزوین، زنجان، همدان، کرمانشاه وری.

ایالت عراق سابقاً بسیار حاصلخیز بود ولی کم آبی و خشکسالی بسیاری از کشاورزان را بترك دهکده ها واداشت. خرابه هائی که در هر گوشه ای از این ایالت وسیع به چشم می خورد حاکی از آبادی و شکفتگی گذشته آنها است. خشک شدن تدریجی رودخانه های این منطقه نیز به ویرانی روستاها کمک می کند.

ایالت فارس، بزرگترین، زیباترین و زرخیزترین ایالات ایران است. این ایالت از یکسویه به خلیج فارس و از سوی دیگر به کرمان و

۱-مسأله عجیبی است. پس از سلطه اعراب، صرف نظر از کوشهائی که در دوره صفویه برای ایجاد بحریه قوی در جنوب ایران بعمل آمد دیگر توجهی به این مسئله حیاتی نشده حتی بروایتی حافظ بزرگ نیز بسائقه نفرت از دریا از نیمه راه سفره نده شیراز بازگشت (م).

خوزستان محدود و طول آن قریب دویست و پنجاه فرسنگ است. نام ایالت فارس مدتها به سراسر ایران اطلاق میشده است و هوای آن بسیار مساعد و آثار باستانی آن معروفیت جهانی دارد. مردان بزرگی از سرزمین فارس برخاسته‌اند شهرهای مهم فارس عبارتند از:

شیراز (مولد حافظ و سعدی)، جهرم و یزد.

در چند میلی شهر شیراز که براستی میتوان آنرا بهشت روی زمین دانست؟ خرابه‌های باشکوه پرسپولیس^۱ به چشم می‌خورد.

خوزستان و لرستان دو ایالت کوچک و همسایه عراق عرب و فارس و عراق عجم است. این ایالات با کردستان و کرمانشاه بیکجا قلمرو حکومت محمد علی میرزا فرزند ارشد شاه ایران بشمار میرود.

کرمان یا کارمانی باستانی، ایالت پر وسعتی است که در انتهای خلیج فارس قرار گرفته و بندر گمرون^۲ آن که بدست شاه عباس اول ساخته شده است شهرت خاصی دارد. شاه عباس با بنای این بندر در نظر داشت ناوگان نظامی و بحریه تجارتمی مطمئنی برای ایران تأسیس کند. ایالت کرمان حد شرقی ایران محسوب می‌شود. مکران نیز جزئی از کرمان است ولی همانند سجستان^۳ و طخارستان و خراسان کم و بیش سراز فرمان شاه پیچیده و داعیه استقلال در سر می‌پرورانند.

شهرهای مهم کرمان عبارتند از: سیرجان، کرملین، بردسیر، بم، ولاسگرد، هرمز، گمرون، و لار.

۱- تخت جمشید (م)

۲- بندر عباس فعلی (م)

۳- سیستان کنونی (م)

شهر لار مرکز ولایت لارستان، سابقاً حکومت خاصی داشته ولی اینک جزئی از کرمان بشمار میرود.

گرچه نفوذ حکومت مرکزی در خراسان بسیار ضعیف و آنهم محدود به منطقه کوچکی از آنست با اینحال بهتر است که شرحی درباره این ایالت که ساکنین آن دارای خصوصیات ایرانی و حتی مدعی اصالت نژاد ایرانی اند داده شود.

برای توضیحات دقیقتری درباره وضع کنونی خراسان مطالبی از یادداشت‌های آقای ژوردن مترجم خاطرات آقای کینر M. Kinneir را که خود کتابی جالب درباره ایران نوشته است مورد بحث قرار خواهیم داد. ولی ناگزیر با صراحت تمام باید گفت که این کتاب نیز بمانند آثار دیگری که درباره ایران نوشته شده است گاهی فاقد دقت نظرو تعمق بوده و بیش از سه چهارم مطالب آن درباره مردم و آداب و رسوم آنان اشتباه آمیز است. مؤلف کتاب مزبور چنین می نویسد :

«دولت ایران فقط به قسمت غربی ایالات خراسان فرمان می راند. درباره ایالت مزبور بعداً نکاتی بیان خواهم داشت. نفوذ شاه فقط در شهرهای مشهد و نیشابور و ترشیز و طمس و توابع آن جاری است. افغانها و عشایر جموک و پاتان در منطقه جنوبی و تاتارهای ازبک و ترکمن ها در قسمت شمالی آن ساکن اند.

سرزمین واقع بین مشهد و استرآباد و از جمله شهرهای ابیورد و نسا و دیراو و کالپوک به طوائف ترکمن معروف به گوگلان تعلق دارد. این طوائف دشمنان آشتی ناپذیر (قاجارها) بشمار میروند. بین

مشهد و بیساو منطقه ایست که (میر- کنه - خان) بر آن فرمان میراند این شخص امیر مقتدر و مستقلی است که به چهار هزار خانوادۀ کرد، سه هزار ترک و پنجهزار ایرانی حکومت می کند . مرکز فرمانروائی وی شهر مستحکم (خوشان) است که در سی فرسنگی مشهد قرار دارد . مناطق کوشنک و روغوز واقع بین مشهد و مرو قلمرو خان مستقلی است که دوازده هزار سوار دارد.

لطفعلی خان رئیس ایل چیرلو که شجاع ترین و فرزانه ترین مرد خراسان است در این منطقه بسر می برد . حکومت مرو بایکی از برادران حیدر شاه پادشاه بخارا و جمعیت آن بالغ بر سه هزار نفر است.

هرات : شهر معروفی که بادهای ملایم و زیبائی بناهای آن مشهور خاص و عام بوده و روزی امیر علمیشیر بر آن فرمان می رانده یکبار دیگر از زیر خرابه ها سر برداشته است . هرات پر جمعیت ترین شهر خراسان است . هرات بنابه اهمیت بازرگانی و اقتصادی خویش به بندر هرات معروف و جمعیت آن بالغ بر صد هزار نفر است ، مردم این شهر مرکب از پاتان ها ، هندوها ، یهودیان و افغانها است تعداد پاتانها و افغانها به مراتب بیش از دیگران است . اما صناعت و هنرهای ظریفه در دست هندوان و در عین حال فقر و مسکنت نصیب آنان است ، شهر هرات از سایۀ سرزحمتکشانشان هندو روه ترقی و تعالی نهاده است . مردم شهر احترام زیادی به هندوان قائل اند . حتی حکومت نیز آنها را در انجام فرائض مذهبی خویش آزاد گذاشته است . شهر هرات ملک پادشاه کابل محسوب می شود و پسر وی یعنی حاجی فیروز بر آن فرمان می راند . بنا به پیمان نامه ها ، شهر هرات باید سالانه خراجی به خزانه شاه

ایران به فرستد .

این خراج از روی اضطرار مرتباً پرداخت می شود .
 ساکنین بلخ مرکب از افغانها و ازبکها و تنگوزها است
 ازبکها با خلق و خوی ملایم و ادب نزاکت از دیگران متمایزاند .
 تنگوزها Taudioui مردمانی منحط و پست و بیشرم و گستاخ اند .
 افراد قبائل تنگوز که گاهی شبان وزمانی یغما گراند بسته بوضع محیط
 چادر نشینی و یا شهر نشینی اختیاری کنند . شهر بلخ نیز ملک شهریار
 کابل است .

امیران متعددی بطور مستقل از هم بر سیستان و بلوچستان فرمان
 می رانند . این امیران گاهی به مقتضیات اوضاع و احوال برای مقابله با
 دشمن مشترك، و یا همکاری در تاراج با هم متحد می شوند . مردمان
 سیستان بیشتر از طوائف پاتان یا بلوچ اند، ضمناً مردی بنام بهرام خان
 خود را (شاه سیستانی) یا پادشاه سیستان می نامد .

آنچه در باره سیستان و بلوچستان گفته شد ، در باره برخی از
 نواحی کرمان نیز صادق است . ساکنین قسمتی از ایالت کرمان افغانی
 و قسمت های دیگر بلوچ اند . برخی از افغانها و بلوچها سردارزی از
 خود دارند ولی بقیه رعیت شاه ایران محسوب میشوند .

منطقه سرحدی نرمانشیر^۱ زیر فرمان رشید خان است .

شهر مهم بم شهر سرحدی کرمان محسوب می شود . ایرانیان از
 مدت های پیش افغانها را از این منطقه رانده و به بلوچهای آنجا روی خوش
 نشان میدهند . همین اواخر لطفعلی خان شاهزاده شجاع و نگون بخت

سلسله زند در شهر بم دستگیر و بدست حریفش آقامحمدخان سپرده شد در محل وقوع این حادثه از سرطرفداران لطفعلیخان هرمی ساختند . این هرم نهال پیروزی قومی است که در طول يك قرن از خون افراد انسان آبیاری شده است!

امام مسقط با استفاده از اغتشاشات ایران به سواحل خلیج فارس تجاوز و از بندرعباس یا گمرون تا هرمز را که اینک صخره خشک و بایری بیش نیست تصرف کرده است.

مکران سرزمین بلوچها است. منطقه سند زیر یوغ استبداد برادران تولپور **Tolpoure** که از نژاد بلوچانند، قرارداد . این برادران عبارتند از: میر غلام ، میر کریم ، میر مراد . قدرت برادر بزرگتر بیش از برادران دیگر است و بنام حاکم فرمان میراندواز نظر قبائل همسایه فرمانروای واقعی سند بشمار میرود. دو برادر دیگر نیز بنام میرزهره و میرطهره هر یک در قلمرو خویش بمانند سلاطین مطلق العنان حکومت می کنند .

اهالی سند غالباً از طوائف بلوچ و پیرو مذهب اسلام اند . اما عرف و عادات و جهل و خرافات، دخل و تصرف های زیادی بمرور ایام در این مذهب وارد ساخته است. در منطقه سند نیز بمانند هرات هندوان از احترام خاصی برخوردار بوده و تحت حمایت مخصوصی میباشند. آنها با مسلمانان دارای حقوق متساوی بوده و از تمام نعمات زندگی شهری بهره ورانند . هندوان سند که اکثریت جمعیت این منطقه را تشکیل میدهند غالباً به بازرگانی مشغول بوده و بمانند مسلمانان نائل بدرجات عالی نظامی میشوند. نادرشاه این ایالت را طبق معاهده ای

بسال ۱۷۳۹ به پادشاه افغان واگذار کرده است. از آن پس ایالت‌سند در تصرف افغانها است.»

از این توضیحات جالب و مفید مر بوط به خراسان و ایالات مجاور آن که اینک از ایران بدور افتاده اند چنین بر می‌آید که ایالت اخیر جزو امپراطوری ایران بوده و امرا و غاصبین یاغی فقط تا مدتی که جنگ با نیروهای بیگانه ادامه داشت می‌توانستند یاغیگری کنند. دیر یا زود دولت ایران که در اثر پیمان متار که اخیر فراغت بدست آورده است فرصت آن خواهد یافت که نیروهای لازم برای سرکوبی شورشیان و یاغیان گسیل داشته و مشتی خان و یاشاهزاده زبون را که با گرفتاری ارتش ایران در جنگ روسیه سر به خودسری برداشته‌اند. بجای خود بنشانند.

بنظر مولف نام بردن از تمام کسانی که هر يك چند صباحی بر اورنگ شاه‌ی ایران تکیه زده‌اند کاری حاصلی است. ازین رو فقط می‌توان بشرح بسیار مختصری از سلسله پادشاهان ایرانی از زمانهای باستانی تا عصر حاضر اکتفا نمود. البته در اینکار نیز آقای ژوردن را که دو جلد از کتابهای خویش را وقف این کار کرده است سرمشق قرار نخواهیم داد. زیرا ذکر حوادث مهم بشرط رعایت جانب دقت و صحت و با استفاده از کتب خطی مطمئن ایرانی بسیار ثمر بخش‌تر از اطاله کلام است. البته آثار خطی ایرانی وقایع تاریخی را در لباس افسانه‌ها و کمی متفاوت با آنچه که مورخین یونانی نوشته‌اند نقل می‌کنند.

عیب کار نویسندگان اروپائی در اینست که حوادث تاریخی ایران باستان را بطور سطحی و غالباً از روی بی اطلاعی بیان داشته‌اند.

اینان بهتر می بود که تاریخ کشور باستانی ایران را نیز لا اقل با اهمیتی که برای تاریخ کشور خود قابل بودند قابل اهمیت تلقی می کردند .

آقای ژوردن تاریخ ایران را بدو دوره قدیم و جدید تقسیم می کند، و در این تقسیم بندی منظور او از دوران قدیم : تاریخ ایران از بدو پیدایش پادشاهان ایرانی تا ظهور محمد (ص) و دوران جدید پس از ظهور پیامبر اسلام تا عصر حاضر است.

مؤلف مزبور چنین اقامه دلیل می کند: «دو دوره مزبور اشاره به این مطلب جالب است که در زبان فرانسه لفظ (پارس ها) *Perses* به طوایف و اقوامی که تا قرن هفتم میلادی ساکن ایران بوده اند اطلاق می شود در صورتیکه منظور از ایرانیان (*Persans*) فقط اقوام و طوایفی هستند که پس از اشاعه اسلام در این سرزمین بسر برده اند.» بدون اینکه وارد درجیات تقسیم بندی تاریخ ایران از نظر آقای ژوردن شده و از مقصود خود بدور افتیم، مخصوصا با توجه به برخی از احتجاجات عجیب و دور از ذوق سلیم مؤلف مزبور بذکر نام نخستین سلسله پادشاهان افسانه ای این کشورند پرداخته و برخی از آنها را که موجود یا معاصر حوادث شگرف تاریخی بوده اند معرفی مینمائیم .

نخستین پادشاهان ایرانی از سلسله (پیشدادیان) و حوادث معاصر آنان بسیار شگفت آور است . آقای لانگلس با حوصله زیادی در این راه پر پیچ و خم تاریک قدم نهاده و اطلاعات موثقی درباره تاریخ باستانی ایران بدست آورده است . بعقیده مؤلف مزبور قبل از پیشدادیان نیز

سلسله پادشاهان دیگری بر ایران فرمان رانده اند. البته نامبرده دلایلی نیز برای اثبات تحت مدعای خود ارائه میدهد. پس از پیشدادیان. سلسله پادشاهان کیانیان بر اورنگ شاهی دست یافتند داستان رستم قهرمان افسانه‌ای یا هر کول ایران مربوط به این دوره از تاریخ ایران بوده و قهرمانیها و کارهای شکفت آور او همانند پهلوانیهای آمادیش و لان فرنگیان است.

بعقیده ژوردن: « پادشاهان اشکانی و ساسانی وجود واقعی خارجی داشته و پادشاهان افسانه‌ای فرسنگها فاصله دارند. »
 بهمین دلیل توضیحاتی در باره این مرحله از تاریخ را ضروری میدانیم زیرا فقط در این زمینه ممکن است نور حقیقت بر صفحات جالب تاریخ ملتی بتابد.

مؤسس سومین سلسله پادشاهان ایرانی با سلسله اشکانیان آشاک نام معروف به آشاک اول است. آشاک بسال ۲۵۶ پیش از میلاد دولت پارت ها را که شهرت چندین صدساله یافتند بنیاد نهاد.

فرمانروائی چهارصد و هفتاد ساله این سلسله بر ایران مصادف با جنگها، انقلاب و یاغیگریهای وحشت آوری بوده و جنگهای طولانی رومیان و اشکانیان در این دوران به وقوع پیوسته است. شکست کراسوس و بالا رفتن شأن و اعتبار پارتها، باعث ایجاد نفرت و کین در دشمنان اشکانیان نسبت به ایران و سرانجام به سال ۲۵۵ مایه اضمحلال قطعی آنان گردید.

به دنبال اشکانیان سلسله ساسانیان بر او رنگ شاهی ایران دست یافتند. دوران فرمانروائی ساسانیان نیز برای امپراطوری روم

بسیار نکبت بار بود. والرین امپراطور روم در ارمنستان شکست خورد و بدست شاپور اسیر شد. شاپور اول و دوم، اردشیر و خسرو انوشیروان معروف به (عادل) افتخارات زیادی برای ایران کسب نمودند. البته این افتخارات قرین کشتارها، خوراندن زهر به مخالفین و اعمال خشونت آمیز و دهشت باردیگر بود. سرانجام خسرو پرویز با اسراف کاریها و ولخرجیها و علاقه به زندگی پرتجمل و خوشگذرانیهای شرم آور پایههای تخت پادشاهی را متزلزل ساخت و این تزلزل بهنگام سلطنت یزگرد دوم باعث واژگونی تخت شاهی بدست اعراب گردید. لشکریان عرب در شهر نهاوند به پیروزی بزرگی نائل آمدند. در این جنگ سیصد هزار تن از طرفین کشته شد و ایران به تصرف اعراب در آمد. این پیروزی بزرگ را اعراب (فتح الفتوح) نامیدند.

سلسله پادشاهان ساسانی که در طی قرون متمادی مایه وحشت امپراطوری عظیم روم بودند به دست امرای عرب که آئین اسلام پذیرفته بودند منهدم گردید.

خلفای عرب نیز در سفاکی و خونریزی دست کمی از دیگران نداشتند. از حوادث مهم این دوران، پیدایش تشیع است که باعث تقسیم آئین اسلام به دو فرقه بزرگ شیعه و سنی گردید. بین شیعیان و سنیان نخست جنگهای داخلی سختی در گرفت، سرانجام عالم اسلام به صوت دودنیای مشخص که نفرت و کینه متقابلشان تا حال حاضر نیز دمبدم روبه فزونی است در آمد،^۱

۱- روزی استخوان پای یکی از افسران زیر دست من شکست. توصیه کردم که برای شکسته بندی پای خود به جراح مراجعه کند. رفقایش گفتند «اینکار غیر ممکن است، چه جراح سنی است!» (یادداشت مولف)

پس از خلفای اموی بنی عباس روی کار آمدند . سلجوقیان
جانشین بنی عباس شده و خود به دست خوارزمشاهیان منقرض گشتند .
از آن پس ایلخانیان رشته فرمانروایی را به دست گرفتند دوره حکومت
ایلخانیان قریب یکصد سال طول کشید و حوادث مهمی در آن بظهور
پیوست که از آن میان میتوان الغاء خلافت را که دیگر از آن ظاهری
بیش نمانده بود نام برد .

سرانجام تیموریان بر سر کار آمدند سر دسته تیموریان مردی
بنام تیمور لنگ بود که اروپائیان به اشتباه از آن بنام (تامر لان) Tamerlan
نام می برند .

تیمور لنگ موجود سفاکی بود . گویی او را برای آزار و شکنجه
مردمان آفریده اند . در اثرستمگری و بیرحمی شهره آفاق شد . پس از
مرک تیه و رلنک امپراطوری وسیع وی بین فرزنداناش تقسیم و به ایتترتیب
سلسله تر کمانان (سپید گوسفندان) و (سیاه گوسفندان) به حکومت .
رسیدند . حکمرانان این دوسلسله بنام علامت پرچم خود نامیده می شدند
روز بروز از قدرت حکومت تیموریان در ایران کاسته می شد . سرانجام
صفویه بر سر کار آمدند . شاه عباس کبیر پادشاه پر افتخار سلسله صفوی
به هنگام جلوس بر تخت سلطنت ، کشور ایران را در بحبوسه ضعف و
تجزیه دید ، ترکها و ازبکان و اکراد هر يك قسمتی از کشور را در
معرض تاخت و تاز قرار داده بودند . سالهای سلطنت ، شاه عباس با
پیروزی ها و موفقیت های گوناگون توأم است . شاه عباس ، کرمان و
فارس و گیلان و مازندران و ایالات دیگری را که سر بر گردنکشی
برداشته بودند مطیع خود ساخت . گرجستان و کردستان را مسخر -

گريد. ارمنستان را اشغال و ويران ساخت و مردمان آنرا به داخله ايران كوچ داد .

در جلفاي اصفهان براي ارامنه شهري بنا كرد . شاه عباس جزيره هرمز را از پرتقاليها پس گرفت . قندهار را باجگزار ايران ساخت . سرانجام رو به بغداد نهاد ، تر كها را از بغداد و از بسياري از شهرهاي عراق عرب بيرون ريخت . اين مرد بزرگ در داخله ايران هنر و صنايع را ترويج داد ، سفيران بيگانه را به حضور پذيرفت هنرمندان را تشويق كرد و به ساختمان مساجد و كاروانسراها و بازارها همت گماشت . فرستادگان كشورهاي اروپائي او را بحق كبير خواندند البته داد گستري شاه عباس با بير حمي و خشونت طبع و بد گماني و كينه جوئي توأم بود . جانشينان شاه عباس كفايت و قدرت او را نداشتند از اينرو آنچه بدست او تحصيل شده بود از طرف جانشينان به هدر رفت . درباريان و بزرگان مملكت در تجملات و خوشيها - غرق شده و مردم لرزه بر كانخ رفيع افتخارات شاه صفوي مي افكندند و بال خود كامگي ها بر گردن شاه سلطان حسين تيره روز افتاد .

اين مرد سست عنصر و بي جر بزه اسير شهوت و باز چيّه دست - وزيران بود . وزيران و رجال درباري نيز به جاي اجراي آئين مملكت داري به انجام معاملات ننگ آوري سر گرم بودند . فقط هنگامي كه كار از كار گذشته و خطر بالاي سر رسيده بود بيدار شدند در اين حال حس شهامت و جرات در همگان سر كوب شده و از بين - رفته و روح ملي از فروغ افتاده بود . مردم گمان مي بردند كه بدبختي بالاتر از آنچه تحمل مي كنند غير ممكن است از اين رو براي تخت -

لرزان سلطنت تکیه گاهی باقی نماند و این تخت سرانجام بدست مشتئی اتباع راهزن میر محمود افغان پسر میرویس معروف واژگون گردید. محمود از روی نعلش کشتگان بسوی اورنگ شاهی میخزید^۱ ولی سفاکی او باعث شد تا این آرزو را با خود بگوو برد.

یکی از سردسته های راهزنان بنام اشرف که زیر فرمان محمود بود او را بقتل رسانید، خود نیز سرانجام به ضرب خنجر گماشتگان خویش از پای درآمد و مزد آدمکشی خود باز گرفت.

طهماسب میرزا فرزند ارشد شاه حسین که موفق به فرار از اصفهان شده بود به پهلوه به دنبال هواخواهانی می گشت دلها جملگی سردورها بی اعتنا شده بود. در این احوال روسها و ترکها هر يك ایالاتی را که در دسترس داشتند از ایران منتزع و بخود ملحق ساخته بودند. طهماسب ناگزیر از شهری می گریخت، حتی از سوء قصد اتباع خویش نیز در امان نبود. تاریخ شاهد آنست که این شاهزاده گریز پابا بیرحمی تمام یگانه برادرش را که از قتل عام محمود جان به در برده و خود را بوی رسانیده و از قساوت و ستم گری راهزنان افغانی اظهار دلتنگی نموده بود بقتل رسانید.

در چنین اوضاع و احوالی مرد حادثه جوئی بنام نادر از قبیله

۱- میر محمود یکبار بهنگام جنون خشم فرزندان بسیاری از نزدیکان شاه حسین بدبخت را یکایک بدست خود کشت حتی خود شاه حسین را نیز که در صدد نجات فرزند خرد سالش بود زخمی ساخت سپس بزرگان دربار صفوی را به ضیافتی دعوت نمود و در آنجا به اشاره وی تمام آنها را گردن زدند.
(یادداشت مؤلف)

افشار قدم به صحنه نهاد. نادر که نخست سر دسته عیاران بود در سایه شجاعت و بی باکی خویش بر اورنگ شاهی ایران تکیه زد دولت درخشان و مستعجلی تأسیس نمود. و سرانجام در اثر خونریزیها و سفاکی خویش به وضع غم انگیزی گشته شد.

نادر که از عیاری و حمله به مسافرین خراسان شروع کرده بود بزودی در راس سه چهار هزار سوار گرسنه قرار گرفت. در این هنگام خود را با کسان خویش در اختیار شاه طهماسب گذاشت. طهماسب پیشنهاد نادر را پذیرفت و گناهان سابق را بر او بخشید. هر روز بر تعداد نفرات نادر افزوده میشد کار بجائی رسید که به افغانها حمله و آنها را از ایران بیرون راند. لحظه کوتاهی طهماسب فرمانروای کشور ایران شد شاه ایران در حالی که نادر به دنبالش روان بود با تشریفات مجللی به اصفهان وارد شد. مردم ایران نادر را (طهماسب قلی) میخواندند. اما دیری نگذشت که جنگاوری باک پرده از روی نیت خویش به یکسو زد و به بهانه پوچی با استفاده از قدرت خود، شاه را از اصفهان تبعید و پسرش را به جای وی بر تخت نشانید. فرزند خرد سال طهماسب از شاهی نامی بیش نداشت و پس از پنج سال با مرگ وی عذر عامه پسندی برای غضب تاج و تخت به دست نادر افتاد. نادر روز ۱۵ ژانویه سال ۱۸۳۵ بزرگان مملکت را در دشت مغان گرد آورد و تاج سلطنت را به تصویب آنان بر سر نهاد. اقدامات اولیه نادر شاه بسیار درخشان و افتخار آمیز بود. او با قدرت تمام خانهای یاغی را گوشمالی داد. ضربات شکننده ای به ترکها وارد ساخت و به سال ۱۷۳۸ به تسخیر هند همت گماشت.

پس از قتل یکصد هزار تن از ساکنین دهلی پایتخت هند را به

تصرف در آورد وبا زرو گوهر فراوانی به ارزش یکصد و بیست و پنج میلیون فرانك به ایران بازگشت. از آن پس دیگر شرعاً آزومالدوستی اوحدی نشناخت. کسانی را که گمان میبرد صاحب مال و منال اند به فجیع ترین وضعی می کشت. بی اعتمادی و بدگمانی بروی چیره شده بود. وای به حال کسی که در باره اش سوءظنی می رفت، سرانجام پس از ارتکاب هزاران عمل وحشت بار اعمالی که قلم یتارای وصف آن ندارد، بگفته مورخ خویش بر آن شد تا ستمگری و سفاکی بی مانندی مرتکب شود. نقشه اش این بود که سر بازان ایرانی ارتش خود را به دست افراد عرب و تاتار قتل عام کند. سه تن از افسران نگهبان وی شب هنگام به چادرش راه یافته و سراورا بریده بر سر نیزه کردند. آری ستمگریهای وی از مدت ها پیش حس رأفت انسانی را در دل های کشته بود. آیا این مصیبت آخرین مصیبتی بود که دامنگیر کشور تیره روز ایران می شد؟ هرگز! چه قتل نادر مقدمه شروع کشمکشها و انقلابات داخلی بود از این پس لشگریانی مرکب از کلیه ملل آسیائی در خاک ایران. به جان هم افتاده و این کشور باستانی را عرصه تاخت و تاز خویش قرار دادند. راهزنی آدم کشی. غارت و آتش سوزی امر عادی شد. خزانه مملکت به یغمارفت و تاج و تخت سلطنت قریب بیست مدعی خون آشام پیدا کرد. در این عصر پهنه ایران به صحنه جنگهای داخلی انتقامجویی، چپاول و کشتار تبدیل شد. مردم صلحجوی ایالات غم زده ایران برای رهایی از چنگال کشتارها و بیشرمیها زادگاه خویش را ترك گفته و راه دیار غربت در پیش می گرفتند

آنها دوری از وطن را تحمل درد گرسنگی و (قزاق بازی) و خونریزی و غارت ترجیح می دادند. سرانجام تخت سلطنت ایران که بهانه هزاران جنایت و فجایع گوناگون بود فروغی گرفت و مردی بنام کریم خان که خوشبختانه در عداد مدعیان سلطنت در آمده بود بر آن دست یافت. کریم خان از طوایف کرد^۱ و از افراد ایل زند و خود زمانی از همزمان نادر و مردی بغایت شجاع و شیردل بود از این و سر بازانش او را از جان و دل دوست داشتند. شکمیایی و اعتدال با جرأت و شهامت در وجودش سرشته شده بود. چنین مردی در طوفانی ترین لحظات تاریخ ایران قدم به میدان نهاد و سی سال بر تخت سلطنت تکیه زد. اما با فروتنی تمام خود را (وکیل) خواند و بر آن شد که تا دستش می رسد مرهمی بر جراحات سخت کشور ستم دیده اش بگذارد.^۲

بامرك کریم خان زند یکبار دیگر کشور ایران دستخوش هرج و مرج و جنگهای داخلی شد. مدعیان پادشاهی زیادی یکبار دیگر سر برداشتند. یکی از آنان آقا محمد خان عموی شاه فعلی موفق شد تا

۱- مغرب زمینهای همه عشایر ایران را بنام «کرد» بنامند. کریم خان زند از طوایف لر بود نه کرد. (م)

کریم خان زند، مرد پر دل و جنگاور و بیباکی بود. در بکار مردن شمشیر و حضور ذهن نظیر نداشت. یکبار در نبرد شکست خورد و همه سر بازانش کشته و اسیر شدند. خود از جنگ دشمن سواره با بگریز نهاد و سه تن به تعقیبش پرداختند. اسبهای دشمن تازه نفس تر و تیز تر بود. نزديك بود بدست دشمن اسیر شود آنآ فکری بخاطرش رسید، نخست یکی از بازو ندهای جواهر نشان و لفظه ای بعد بازو نند دیگری سپس خنجر مرصع خویش را بر زمین افکند دشمنان برای برداشتن غنیمت از اسب پیاده شدند، کریم خان بلافاصله چون برقی بر سر ایشان تاخت و یکباریک آنها را از دم تیغ گذراند. این ماجرای معاصر داستانهای باور نکردنی (هراس) را بخاطر می آورد.

حریفان را یکا یک از صحنه بیرون رانده و بر سراسر ایران دست یابد . کریمخان برای اینکه داعیه سلطنت را ازسروی دور کند اورا اخته کرده بودولی گذشت زمان نشان داد که این تدبیر تاجچه حدیبی اثر بوده است . آقامحمدخان درسایهٔ پایداری و بیباکی به پادشاهی رسید . نخست با بی نظمیهای حاصل ازهرج و مرج داخلی دست و پنجه نرم کرد از موفقیت هائیکه در این راه حاصل شده بود برخوردار گردید و بر آن شد تا کاری بیش از آنچه در قوه داشت انجام دهد . این امر بر بزرگان کشور گران آمد . آنها نه تنها به قدرت و نبوغ وی رشک می بردند بلکه ازستمگریمهای او نیز خسته شده و دست به توطئه زدند ، نیش خنجر یکی از که اشتگان به تطمیع صادق خان روز ۱۴ مه ۱۷۹۷ به زندگی آقا محمدخان خاتمه داد . در این حال یکبار دیگر مدعیان سه گانه تاج و تخت به ستیزه پرداختند ولی فتحعلیشاه که نیک بخت تر و یازر نگتر از دیگران بود رقیبانرا از میان برداشت و به اتفاق آراء پادشاه ایران شناخته شد .

فتحعلیشاه اینک با شکوه تمام بر ایران فرمان میراند . متار که جنگ اخیر با روسیه دوره آرامش و مهلت مطمئنی برای کشور ایران تأمین نموده است . طرز رفتار و خلق و خوی ملایم و مهربان فتحعلیشاه اورا محبوب رعایای خویش ساخته و میتواند عذر خود بینی و غرور بیجای وی قرار گیرد .

فصل اول

وضع کنونی ایران و بررسی عهدنامه اخیر^۱

بطوریکه گفتیم ایران قریب یکصد سال در آتش هرج و مرج و جنگهای داخلی می سوخت . به این ترتیب اگر پس از مرگ آقا محمدخان جلوس برادرزاده اش باباخان به تخت سلطنت به اختلافات داخلی پایان داده نمیشد سقوط این کشور حتمی می نمود.

باباخان پس از قلع و قمع رقیبان ضعیف سرانجام به نام فتحعلیشاه بر تخت شاهی نشست و برای اینکه از هر حیث مطمئن و بی رقیب بماند فرمان داد تا برادرش را کور کنند^۲ .

۱- مراد عهدنامه گلستان است. (م.)

۲- تاهنگامیکه مادر این دو برادر زنده بود ، شاه از اقدام به این عمل خودداری می کرد. ولی به محض درگذشت مادر، فتحعلیشاه فرمان داد تا میل آهن سرخ شده ای به چشم برادر کشند . وقتی خبر اجرای فرمان بگوش شاه رسید گفت : آه ! مادرم ! از اینجا چنین برمی آید که بمادرش وعده داده بود که قصد جان و آزار برادرش نکند.

در این عصر صرف نظر از شهر زیبای شیراز و چند شهر دیگر فارس و عراق عجم، سراسر ایران ویرانه بزرگ و دشت بایری بیش نبود و تحمل فشار مصائب جنگ و یغما و چپاول از ساکنین معدود آن شوق و قدرت بکار را برای آباد کردن سرزمین خود روده بود.

این بدبختی هنوز هم دامنگیر ایرانیان است. قرنهای متمادی وقت لازمست تاشکوه و رونق خیره کننده دوران صفوی در ایران تجدید شود. اقدامات ظاهری و تظاهرات شاه به نیکوکاری به مردم تیره روز ایران نوید می داد که دیر یا زود به جراحات خون چکان کشور مرهمی نهاده خواهد شد. صدافسوس که جریان کارها صورت دیگری یافت، و نه تنها دردی از مردم دوا نشد، بلکه حرص و ستمگری بخصوص خست و دنائت و پول دوستی شاه بار مصائب را سنگین تر ساخت.

فتحعلیشاه برای عمران و آبادی شهرها و روستاها فرمانهای صادر کرد، اما چون هیچگونه کمک مالی برای عملی ساختن نقشه ها داده نشد فرمانها بدون اجرا ماند و یا نتایج بسیار ناچیزی بیار آورد.

از طرف دیگر وظیفه جنگ با روسیه ایجاب می کرد که باز هم نفوس و ثروت بیکرانی فدا شود. اگر به نجوش گفت آوری به جنگ مزبور پایان داده نمی شد انهدام ایران قطعی می نمود^۱ زیرا اگر ژنرال کوتلورفسکی

۱- پس از سقوط لنکران خطر مرگباری شاه ایران را تهدید می کرد. ستون بزرگی از قوای روس روبه اردبیل نهاده و تهران را تهدید می نمود. در اینحال دو ستون دیگر نیز بسوی ایروان و تبریز پیشروی می کردند. توجه عباس میرزا بیشتر به این دو ستون معطوف بود تا مگر آذربایجان را از خطر سقوط نگهدارد. ارتش ایران پس از واقعه اصلاندوز عده زیادی از نفرات خود را از دست داده و گرفتار ضعف قوای روحی شده بود. زیرا تجهیزات توپخانه و عده

Kotlorowski فرمانده قوای مهاجم بسواحل بحر خزر بسختی مجروح نمی شد بی گفتگو پیشروی درسه ستون به سوی ایروان و نخجوان واردیل ادامه می یافت و پیش از آنکه دولت ایران بتواند اقدامی برای دفاع از تهران یا حتی تخلیه ثروت های ذخیره شده در این شهر به عمل آورد پایتخت ایران بدست روسها می افتاد .^۱

مسلماً فرمانده قوای روس می توانست دوشهر ایروان و نخجوان را متصرف شده سرحدات ایران و روسیه را برخط مرزی ارس - آریاچائی مستقر سازد .^۲ ولی بملاحظهائی که اینجانب نمی تواند وارد در بحث آن شود با وساطت سفارت انگلیس در ایران ، صلاح در آن دید که به قبول وضع موجود Statuquo تن در دهد ، البته قبول این وضع چندان به نفع امپراطوری روسیه نبود ، زیرا بامتارکه جنگ بخش بزرگی از منطقه زیبای وزرخیز (آران) که در ساحل چپ ارس واقع است در دست ایرانیان مانده و بصورت راه ارتباطی بین ایران و گرجستان در می آمد . ایرانیان بعدها

بقیه پا ورقی از صفحه قبل

زیادی از آتشبارهای آن ازدست رفته و چیزی از پیاده نظام برجای نمانده بود . حتی شاهزاده قاجار خود نیز تعادل خویش از دست داده و به زحمت می توانست وظائف فرماندهی را اجرا کند .

۱- ژنرال کوتلورفسکی بهنگام حمله به دژ لنکران سه زخم برداشت : تیری به فک پائین وی اصابت کرد . با اینحال دست از عملیات موفقیت آمیز خویش بر نداشت .

۲- رودارس - آریاچائی ، برای روسها در این منطقه بهترین خط مرزی محسوب میشد ، زیرا جریان رودارس و دژهایی که در ارتفاعات مشرف بر این رود به فواصل تا ۶ فرسنگ ایجاد می گشت از رخنه ایرانیان بمنطقه متصرفی روسها جلو گیری می کرد . رخنه ایرانیان گرچه از نظر نظامی فاقد اهمیت می نمود ولی در خلال وضع مناطق مزبور تأثیر غیر قابل انکاری باقی می گذاشت .

بخوبی می توانستند از این راه در منطقه کوهستانی گرجستان بتاخت و تاز بردازند .

مسلمانان ایرانیان بخوبی ضرورت متارکه جنگ را که دیگر ادامه آن برایشان دشوار بود احساس میکردند^۱ نبردهای قبلی بخصوص عملیات جنگی اصلاندوز و سقوط لنکران تقریباً باعث اضمحلال کلیه قوای نظامی ایران^۲ شده و به جرأت میتوان گفت که از تمام توپخانه ایران که يك افسر انگلیسی بر رأس آن بود و هم چنین از ذخائر و بار و بنه اردوی ولیعهد که جمله بدست روسها افتاده بود حتی يك چادر یا يك شتر نیز از آن میان نجات یافت .

اگر ورود در بحث سیاسی با هدف تألیف این کتاب مبیانت نمی داشت چه مطالب گفتنی که می توانستم راجع به عملیات پنهانی و گیج کننده و عجیب سفارت انگلیس بیان کنم! ولی فقط اشارتی به عواقب فعالیت های سیاست مزبور نموده و می گذرم . معاهده (گلستان) اصولاً محصول فعالیت سفارت انگلیس بود . اما ظاهراً این امر با سیاست کلی دولت انگلیس متناقض می نمود، زیرا سیاست انگلستان در این بخش آسیا بر پایه تضعیف روسها بدست ایرانیان است تا خود را از گزند هر تجاوزی از جانب روسیه نسبت به هند ، به تنهایی و یا بکمک ایرانیان در امان دارد .

کوشش سفارت انگلیس در تمام این جریانات معطوف بدان بود تا از

۱- ایرانیان امیدوار بودند که روسها فقط منطقه ایروان را در تصرف خویش نگه دارند البته تسلیم ایروان بمراتب از واگذاری طوالش که در ساحل راست ارس واقع و کلید ولایات ساحلی یعنی گیلان و مازندران بشمار میرود بهتر بود .

نفوذ روس‌ها در دولت مرکزی تهران جلوگیری شود. حتی اقداماتی بعمل آمد تا نخستین ماده پیمان متارکه جنگ قبول این شرط از طرف روس‌ها باشد که امپراطور روس حق اعزام سفیر کبیر به ایران نداشته و امور بازرگانی دو کشور بوسیله نماینده کنسولی بی اهمیت و فاقد قدرت سیاسی حل و فصل گردد. مقرر کنسول مزبور نیز شهر استرآباد پیشنهاد شده بود تا از مراجعه وی به دربار و ملاقات با شاه ایران بهر عنوانی جلوگیری می‌شود.

فهم این مطلب بسیار آسان است که پاسخی بچنین یادداشت مضحکی داده نشد زیرا سفیر کبیر انگلستان دلیل قابل قبولی برای مدعای خود ارائه نداد، اما در اقدام سفارت انگلیس این نکته نیز به چشم می‌خورد که سیاست دولت اخیر از متارکه جنگ بین دو کشور همسایه و سازش (ایران و روس) بهراس افتاده و بهر وسیله‌ای می‌کوشید تا از ایجاد وحدت بین دو کشور مزبور جلوگیری و خود را از ضربت احتمالی جبران ناپذیر و غیر قابل مقابله‌ای درهند درامان دارد.

بهر حال شاه ایران برخلاف نظر ولیعهد خود را مجبور به قبول شرائط متارکه دید و به ناچار شهرهای باکو، سربند، قراداغ، شیروان و گیلان و طالش یعنی قسمت اعظم سواحل غربی بحر خزر را با علیحضرت امپراطور روسیه واگذار کرد و از هرگونه ادعائی نسبت بگرجستان چشم پوشید. (شورشیان داغستان تا آتزمان از عباس میرزا کمک می‌گرفتند) ولی در اثر پیمان مزبور منطقه مهم ایروان در دست ایرانیان باقی ماند و این مایه خوشوقتی آنان بود، زیرا بیم آن داشتند که در صورت ادامه جنگ خان ایروان سر بنافرمانی بردارد و دولت مستقلی تحت حمایت روسیه تشکیل دهد. ترس ایرانیان در این مورد چندان بی‌جانبود زیرا

از چندسال پیش حکمران طالش نیز مرتکب خیانتی شده بود^۱.
 ضمناً باریکه‌ای از ایالت زیبائی که در ساحل چپ ارس بین
 ارمنستان ترکیه و قرا داغ قرار داشت در تصرف شاه ایران باقی ماند.
 به این ترتیب حکومت گرجستان سرحد مناسبی از یکسو با ایالت ایروان
 و شیروان در امتداد ارس تا آرپاچائی و از سوی دیگر تاسلسله جبال
 زاگروس واقع بین پاشاشین قارص و بایزید پیدا کرد.

از طرف دیگر ایرانیان که در بحبوحه جنگ شروع بتجدید
 تشکیلات ارتش خویش به سبک اروپائیان نموده و واحدهای لشکریان
 خود را با انضباط و اسلحه غربیان تعلیم می‌دادند بی میل نبودند که از
 ادامه جنگی که در آن نیروهای طرفین نامساوی بود ولو موقتاً جلوگیری
 شود تا دست کم به توانند بوضع ارتش خویش سروصورتی داده و یا شرایط
 بهتری به مقابله اردوی روس به شتابند. ارتش نو بنیاد ایران در دوره

۱- حسین خان حکمران طالش گرچه ظاهراً خود را امیر مستقلی نمی‌خواند ولی اعمالش حاکی از داشتن این نیت بود. زیرا از مالیات جمع شده دیناری بدولت مرکزی نمی‌داد و ارتشی نیز با چند آتشبار توپ که با اسب کشیده می‌شد بسبک اروپائی برای خود تشکیل داده و سواران چریک فداکاری دور خود جمع کرده بود. در ماه دسامبر ۱۸۱۳، شاهزاد عباس میرزا وارد خوی شد و به حسین خان پیغام داد که شخصاً به ملاقاتش بیاید. حسین خان دعوت عباس میرزا را پذیرفت ولی بجای اینکه تنها بیاید قسمت اعظم سواران خود را نیز به همراه آورد. خارج از شهر اردو زد و در رأس شصدهن از جسورترین سواران گارد خویش بملاقات شاهزاده رفت. این تدابیر مانع از توقیف وی شد. گویا حسین خان نقشه ولیمهد را بفراست دریافته بود. من هنگام بازگشت وی در ایروان بملاقاتش رفتم. حسین خان اظهار داشت: «باور کنید که همه از دیدن همراهان من غرق تعجب شده‌اند».

(با دداشت مولف)

موجودیت خویش مقاومت غیر منتظره‌ای در برابر روسها نشان داده بود ایرانیان علاقه زیادی به سر بازی دارند و بارضا و رغبت حاضرند مال و جان خویش را در جنگ با دشمن فدا کنند. منتهی باید فرصت آن یابند تا خود را در سلاح و تعلیمات جنگی بپایه هم‌آورد رسانند. ترکها اقدامات مضحکی به عنوان تجدید خواهی و تجدید سازمان ارتش خود بعمل آورده‌اند. ولی ایرانیان بدون توسل به چنین اقداماتی می‌توانند در راه ترقی گام بردارند. ایرانیان باشم سیاسی نیرومند خود به وضع بحرانی کشور خویش پی برده و ضرورت تجدید سازمان ارتش را به خوبی احساس می‌کنند.

از این رو با حرارت و شوق و شور تمام تحت رهبری عباس میرزا مرد جوان و بزرگ امیدی که غرق افکار اصلاح طلبانه خویش و شیفته زندگی در آلودگاه نظامی است پیش می‌روند. عباس میرزا بخودآموزی و تعلیم سربازان خود علاقه وافری دارد. کتابهای فهم نظامی اروپائی را بدستور وی ترجمه کرده‌اند و خود آنها دقیقاً مطالعه نموده و بخاطر سپرده‌است. عباس میرزا مردی است قانع و میانه‌رو و تا آنجا که شئون فرماندهی اجازه دهد با زیردستان خود گرم می‌گیرد و می‌کوشد تا سربازان خود را دقیقاً رهبری کند.

از این گذشته در اثر جنگ زرادخانه‌های ایران تقریباً خالی شده بود و ایرانیان ضرورت مبرمی به پر کردن آن و توپ ریزی و تهیه مهمات احساس می‌کردند. تا آن زمان انگلیسیها از ذخائر خود در هند کمپاره اندازها و گلوله‌های توپ تحویل ارتش ایران می‌نمودند. ولی خواه بنا به مصلحت سیاسی و یا به مقتضیات دیگر فقط اسلحه و مهمات بسیار

ناچیزی به ایران داده می‌شد. از اینرو لشکریان ایران با اینکه مهمات را هم سنک زر خریدار بودند همواره از حیث خمپاره و (قوپوز) و سنک چخماق و قتیله شمخال که اتفاقاً در هند بسیار فراوان است در مضیقه بود.

ضمناً لازم بود کوره‌های ذوب آهن در آذربایجان ساخته شود. این استان معادن آهن بسیار ثروتمندی دارد. در حوالی (اهر) معدن سنک آهن بسیار مرغوب و رودخانه و جنگل انبوهی وجود دارد که برای تأسیس کوره آهن گدازی بسیار مناسب است. با اینحال بعلت عدم توجه شاه به امور مهم مملکتی تأسیس کوره‌های مزبور سرنگرفت.

چقدر مایه شگفتی است که ارتش کشوری که سنک آهنش ۸۵ تا ۹۰. آهن خالص دارد مرمیاتی از مس که بسیار بی‌اثر است بکار برد و این مرمیات را برای هر گلوله توپ ۱۲ پوس و خمپاره ۶ پوس (کالیبر آتشبارهای ایران) بقیمت ۵۰ فرانک از خارج وارد نماید. قوپوزهای ایران را بعالت کم بود آهن از سرب می‌سازند از اینرو بعالت سنگینی فلز و عدم قابلیت چکش خوری خاصیت اساسی یعنی قدرت کمانه کردن آنها بسیار پائین است. باروت بمقدار بسیار کم و با اصول خطرناکی تهیه می‌شود. من خود بارها بچشم دیدم که مواد ترکیبی باروت را درون تنه درختی که بشکل هاون کنده‌اند نرم می‌کنند.

کسانیکه بدینکار گمارده می‌شوند یقین دارند که آتش چپق رهگذری ممکن است جانشان را در خطر اندازد.

ضمناً باید تذکر دهیم که در این زمان روسها اسیران زیادی از ایرانیان گرفته بودند و اسرای مزبور اغلب سر بازان کارکشته و جنگ دیده

بودند. در اثر متار که جنگ و آزاد شدن بلاعوض و ورود آنها در صفوف ارتش نو بنیاد ایجاد لشکریان با انضباط و تعلیمات دیده ایرانی تسهیل می شد.^۱ ایرانیان در نتیجه متار که جنگ از امتیازات دیگری نیز برخوردار می شدند زیرا با برقراری مجدد مناسبات بازرگانی با گرجستان و مبادله کالا با این کشور از طرفی گشایشی در اقتصادیات ایران ایجاد می شد و از طرف دیگر بین دولت مزبور که مدت های مدیدی تعاون مشترك داشتند رشته های مودت محکم تر گشته و تأمین امنیت برای هر دو دولت آسان تر می شد. مردم گرجستان همواره نسبت با ایرانیان وفادار بوده و سر بازان گرجی در صفوف ارتش ایران افراد زبده ای بشمار می رفتند. ولی رفتار زننده شاه حسین بر این پیوند دیرینه خدشه وارد ساخت. شاه گرجستان از رفتاری رویه وی دلتنگ شد و به شمشیر خود نوشت که دیگر باره بهنگام خطر یاری ایرانیان نشتابد و بر سر قول خود ایستاد.

وقتی افغانها^۲ به ایران حمله بردند شاه صفوی، بیهوده چشم امید یاری گرجستان دوخت و سراسر کشورش لگدمال مهاجمین گشت.

۱- سابقاً پیش از آنکه ایرانیان با سنن نظامی مغرب زمین آشنا شوند در جنگ ها اسیر نمی گرفتند.

عده معدودی از اسیران روسی نیز که در دست نیروهای ایران بود بهنگام انعقاد عهدنامه صلح بفرمان شاه و بخواهش افسران انگلیسی آزاد شده بودند. پیش از این اسیران را سر بریده و برای هر سر سکه پولی جایزه می گرفتند. ولی پس از تسخیر دژ سولتامپوت در ماه مارس ۱۸۱۲ بین سرهای اسیران که برای دریافت جایزه آورده شده بود سریکی از درجه داران انگلیسی نیز که مستشار ارتش ایران بودن دیده شد.

فرمان بخشش اسیران در این هنگام صادر گردید.

۲- در اینجا مؤلف بجای افغانها کلمه افشارها را بکار برده است و این بی گفتگویك لغزش املائی بیش نیست.

فصل دوم

آب و هوا و خلق و خوی مردم ایالات مختلف ایران

آب و هوای ایالات مختلف ایران بسته بدوری یا نزدیکی آن‌ها به خلیج فارس سرد یا گرم است. مثلاً گرمای خفه کننده‌ای بر سواحل خلیج حکمفرما است. در صورتیکه آذربایجان دارای زمستانهای سختی است که درجه حرارت آن به ۱۲ تا ۱۸ درجه زیر صفر میرسد و در آن ۵ تا ۶ پا برف بر زمین می افتد.

بطور کلی آب و هوای ایران در مقام مقایسه با کشورهای همسایه آن بسیار سالم است. نه تنها مرض طاعون و بیماریهای واگیردار دیگر کمتر به ایران سرایت میکند بلکه حتی بیماریهای سبک و کسالت‌های ناشی از بدی هوا نیز در آن بسیار کم است. البته سواحل بحر خزر و نواحی باتلاقی شمال از این حکم مستثنی است. تب متناوبی که غالباً بعواقب وخیمی منجر میشود سلامت ساکنین این منطقه را تهدید میکند. خود من یکبار شخصاً از این تجربه تلخ عبرت گرفته‌ام.

گرمای مناطق شرقی و جنوبی نیز ندرتاً ناراحت کننده است. زیرا در این مناطق بادهای غربی شدیدیکه گاهی ریگهارا بهوا بلند می کند می وزد.



مرد کرد

برای اینکه تصویری از گردوغبار فراوان بهنگام وزش بادهادر نظر آید ذکر این نکته لازم است که در این مناطق ۹ ماه از سال باران نمی آید و زمین های خشك در زیر تازیانه بادهابصورت ذرات ریزی جدا شده و ایجاد گردوبادهای خاك آلود میکند. در این هنگام گردوغباری که بابادپراکنده میشود بحدی نرم و نافذ است که حتی از پشت ضخیم ترین لباسها گذشته و به پوست بدن میخوابد و بحدی انسان را ناراحت میکند که برای رفع آن باید چندین بار با آب گرم و صابون شستشو نمود.

با این حال در ایران نقاط برگزیده بسیار با صفائی بخصوص در میان استانهای شمالی وجود دارد که ساکنین آن با فرارسیدن فصل سرما با لوازم

زندگی واحشام و چادرهائی که از پارچه‌های پشمی خشن سیاه‌رنگ تهیه می‌شود بدان کوچ می‌کنند .

من خود دره‌هائی از این قبیل بچشم دیده‌ام . کوه‌های اطراف این دره‌ها سربفلك می‌ساید و دره را بصورت استخر بزرگی در می‌آورد . اعماق آن در ماه ژانویه بمانند نقاط دیگر ایران در ماه آخر بهار گرم و مطبوع و پراز سبزه و سنبل است و چشمه‌های آب زلال آن را مشروب می‌کنند .

ایرانیان شاید نيك بخت‌ترین و ملایم‌ترین مردمان مشرق زمین باشند . و اگر خصوصیات و سجایای اخلاقی مردم ایالات مختلف ایران باهم متفاوت است علت آنرا جز این نمی‌توان دانست که در طول جنگ‌های متعدد و متممادی ایرانیان مجبور به پذیرفتن اقوام بیگانه‌ای در داخل خاک خود شده‌اند تا از این ره کمبود جمعیت کشور خویش را جبران کنند . نژاد ایرانیان در طی قرون و اعصار با خون عرب و هندی و تاتار و ترك در هم آمیخته با این همه زیبائی و اصالت آن محفوظ مانده‌است . در مراحل مختلف تاریخی که در مقدمه کتاب ذکر شد عده زیادی از طوائف افشار ساکنین اصلی ترکمن صحرا به نقاط مختلف ایران راه یافتند .

نادر شاه که خود از افراد این طوائف بود و به شجاعت و شهامت آنان و قوف داشت آنها را بیکجا جمع کرد ، سواران زبده‌ای بعنوان گارد شخصی خویش از آن میان برگزید و برای اینکه دلبستگی آنان را نسبت بخود بیشتر کند ولایت ارومیه را که در کنار دریاچه نمك بزرگی بهمین نام واقع است بدانان بخشید . گرچه هنوز پاره‌ای از آثار خلق و خوی خشن نیاگان ترکمان در آنها باقی است ، با اینحال ساکنین ارومیه از

جمله شریف‌ترین و جسورترین و مهمان‌نوازترین مردم ایران. بشمار می‌روند.^۱

افشارها به کشاورزی توجه شگفت‌انگیزی دارند، اراضی آنها چندان حاصلخیز نیست با این حال به نیروی کار و کوشش به استعداد و حاصلخیزی آن افزوده و زمینهای خود را مرغوب‌تر از زمین‌های نقاط دیگر ایران کرده‌اند.

افشارها مردمانی کم‌حرف ولی سوارانی بسیار شجاع و ورزیده‌اند. بماندنیاکان خویش از زوین و سنان بامهارت تمام استفاده می‌کنند و با این اسلحه از هر سواری خطر ناکتراند.

ساکنین نقاط دیگر آذربایجان نیز کم‌ویش از این سجایا برخوردار ولی مردمانی عبوس و دوراندیش‌اند. اینان مدت مدیدی در برابر ترکها که خاک و وطنشان را اشغال نموده بودند بمقاومت پرداختند و سرانجام در اواخر سلطنت نادرشاه موفق به بیرون ریختن قوای ترك شدند.^۲

ایرانیان تاجائی که قوانین مذهبی اجازه دهد اصول تمدن را پذیرفته‌اند. آنها مردمانی ملایم و مهربان و باادب‌اند. ایرانیان در

۱- ایرانیان بسیار مهمان‌نوازند - هر غریبه‌ای که قدم بشهر یا دهی گذارد بی گفتگو از دهن اولین کسی که ملاقات میکنند این سخنان را خواهد شنید: «منهم قونا قیم» یعنی مهمان‌منید. البته این کلمات تعارف خشک و خالی نیست. زیرا اگر دعوت رد شود دعوت کننده جداً ناراحت میشود.

(یادداشت مولف)

۱- ترکها مدتها تبریز را اشغال کردند و آنرا بصورت دژ مستحکمی در آوردند. باروی بلند و برجهایی که رأس آن باریک‌تر از پایه بود هنوز کم‌ویش در تبریز باقی است این برجها به استحکامات شهرهای اروپائی مثلاً استحکامات شهر والت درمالت شباهت دارد.

فصل سوم

کاهش جمعیت ایران و علل و موجبات آن

اقداماتی که تا کنون برای تهیه آمار تقریبی جمعیت ایران به عمل آمده بی نتیجه مانده است. گمان می‌رود که این کار تا موقعی نیز که (بیگربگی) ها در ایالات مختلف ایران قدرت را بدست دارند بی نتیجه ماند. زیرا بنا به اصول اداری کنونی ایران، اگر شاه مملکت از تعداد واقعی نفوس استانها با خبر شود به تناسب آن درخواست عایدات مالیه خواهد کرد. ولی این امر بامناف (بیگربگی) ها یعنی استانداران بهیچوجه وفق نمی‌دهد از اینرو حکام میکوشند که جمعیت مناطق زیر نفوذ خود را همواره دوبرابر کمتر از آنچه هست وانمود کنند.

بی گفتگو پیش از هرج و مرجهای دوران شاه سلطان حسین صفوی، ایران جمعیت زیادی داشته است.

نظری به تعداد بیشمار از ده خرابه‌ها که در سراسر ایران بچشم می‌خورد و همچنین توجه به وسعت شهرهایی که جز ویرانه‌ای از آن باقی نمانده است روشن می‌سازد که پس از حمله افغانها، کشور ایران هفت‌هشتم جمعیت خود را از دست داده است. اگر نظری به-

خاطرات شوالیه شاردن و تابلوئی که نامبرده از اصفهان و حوالی آن ترسیم نموده است بیفکنند و آنرا با گزارشهای آقای پی کو در تاریخ (انقلابات و اغتشاشات ایران) بسنجند تصور درستی از مصائب و بلایائی که در مدت يك صد سال بر سر ایرانیان آمده است خواهد داشت.^۱

شورش علیه قدرت صفویه از سال ۱۷۲۱ میلادی شروع گردید. در ۲۲ سپتامبر سال ۱۷۲۲ محمود افغان اصفهان را گشود. اما باین حادثه انقلابات و اغتشاشات خاتمه نیافت، بلکه دامنه آن تا جلوس فتحعلیشاه قاجار در ۱۷۹۷ کشیده شد. از اینرو ۷۶ سال تمام کشور ایران دستخوش هرج و مرج بود و تازه پس از جلوس فتحعلیشاه نیز ۱۸ سال تمام جنگ ادامه داشت.

شهر قزوین پایتخت و مقر سابق پادشاهان ایران با توجه به بقایای حصار عظیم آن بی گفتگو شهر بزرگی با جمعیتی بالغ به یکصد

۱ - در اینجا بدون اینکه بخواهم در رد و قبول عقائد مورخین درباره علل کاهش جمعیت ایران بکوشم، بیان این مطلب را ضروری می دانم که علاوه بر جنگهای داخلی و شورش و هرج و مرج ها که از دوره پادشاهی شاه سلطان حسین شروع و در دوره سلطه افغانها و نادرشاه و کریم خان و جانشینان وی ادامه یافت در دوره های مختلف مخصوصاً در اواخر سلطنت نادرشاه یعنی هنگامی که مال دوستی و حرص و آز و ستمگری وی اوج گرفت مردم ایران دست به مهاجرت های دست جمعی بزرگی زدند در این دوره ها جنبه های غیر آگاهانه ای برای ترك دهات و شهرها و فرار از جنگ بر ستمگری که بیرحمانه چشم به هست و نیست و جان و مال مردم دوخته بود. بمیان آمد.

هم امروز بدن تبریز و سلماس از سه چهار شهر بزرگ و از آن جمله تسوج (طسوج) که سابقاً چهل تا پنجاه هزار سکنه داشته است بیش از سه چهارخانه نهمه مخروبه مسکون چیزی باقی نمانده است. (یادداشت مؤلف)

هزار تن بوده است . ولی اکنون تعداد نفوس آن از ده هزار نفر تجاوز نمی کند .

در سلطانیه بنای سه مسجد برپاست^۱ روزی این سه مسجد در سه گوشه شهر واقع بوده و فاصله این مساجد بحدی است که بیقین می توان گفت که سلطانیه شهر بزرگی بوده است . اما اینک از آن جز سه خانه مسکونی که یکی از آنها چارپار خانه شهر است باقی نمانده است .

شهر تبریز نیز که بعقیده برخی از مورخین همان اکباتان تاریخی است^۲ و روزی یکی از شهرهای بزرگ مشرق زمین بشمار می رفت قربانی حوادث مزبور و بلایای دیگری شده است .

امروز دیگر از عظمت تبریز چیزی باقی نمانده است . شهر متوسطی است که جمعیت ناچیزی دارد . شهر کنونی برابر میدان سابق تبریز است که گنجایش سی هزار تن لشکری داشت . آثار حصار سابق شهر در هر سمتی بفاصله دو، سه حتی چهار میلی حصار فعلی شهر باقی است . حصارهای سابق در شمال شهر و دامنه کوه بیش از جنوب و مجاور دشت محفوظ مانده است . زیرا در اینجا خیش گاو آهن زار عین آنها را درهم نریخته است .

۱ - مسجد بزرگتر که در وسط شهر قرار داشت مقبره یکی از پادشاهان ایران و یکی از بناهای معظم امپراطوری ایران بود هنوز هم برجاست و مختصر خرابی های آن با سافی قابل تعمیر است . ولی ایرانیان به چه چوچه با مفهوم تعمیر آثار باستانی آشنایستند .

۲ - تحقیقات اخیر خاورشناسان دیگر تردیدی باقی نگذاشته است که پایتخت پر شکوه مدی باستانی شهر همدان بوده است .

هنگامیکه ترکها از ایران رانده شدند افراد خانواده ملت مزبور نیز که سالیان درازی در ایران ساکن بودند پابگریز نهادند. شهر تبریز بارها دست بدست شده و هر بار پایداری و مقاومت عجیبی در دفاع از خود نشان داده و با قتل عام های مهیبی روبرو گردیده بود^۱ گویی این همه مصائب برای انهدام آن کافی نبود که چند سال بعد زمین لرزه موحشی آنرا با خاک یکسان کرد و در زیر خرابه های آن بیش از نود هزار تن مدفوق شدند^۲.

خشکسالی موحش بعدی نیز که بر سراسر کشور ایران سایه افکند خود به این بلایا و مصائب افزود. سرزمینی که نه ماه از سال را از نعمت باران بی بهره بوده و آبیاری آن وابسته به استفاده از آب رودخانه ها است ناگهان با خشک شدن چشمه های آب مواجه گردید.

۱ - بهنگام آخرین حمله ترکها به تبریز (۱۷۲۵ میلادی) مردم شهر در تمام کچه ها سنگر بندی کرده و خانه ها و مساجد را کنکره بستند آنگاه چنان شدت و پایداری به جنگ ادامه دادند که مهاجمین برای انهدام سنگرهای مستحکم که در برابر آتش توپخانه مقاومت می کرد مجبور با استعمال (مین) شدند. پس از این نبرد در قتل عامی که شش شبانه روز طول کشید بیش از دو یست هزار تن از اهل شهر کشته شدند.

۲ - در زمین لرزه تبریز پدیده شکفت آوری رخ داد. هنگامیکه زمین در جهت شرق بغرب بشدت تکان می خورد ناگهان در شمال غرب تبریز میان شهر و کوه صخره ای خاکستری رنگ بطول دو میل و عرض و ارتفاع پنجاه تراز (قریب صدمتر) در امتداد شرق بغرب سراز خاک بدر کرد. صخره مزبور مخلوطی از گوگرد و ماسه بود و هنوز برنگ خاکستری باقی است. این رنگ در میان رنگ سرخ کوه و سبزه هایی که در اطراف رسته است برجسته تر می نماید.

«یادداشت مؤلف»

بدنبال این مصیبت بنا به ادعای آقای م. پیکو سطح زمین را قشری از نمک فرو پوشانید. اما من بدین عقیده نیستم و پدیده بایر ماندن اراضی را بعلت پوشیده شدن آنها با قشری از نمک قبول ندارم. تجربه نشان داده و خود اینجانب در موارد بسیاری شاهد بوده‌ام که با جابجا کردن هشتی خاک و زیر و رو کردن زمین می‌توان اراضی بسیار حاصل‌خیزی شبیه زمین‌های بکر و کود داده تهیه کرد. اما قدر مسلم آنست که کم‌آبی و خشکسالی بنوبه خود در آن زمان باعث خالی شدن دهات از سکنه و مهاجرت آنان گردید. عده معدودی که در لانه و کاشانه خود ماندند دور هم جمع شده و به قیمت کار سخت و جان‌فرسا از کوه‌های مجاور و رودخانه‌های بزرگ با مجاری زیرزمینی (قنات) آب‌صاف و گوارائی در همه فصول سال برای مزارع و آبادیهای خود تأمین کردند.

کارمرمت و تنقیه قنات کار دائمی و طاقت فرسائی است. زیرا در غیر اینصورت بزودی قنات‌ها مسدود و کور شده و دهکده‌ها در آتش بی‌آبی خواهد سوخت.

قنات مجرای زیر زمینی بقطر سه تا چهار پا است که بسادگی زیر زمین کنده شده و فاقد پی و تکیه گاه و یا حائل روپوش است. از خارج مسیر قنات را بوسیله خاک‌ریز حلقه چاه‌ها که بخط مستقیم و یا بطور فرعی سطح زمین را به مجرای قنات وصل می‌کند می‌توان شناخت.

فاصله حلقه چاه‌ها پنجاه تا شصت پا و چاه‌ها مخروطی شکل است هنگام کور شدن قنات با استفاده از این چاه‌ها می‌توان قنات را تنقیه

کرد . از نقاط تلاقی قنات‌ها با چاده‌های بزرگ برای آسایش مسافرین پناهگاه‌هائی ساخته و با پلکانی آنرا به قنات که آب گوارائی از آن می‌گذرد مربوط ساخته‌اند .

در این استراحتگاه‌ها غالباً حوضهای سنگی بزرگی که جامه‌هائی با زنجیر بدان بسته شده و مخصوص رفع عطش رهگذران است ساخته می‌شود .

مجاری زیر زمینی مزبور که بنام کهریز یا کاریز موسوم است در بسیاری از نقاط ایران بچشم می‌خورد قنات‌ها در مظهر خود به صورت چشمه‌های عریض و عمیق و زلالی جلوه می‌کند و از آنها برای مشروب ساختن هزاران دهکده و به کار انداختن تعداد زیادی آسیاب استفاده می‌کنند .

طاهر آ بایدهم‌هات ایرانیان را در رشته آبیاری به احتیاج عمیق آنان به آب نسبت داد . در شهرها هر خانه‌ای یک یا چند حوض با فواره‌های زیبا دارد ، انسان ازدیدن این مجاری ساده زیر زمینی و توجه به کثرت تعداد آن غرق در شگفتی میشود .

در شهرها برای لوله‌کشی آب لوله‌هائی از گل پخته^۱ به قطر ۵ تا ۸ پوس را سرهم‌بندی کرده و آنها را بهمین حال بصورت افقی در ملاتی از گل رس قرار می‌دهند . ملات مزبور پس از خشکیدن بصورت پوشش نفوذ ناپذیری در می‌آید . لوله‌های سفالی با اینکه بیش از یک یا چند پا زیر زمین نیست با اینحال سالیان درازی دوام می‌آورد، از این امر نباید غرق شگفتی شد . زیرا در ایران نه تنها ارا به سنگین وجود

۱- منظور مولف تنبوشه‌های سفالی است . در برخی از بخشهای شهر تبریز هنوز هم از این شکل لوله‌کشی استفاده می‌شود (م)

ندارد ، بلکه ایرانیان هنوز واقف به استفاده از ارا به نیستند^۱.
 البته منظور من گاریهای سنگین و بدشکلی که بر چرخهای بی
 قواره‌ای نصب شده است نیست . اگر بتوان به این وسائل نام (گاری)
 داد باید گفت که تعداد گاری در ایران بسیار کم است و فقط آنرا در
 جائیکه نتوان از قاطر و شتر استفاده کرد برای حمل محصولات بعضی
 از روستاهای دور دست شهر بکار میبرند .
 گاریهای مزبور را به وسیلهٔ تسمه‌های چرمی به یوغهای ساده‌ای
 که به گردن دو یا چهار رأس گاو میش گذاشته شده است می‌بندند.

۱- تنها چهار چرخه‌ای که ایرانیان از مدت‌ها پیش دیده‌اند همان کالسکهٔ چهار
 صندلی بود که سفارت فرانسه بشاهزاده عباس میرزا تقدیم داشته بود . این کالسکه
 نیز در درشکه خانه ماند تا یوسید و از بین رفت . (یادداشت مولف)

فصل چهارم

مردان و زنان ایرانی

مردان ایرانی بسیار خوش اندام و تنومندند، ریشی بلند و چهره‌ای سوخته دارند. خطوط سیمای آنان بسیار منظم و با وجود رخنه و اسکان عده زیادی از تاتارها و هندوان در سرزمین ایران چهره مردان ایرانی بسیار عادی است لباس آنان با لباس ملل دیگر مشرق زمین تفاوت اساسی دارد. ایرانیان به جای پوشیدن البسه گشاد و راحت، معمولاً لباسهای تنگی که شکل بدن مخصوصاً ستبری بازو و شان را نمایان سازد بر تن می کنند.

کلاه ایرانیان به هیچوجه به کلاهی که شوالیه شاردن^۱ توصیف

۱- بهنگام اقامت شاردن در ایران حتی تاچندی پس از آن ایرانیان کلاه چهارگوشی از ماهوت سرخ رنگ که جقه و پره‌های مرغ بدان بود بر سر می نهادند. ولی بعدها به جای آن کلاهی از پوست بره سیاه بنام قجری بر سر می گذارند. بسیار جای تعجب است که آقای (پی کو) بدون آنکه توجهی به این مطلب کند نوشته است. «وضع لباس ایرانیان همان است که شاردن بر شمرده است. بانگاهی به تصاویر کتاب حاضر و آنچه سیاح مزبور ارائه میدهد کافی است که به این اختلاف بزرگ پی ببرند. زیرا در نظر اول انسان از اینکه دو رشته تصاویر مزبور بر مردمان کشور واحدی تعلق دارند دچار تردید میشود (یادداشت مولف)

می کند شباهتی ندارد، مردان ایرانی معمولاً قباهای بلندی که تازی
 کمر بسیار تنگ و چسبان است بر تن می کنند. از کمر به پایین قباها کمی
 عریضتر و تا پاشنه پا کشیده می شود. این قباها درست به مانند پیراهن
 زنان فرانسوی در قرن شانزدهم میلادی است، زیر قبا، نیم تنه بلندی از چیت



مرد ایرانی در لباس کاتبی مخمل

آستر دار می پوشند. دولبه نیم تنه مزبور در جلو روی هم می افتد سینه آن
 باز است در صورتیکه پیش سینه قباها تمام بسته می باشد.

پیراهن مردان ایرانی از پارچه حریر بر نگهای گوناگون و بسیار
 کوتاه و بدون یقه است سمت راست پیش سینه پیراهن ها شکاف دارد و با

رنك روشنی نكده دوزی شده است

شلوار مردان ایرانی از تافته گلی یا ارغوانی رنك و بسیار گشاد است. لیفه شلوار را که از آن قیطان قابل ارتجاع ابریشمی می گذرانند زیر پیراهن قرار داده گرهی به قیطان مزبور میزنند (بندشلوار). پاچه شلوار تا میچ پا میرسد دهانه شلوار گشادتر از قسمت بالای آنست



مرد ایرانی در لباس کردی

ایرانیان جوراب ساقه بلند بپا نمی کنند. ولی از جنس قالیهائی که می بافند جورابهای ساقه کوتاهی تهیه می کنند.^۱

در شهر کفش را حتی سبز رنگی نظیر کفشهای زنانه سی سال پیش فرانسه بپا می کنند . اما طبقات پائین که مجبورند غالباً پیاده راه روند نیم چکمه های در و پنجه باریکی شبیه پاپوشهای چینی ها بپا می کنند. مردان ایرانی بهنگام سواری چکمه های محکم چرم بلغار پنجه باریک که ساقه شان تا بالای زانو میرسد بپا می کنند. پاشنه این چکمه ها بسیار بلند و ناراحت تراز کفشهای سربازان سوار اروپائی است از اینرو اگر سواران ایران بیش از ده دقیقه پیاده روی کنند از پای در می آیند .

مردان ایرانی تاسن و سال معینی قسمتی از موی سر را نگه میدارند آنها به پهنای پیشانی موی سر را تا قفا می تراشند و به این ترتیب فقط مو بر بالای شقیقه های شان می ماند .

جوانها حلقه موی انبوهی از پیش و پس گوش تاروی شانه فرو میریزند . این حلقه موتا چهل و پنج الی پنجاه سالگی بر سر جوانها است ولی از آن پس به ریش که تنها زینت صورت است توجه می شود ایرانیان می کوشند که بهر وسیله ای شده دست کم هفته ای یکبار ریش خود را خضاب سیاه رنگ ببندند . آنها شیفته زلف و ریش سیاه رنگ اند . بهتر بگوئیم موی خاکستری رنگ در ایران دیده نمی شود فقط برخی از روحانیون برای اینکه سیمای افتاده حالی بخود دهند از خضاب کشیدن خودداری می کنند .

ایرانیان بر کمر خود شال کم و بیش گرانبهایی بسته و بعنوان تزئینات دشنه ای بدان قرار میدهند . از وضع شال کمر افراد مختلف میتوان به آسانی پی بمقام اجتماعی آنان برد . مردم عادی شال پشمی

و یا پنبه‌ای و نجبا و اعیان و ثروتمندان شال کشمیر بر کمر بسته و دشنه‌ای به پر آن می‌گذارند. دشنه اعیان مرصع و غلاف آن که از چوپ سبك وزن خوش بوئی ساخته شده است با همیش سیاه رنگی پوشیده می‌شود. طبقات متوسط خنجر خمیده و سربازان و مردم عادی خنجری بسبك گرجیان بر کمر می‌بندند.

مردان ایرانی در فصل سرما خود را در میان بالاپوش گشادی بنام پوستین که از پوست گوسفندان تهیه می‌شود می‌پوشند. پوستین یا (كرك) بالاپوش بسیار گرم و راحتی است.

ضمناً از بالاپوشی که شبیه شنل‌های فرنگیان است استفاده می‌کنند شنل لباس تشریفاتی است. در مراسم مختلف مخصوصاً بهنگام حضور در درباری گفتگو باید شنل بردوش داشت، شنل شاهزادگان و رجال متشخص و طراز اول از ماهوت ارغوانی است اما همه کس نمیتواند بالا پوشی بدین رنگ بر تن کند. بالاپوش طبقات دیگر غالباً آبی و سبز و قهوه‌ای رنگ است.

مردان و زنان ثروتمند در فصل سرما لباسهای پوستی اعلائی که از هسترخان وارد می‌شود بر تن می‌کنند. اما افراد طبقات پائین در زمستان فقط نیم تنه کوتاهی از پوست گوسفند که جلو آن باز و آستینش نصفه است می‌پوشند^۱

زنان ایرانی مسلمان‌زیباترین زنان جهانند. با اینکه جهانگردان در باره زیبائی زنان گرجی و چرکسی مطالب زیادی گفته‌اند، ولی من یقین دارم که در مقام مقایسه نه تنها زنان ایرانی از نژاد های مزبور برتراند بلکه زنی در جمال و کمال پهای آنان نمیرسد.

در اینجا برای اینکه مبادا مرابه نقض بینظرفی متهم دارند تا آنجا که امکانات اجازد دهد . مختصری به وصف زیبائی آستینائی و آرایش خاص آنان اختصاص خواهم داد.

زنان ایرانی بلند و باریک و بسیار خوش اندام اند . جمال آنان موهبت طبیعی است که در آن کمتر تصنع و تکلف بکار میرود . عموماً زنان ایرانی اندام سفیدخیره کننده ای دارند . البته این امر مایه شگفتی



بانوی ایرانی

نیست . زیرا آنها کمتر در معرض تابش نور خورشیدند و همواره حجابی بر صورت دارند .

ایرانیان به گیسوان بلند ارزش زیادی قائل اند و از این نظر طبیعت چیزی از آنان مضایقه نکرده است. گیسوان سیاه زنان ایرانی بسیار انبوه است و غالباً تا سطح زمین میرسد. گرچه هر دم بر موی سرشانه میزنند ولی این کار از روی هوس است نه از نظر احتیاج.

بانوان ایرانی پیشانی بلند و سپید، ابروان پیوسته کمانی و سیاه و چشمان بادامی درشت و سیاه شگفت آوری دارند. مژگانهای بلند دیدگان آنها بسیار جالب است. بینی شان راست و متناسب و دهانشان بسیار کوچک است. ضرب المثلی میگوید که چشم زن فتان ازدهنش بزرگتر است؛ البته با مبالغه در مثلها کاری نداریم. برخی از بانوان ایرانی که تصور می کنند چشمانشان بقدر کافی درشت نیست برای تکمیل زیبایی خود روزی چند بار با میل عاج بر چشم خود سرمه می کشند آنها از این آرایش بسیار لذت می برند. ولی بنظر من این آرایش آنها را خشن تر جلوه میدهد و از دلفریبی شان میکاهد.

بانوان ایرانی دندانهای سفید و درخشانی دارند. گرچه برخی از آنها به استعمال قلیان معتادند (راجع به قلیان بعداً سخن بمیان خواهم آورد.) با این حال دیده نشده است که حتی در سالهای پیری دندانهای شان زرد شود. زنان ایرانی چانه ای کوچک و غالباً چاه زنخدان قشنگی دارند. بنظر من اگر ایرادی به حسن و جمال زنان ایرانی بتوان گرفت اینست که چهره شان چرخی است. ولی همین صورت کرد بنظر ایرانیان یکی از شرایط اصلی زیبایی است.

همه میدانیم که شاعران ایران بهنگام وصف جمال یار از ماه چهارده شبه یاد می کنند. پریدگی رنگ عیب دیگر زیبا رویان ایرانی است.

گمان میرود که این نتیجه عارضی نتیجه انزوا و خلوت نشینی آنان باشد. اما بانوان مزبور بوسیله سهل و ساده ای این عیب را از نظرها می پوشانند. به این معنی که پس از شستن صورت آنرا با حوله نرمی خشک کرده و با قطعه شالی پوست صورت را تحریک می کنند تا برای جذب صابون مخصوصی که بدرد این کار می خورد آماده گردد. آنگاه دویا سه بار صابون خشک را بر گونه مالیده و با همان شال خشک می کنند و به این ترتیب آب و رنگ دلفریبی بدان میدهند. ولی این آرایش با چنان مهارتی انجام می گیرد که واقعاً هر بیننده ای رنگ رخسار آنان را طبیعی می پندارد.

بانوان ایرانی گردنی بسیار زیبا دارند^۱ با این حال هرگز توجهی به آن نمی کنند. ولی همواره مراقب زیبایی بازوان و دستهای خویش اند. آنها دستهای خود را هر چند یکبار حنا می بندند. من در این باره بعدها سخن خواهم راند. در اثر حنا بستن دستهای نرم، گوشتالو و چون عاج سفید میشود.

زنان گرجی نیز بی گفتگو بسیار زیبا و خوش اندامند ولی هرگز لطف و جذابیت زنان ایرانی را ندارند. صورتشان کشیده و کمی لاغر است ولی قدشان هرگز به رعنائی قد زنان ایرانی نیست. زنان گرجی کمی سست و لاقید ولی در عوض بسیار آداب دان و برازنده اند.

شهرت زنان گرجی بیشتر مدیون چهره گلگون آنهاست. ولی

۱ - در ایران بستن (کرست) متداول نیست. در اینرو زنان ایرانی فقط تا حدود سی سالگی اندامی متناسب دارند. (یادداشت مؤلف)

سرخی گونه‌های بانوان گرجی غالباً غیر طبیعی و نصنعی است. بجرأت میتوان گفت که زیبایی هشتاد درصد زنان گرجی مدیون سرخاب و سفیداب آنهاست. این عشوہ گری تنها خاص طبقه معینی نیست. حتی زنان بی بضاعت نیز بهنگام خروج از خانه از آرایش سر و صورت غافل نمی‌مانند. شب هنگام در نور چراغ یا وقتی که از چهل پنجاه قدمی چشم کسی بچهره زنان گرجی بیفتد شاید گمان برد که از زنان ایرانی زیباتراند. ولی هنگام مقایسه از نزدیک این برتری از میان میرود. آرایش زنان گرجی بحدی غلیظ و ناشیانه است که گوئی چهره‌شان با تکه‌ای که از دیوار کنده اند اندود شده است. بنظر میرسد که آنها بر خلاف زنان اروپائی که در پنهان داشتن تصنع خود در آرایش استادند مصراند می‌خواهند سرخاب و سفیدابی را که بچهره مالیده‌اند نمایان سازند. ضمناً از گفتن این نکته نیز ناگزیرم که ابروان و مژگانهای اغلب زنان گرجی برنگ خرمائی زنده‌ای است.

گرچه چشمان بانوان گرجی بدرشتی دیدگان زنان ایرانی نیست با اینحال بسیار متناسب و سیاه و جذاب است. بینی‌شان نیز همانند بینی مردان گرجی کمی دراز است. دهان و دندان‌شان بسیار عالی و زیباست. باموی سر و طره گیسوان نصف پیشانی خود را معمولاً می‌پوشانند. زنان گرجی بسیار خوش خلق و عاشق پیشه‌اند، ضمناً وفاداری و صبر و تحمل آنها کم نظیر است. در یازده سالگی بخانه شوهر می‌روند و در دوازده سالگی بچه‌ای در بغل دارند.

زیبائی زنان چر کسی بیشتر مربوط به تناسب اندام و قد بلند آنها است. خطوط چهره‌شان بسیار زیبا و شبیه گرجیان است با این

تفاوت که بانوان چرکسی غالباً بوروسفید پوست اند. از اینرو احتیاجی به سرخاب و سفیدآب ندارند. چشمان آنها غالباً سیاه و براق و خود بالا بلند و نیرومند و دارای گردنی زیبا هستند. لباسهای خوش برش و خوش نقشی برتن کرده و از اینراه زیبائی خود را دوچندان میسازند.



زن چرکسی

بانوان ایرانی بتمام معنی فرشته خودارای سجایای کم نظیری هستند. در اثر تربیت خاص خانوادگی و رسوم دیرینه مشرق زمین به پرده نشینی دائمی محکوم اند. بمحض رسیدن به سن بلوغ حتی پیش از آن قربانی هوسها یا منافع والدین خود میشوند. حتی در طبقات

بالای اجتماع ایران نیز دختران در معرض خرید و فروش گذاشته میشوند. در ایران فروش و شوهر دادن و تقدیم کردن دختران به شخصیت‌های عالیرتبه یا حکم برای بدست آوردن جاه و مقام یا موقعیت ممتاز امر رایجی است.

لباس زنان ایرانی ناجور و بیرخت است. آنها دستار عجیبی بر سر می‌بندند و خود چنین می‌پندارند که از این راه بر لطف و زیبائی شان افزوده میشود. اما بنظر من چیزی عجیب‌تر و خنده‌دار تر از شکل



زن ایرانی در لباس تیکمه

لباس بانوان ایرانی نیست دستار آنها پارچه‌ای از شال کشمیری است که با مهارت تمام پیچیده و با مروارید و جواهرات گوناگون آراسته‌اند

موهای سر را به صورت بیست یاسی کیس کوچک بهم بافته نیمی از آنها را بالای سر به دستار گره زده و بقیه را پشت سر می افکنند. از طرفین صورت دودسته موی حلقه وار بلند فرو می آویزند ، این حلقه موها تا روی سینه آنها می افتد .

اشتیاق زنان ایرانی بدوزی و بر بجدی است که گمان می رود حتی زنی در ایران نتوان یافت که فاقد آن باشد . هر پشه وور بینوائی نیز برای ایجاد محیط آرام در خانه خود ناگزیر است تن به محرومیت ها داده و چیزی از زر و گوهر برای زن خود فراهم آورد .

زنان متمکن در این مورد راه افراط می پیمایند . علاوه بر قطعات بزرگ جواهر ده ها بازوبند بر بازو و حلقه ای بر انگشت دست و مرواریدهای درشتی برای تزئین کلاه خود دارند . البته در اینجا دگمه ها و قز نققل های زرین و سیمین و غیره را بحساب نیاورده ایم .

پیراهن بانوان ایرانی نیز همانند پیراهن شوهران شان بسیار کوتاه است و بدون یقه و جلوسینه باز است . پیراهن باد گمه ای زرین و مروارید نشان به گردن بسته می شود . پارچه پیراهن ها را از ابریشم ظریف گلدوزی شده انتخاب می کنند و دور یقه آن دوسه ردیف مروارید کوچک می دوزند . زنان نیز همانند مردان پیراهن را بر روی شلوار می کشند . از روی پیراهن نیم تنه ای بنام (ارخالق) که معمولاً از اطلس آستر دار است بر تن می کنند . لباس روئی بنام (چاپگین) شاید مضحك ترین لباسی باشد که برای زنان در نظر گرفته شده است . (چاپگین) جامه بی یقه جلوی بازی است که زیر کمر گاه آن سه دگمه کنار هم دوخته اند (چاپگین) از چپ بر راست روی هم افتاده است و درست راست دگمه

می خورد. بلندی دامن لباس ها با مرور زمان تغییر می یابد از نقاشی هائی که از لباس های زنان ایران در زمان های قدیم در دست است چنین برمی آید که لباس بانوان ایرانی سابقاً بسیار بلند بوده و تا پنجه پامی رسیده است. و لسی مقتضای زمان ایجاب کرده است که دامن لباس ها رفته رفته کوتاهتر شده و به صورت نیم تنه هائی که حتی به زانو نمی رسد در آید. اما در عین حال لباس های مزبور را از پارچه های زربفت گران بها با حاشیه و گلدوزی های زیبا که گاهی دانه های مروارید و الماس بر آن میدرخشد می دوزند.

جنس پارچه شلوار زنان نیز همانند مردان بسیار متفاوت است. شلوار معمولاً از پارچه های زری یا ابریشم دوخته شده غالباً با مروارید هائی تزیین می شود.

ذکر این نکته ضروری است که غالباً آستری و لائی شلوارها را بصورت دو ستون بیرخت و مضحك در می آورد. ولی چه می توان کرد چنین شلوار هائی در ایران مد روز است و هر چه پاچه شلوارها بیشتر باد کند حکایت از تشخیص صاحب آن می نماید.

زنان ایرانی کفش هائی راحتی از مخملهای گلدوزی شده و مرزین به طلا و ابریشم بپا می کنند.

آنها بهنگام خروج از خانه خود را در چادر می پوشند. چادر از قماش نخی سفید دوخته شده و دامن آن گرد است. با قیطانی چادر را بر سر و گردن محکم کرده و صورت را با پارچه ای بنام (روبند) می پوشانند. (روبند) پارچه نخی چهار گوش است که باد و قلاب کوچک در بالای پیشانی بدستار می چسبد. در میان روبند شکاف افقی درازی

باز کرده و آنرا توری دوزی می کنند. زنان چادر بسر از این شکاف محیط بیرون را تماشا می کنند. بانوان ایرانی حق ندارند بهیچ عنوانی در خارج از منزل روبند و چادر از سر بردارند. بسیار بندرت چنین رسم ستم کارانه ای زیر پا نهاده می شود. زنان بهنگام خروج از خانه چکمه های پارچه ای بندی که تا بالای زانو می رسد به پا می کنند. شلوار آنها نیز درون این چکمه پارچه ای قرار می گیرد. چکمه های مزبور بوسیله بند جوراب هائی نگه داشته می شود. به این ترتیب از لباس های فاخرو زرو زیور گرانبهای زنان ایرانی در خارج از محیط خانه جز کفش های راحتی آنها را نمی توان دید. از این رو موقعیت اجتماعی زنان را تنها می توان از بهای کفش و یا ظرافت و ارزش چادر و روبند آنها حدس زد.

زنان مردم عادی که زندگی عاری از تکلف دارند چادرهای تنك کرباسی که راه راه آبی و سفید دارد بر سر انداخته با یکدست آنها را جمع و بادست دیگر صورت خود را می پوشانند و در اینحال فقط جلو چشمشان کمی باز می ماند. ولی به هنگام برخورد با يك مرد فوراً طوری روی خود را می گیرند که حتی دیدن ریزی و درشتی چشم و یا رنگ آن غیر ممکن می شود.

فصل پنجم

گرما به های ایران

گرما به ها در سراسر مشرق زمین نه تنها به منزله وسائل تجملی بلکه به مثابه وسائل ضروری زندگی است. زیرا علاوه بر شرایط خاص آب و هوا که وجود گرما به ها را ضروری می سازد، اهالی مشرق زمین فقط با استفاده از حمام می توانند نظافت خویش را تأمین کنند.

پیش از هر چیز ذکر این نکته لازمست که ایرانیان بسیار دیر بدیر یعنی فقط هر ماه یک بار پیراهن تن خود را عوض کرده و از زن و مرد همه باشلوار به رخت خواب میروند.

لذا از مشاهده این امر که آنها تقریباً همه روز استحمام می کنند هرگز نباید غرق تعجب شد. محمد (ص) پیامبر اسلام برای اینکه مسلمین را به مراعات نظافت بیشتری وادار کند، پاکیزگی را از فرائض اسلام به شمار آورده است. ازینرو مسلمانان به ناچار با گرما به ها سروکار بیشتری دارند، بنا به احکام قرآن مردانی که شب با زن یا کنیز خود، مجامعت کنند بامدادان مجبوراند پیش از

تا بیدن آفتاب خود را به گرما به رسانده غسل کنند و گر نه نمی توانند نماز صبح را بجای آورند. از اینرو صبحدم پیش از آنکه مالاها مردم را به نماز دعوت کنند (اذان) صدای بوق حمام صبح آنها را به غسل فرامی خواند. مردم عادی دسته جمعی به حمامهای عمومی روی آور می شوند اما نجبا و دولتمندان هریک به فراخور حال خود حمام مجملی در حر مسرای (اندرون) خود دارند.

مردان تا نیمروز می توانند استحمام کنند. از آن پس گرما به ها در اختیار زنان قرار می گیرد. زن ها به ترتیب به گرما به ها روی آور می شوند و استحمام آنها تا شبانگاه طول می کشد.

گرما به های ایران با حمام های اروپائی تفاوت بسیاری دارد. گرما به ایرانی بنای زیر زمینی وسیع و با عظمتی است، که گنبد های بزرگی سقف آنها تشکیل میدهد. بر این گنبدها سوراخ های تعبیه و ورقه های نازکی از سنگ مرمر بر آن قرار داده اند تا نور بتواند بخوبی از آن گذشته و درون حمام را روشن نماید.

نخستین سالن حمام ها معمولا گرو بسیار وسیع است و بر اطراف آن نیمکت ها و طاقچه های برای در آوردن لباس قرار داده اند. در میان سالن مزبور حوض بزرگی از مرمر یا سنگ عادی با فواره های چندی ساخته شده تا مشتریان در بدو ورود با منظره دل انگیزی روبرو شوند.

به نظر من ایرانیان عقیف ترین مردم روی زمین اند. از اینرو پیش از آنکه کاملا برهنه شوند پارچه کرباسی مخصوصی به پائین تنه خود از کمر تا زانو می پیچند.

سالن دوم حمام‌ها را بخار آب خفه کننده‌ای فرا گرفته است. هوای این قسمت برای کسانی که تازه به ایران رفته‌اند بسیار طاقت فرسا است کف این سالن با سنگهای مرمر سفید و چهار گوش مفروش است. شخصی پیای پی آب گرم بر این سنگفرش می‌پاشد. در انتهای سالن مزبور، بستوی کوچکی است که مشتریان یکایک برای ستردن موی تن خود بدرون آب می‌روند. ازاله مو با خمیر مخصوصی که از زرنیخ و کمی آهک و آب سرد تهیه شده است در یک چشم به هم زدن انجام می‌گیرد. خمیر مزبور را به قسمتهای پرموی بدن می‌مالند. در عرض مدتی کمتر از پنج دقیقه این قسمتها چون کف دست سفید می‌شود.

با اینحال بکار بردن داروی مزبور مهارت خاصی لازم دارد مانند دارو پیش از مدت معین بر پوست بدن بسیار خطرناکست. چه در اینصورت پوست بدن را سوزانده و به صورت زخم عمیقی درمی‌آورد. هم چنین شستن بدن با آب گرم بلافاصله پس از به کار بردن دارو زیان بخش است.

پس از ازاله مو، مشتریان به سالن گرم باز می‌گردند. در اینحال دو مرد دلاک پرزور که خود به مانند مشتریان برهنه‌اند. مشتری را روی سنگهای مرمر خوابانده و بالشتکی زیر سرش قرار میدهند، مشتری کمی به دینحال می‌ماند تا عرق از تن و رویش روان شود. در اینحال دلاکها شروع به مشت مال می‌کنند. مشت و مال فوت فن خاصی دارد. ماساژ در امتداد پیچ عضلات انجام می‌گیرد. دستها را در جهات مختلف می‌چرخانند. این کار برای مشتری نخست سخت و

طاقت فرساست ولی بزودی انسان از نتیجه عالی آن باخبر می شود . البته تحمل مشّت مال برای تازه واردین و بیگانگان در ردیف اعمال شاقه است . ولی هر چه هست بزودی انسان بدان خو می گیرد . من با توجه به نتیجه درخشانی که از مشّت مال بدن گرفته ام معتقدم که این کار یکی از بهترین وسائل معالجاتی است : چیزی چون مشّت مال خون را در بدن به گردش نیانداخته و راحتی و تندرستی واقعی را تأمین نمی کند .

در تمام مدتی که دودلاک با حدا کثر نیرو مشغول مشّت مال اند کار گردیگری مرتباً آب گرم به سراپای مشتری می ریزد . به این ترتیب عضلات نرمش خاصی یافته و درد و ناراحتی مشّت مال تخفیف می یابد . پس از مشّت مال دلاکها کیسه موئینی بدست کرده و در هر جهت آنرا برتن مشتری می کشند . به این ترتیب چرک قسمت خارجی و بی جان پوست به صورت الیاف درازی از بدن جدا می شود . البته جدا شدن اپیدرم از پوست بدن برای تأمین بهداشت و سلامتی بسیار ضروری است . زیرا فقط ازین راه عمل تعریق و تنفس جلدی براحتی انجام می گیرد ، دلاکهای ایرانی بعدی در این کار مهارت دارند که به یک حرکت رشته های درازی از اپیدرم را بطول یک پا به مانند کاغذ خیس خورده ای لوله کرده و از پوست جدا می سازند .

ایرانیان معمولاً در حمام موی ریش خود را رنگ می کنند . از این روشمه ای نیز در باره آداب خضاب بستن می نویسم . این کار در ایران بسیار سهل و ساده و از خطرهای ناشی از استعمال داروهائی که شارلاتانهای لندن و پاریس به بهای گزافی عرضه می دارند بسیار به دور است .

رنك نه تنها باعث ریزش موی سر نمی شود بلکه آنرا پر پشت تر نموده و رشد آنرا تسریع می سازند.

گرد بسیار نرمی از برك نیل خشك و صلایه شده را با کمی آب مخلوط کرده و خمیر مایعی از آن تهیه می کنند. پیش از استعمال آن ریش و موی سر را با صابون تندی می شویند تا چربی آن برطرف شود. آنگاه مقدار زیادی آب گرم روی سر می ریزند تا صابون آن پاک شود. سپس تا آنجا که ممکن است موها را خشك می کنند.

در این حال خمیری را که شرح آن گذشت بدقت روی موها می مالند. وقتی از این امر فارغ شدند دلا که شروع به کار می کنند. کار کیسه کشی قریب یک ساعت و نیم تا دو ساعت طول می کشد. درین مدت موها به خوبی رنك می گیرند^۱ سرانجام سر را با آب گرم می شویند و با شانه ظریفی شانه می کنند.

وقتی که خمیر را برای بار اول به کار بردند بناچار باید هر دو روز یکبار کار را از سر گرفت. در این حال موی سر مایل به سبز می شود ولی با تکرار خضاب کاملاً مشکی می شود. دوام این رنك به حدی است که فقط در هر شش هفته یا دو ماه یکبار تجدید آن کافی است: اگر پیش از به کار بردن رنك از حنا استفاده شده باشد موها نخست خرمائی رنك و سپس مشکی می شود. در این صورت دیگر تجدید خضاب تا مدت

۱- من نمی دانم آقای اولویه ترکیب دارویی را که مدعی است ایرانیان

با آن موی سر خود را رنك می کنند از کجا بدست آورده است. من در مدت اقامت نسبتاً طولانی خود در ایران جز آنچه در متن کتاب شرح دادم داروی دیگری برای رنك کردن موی سر ندیدم.

مدیدی ضروری نیست.

چنانکه قبلاً گفتیم عده‌ای بدست وپای خود حنا بسته و باشرعی که در فصل چهارم گذشت آنها را بر نك حنائی در می‌آورند. برخی نیز حتی به‌موی سر وریش خود حنا می‌بندند. ولی اینکار بندرت انجام می‌گیرد.

گرما به‌های عمومی محل ملاقات و دیدار افراد طبقات متوسط ایرانی است. بیگانگان و بازرگانان غالباً برای آشنایی با هم و یا صحبت در باره انجام معاملات به حمام می‌روند. همه کس در حمام چپق و قلیان کشیده و یا قهوه می‌نوشد. ایرانیان گاهی حتی ساعت‌ها وقت خود را در حمام می‌گذرانند تا خبری داده و یا خبرهایی گرفته و آنها را به نقاط دیگر نقل کنند.

اما زنان ایرانی، حمام را بهترین نقطه تجمع خویش می‌دانند. دید و بازدیدها در حمام صورت می‌گیرد و در هر گوشه‌ای از آن جوخه‌ای از زنان که مشغول درد دل اند به‌چشم می‌خورد. سر صحبت از وضع خانواده‌ها در گرما به‌ها باز می‌شود. اشارات رشك آلود و شکوه و شکایات و صلاح اندیشی با گیس سفیدان و پیر زنان صحنه حمام را به صورت ساحت دادگاه در می‌آورد. زنان ایرانی نخست رازهای خویش را بایکدیگر در میان می‌نهند و از آنچه پس از آخرین دیدار بر سرشان آمده است تعریف می‌کنند. از مهریابی مهری شوهران و از توجه آنان بزنان یا کنیزکان دیگر سخن می‌گویند. زیارویانی که از نظر افتاده‌اند با بدگوئی و عیب‌جوئی‌های کینه‌توزانه‌ای از رغیب نيك بخت خویش انتقام می‌گیرند. البته وصفی که آنها از حریف

می‌کنند هرگز با واقعیت مطابق نیست.

پس از آنکه سخن در این زمینه پایان رسید و مصاحبین کمی تسلی خاطر یافتند صحبت از عروسی‌های آینده و بدگ-وئی از نامزدان بینوا به میان می‌آید. اگر به‌خواهم از روی گزارشهای صادقانه‌ای که به من داده شده است قضاوت کنم. باید بگویم که زنان ایرانی کمتر در باره خصال نیکو و سجایای دیگران سخن می‌گویند و صحبت‌های آنان با نشات و سرور زائد الوصفی در باره نکات ضعف دیگران دور می‌زند. زنان ایرانی از نظر رغبت و نکوهش و بهتان زدن به هیچوجه دست کمی از زنان اروپائی ندارند. سخن کوتاه، نیک خواهی و مروت زنان مسلمان با خاله زنکهای مسیحی بريك پایه است.

فصل ششم

اهل حرم ، زنان عثملى ، كنيزكان

وكار و سرگرمى آنان

حرمسرا ۱ بناى مجزا و مستقلى است كه با ديوارهاى بلند محصور شده است . زنان و كودكان در حرمسرا (يا اندرون) به سر مى برند .

ولى تصور برخى كه حرمسراها را چون زندانهاى وصف مى كنند عارى از حقيقت است .

حرمسراى ثروتمندان به بهشت روى زمين شباهت دارد . زيرا گذشته از زنان زيبائى كه در آن بسر مى برند و هريك از آن مى كوشند طرف توجه همسر ثروتمند قرار گيرند ، حرمسرا آكنده از اشياء و اثاثيه تجملى و گرانبها و خوشايند است .

حياطهاى بزرگى حرمسرا را از محل سكونت مردان مجزا

۱- حرم در لغت به معنای مکان مقدس است، ولی به جمع زنان و محل سکونت آنان نیز اطلاق میشود- وقتى مىگویند «فلانى به اتفاق حرم حرکت کرد» منظور آنست كه تمام زنان خود را به همراه برد، (ياد داشت مواف)

می دارد، باغها و باغچه‌های پر گل و سبزه‌ای حرمسرا را در بر می‌گیرد.

گل سرخ و لاله که مورد پسند ایرانیان است بدین باغچه‌ها زیبائی و جلوه خاصی می‌بخشد، بر باغهای اندرون درختان پر بار و وانبوهی سایه می‌افکنند.

حرمسراها بسیار وسیع و از قسمتهای مختلفی تشکیل شده است. هر زن اطاقی مخصوص بخود دارد. کودکان که معمولاً تعدادشان بسیار زیاد است همچنین کنیزان هریک اطاقهای مخصوص دارند. هر حرمسرا دارای انبارها، حمام‌ها، انبار غذایی و خوابگاه خاص رئیس خانواده که غالباً خود سالن بزرگی است می‌باشد.

مردان ایرانی فقط در حرمسرا خود را آزاد احساس می‌کند. آنجا در کانون خانوادگی خویش خشونت و دژم خوئی خاص دیوان را بکنار می‌گذرانند. سلاح از کمر باز می‌کنند از تشریفات خشک صرف نظر می‌کنند. در حرمسرا ستمگری نسبت بزرگستان و رفتار سرد نسبت به همگان که ناشی از بی‌اعتمادی نسبت به دیگران است به یکسو میرود.

هنگامیکه مردان ایرانی مهمان متشخصی نداشته باشند در حرمسرا به اتفاق زنان و فرزندان غذا می‌خورند، ولی در اینحال نیز سفره جداگانه‌ای برای آنها گسترده میشود، و اگر قرار باشد که کسی را بر سفره خویش به نشانند، این کس شخصی جز زن ارشد که لقب (بیوک خانم) یا خانم بزرگ دارد نخواهد بود.

ایرانیان نیز بمانند همه مشرق‌زمینی‌ها زنان متعددی می‌گیرند و در خریدن کنیز کان آزادند. کنیزان بمحض اینکه با صاحب‌خود هم بستر شوند از بردگی آزاد می‌شوند. حتی اگر نیکبختی بدانان روی‌آور شود ممکن است جز و زنان صیغه‌ای در آمده و صاحب‌فرزند شوند.

بین زنان شرعی سلسله مراتبی حکم‌رما است. احترام نسبت بزنان ارشد حتمی است. زنانی که سابقه بیشتری در حرم‌سرا دارند غالباً در پیش چشم غریبه‌ها جاه و مقام خود را برخ آنان می‌کشند و از این کار لذت می‌برند.

کنیز کان علاوه بر خدمت به یکی از زنان حرم‌سرا که بدان وابسته‌اند ملزم بانجام وظیفه خاصی نیز از قبیل اطاعت‌داری کارگری، حمام، آوازخوانی یا رقاصی می‌باشند.

کنیز کانی که در یکی از این دورشته اخیر هنری داشته باشند ممکن است بخدمت رئیس خانواده گمارده شوند. در چنین حالی از هیچ کوششی برای جلب رضای آقای خود و تسخیر دل وی خودداری نمی‌کنند. غالباً بقیمت نومیدی بزرگ خانم‌های مخدوم خویش به این پیروزی نائل می‌آیند.

زنان ایرانی بسیار نادان‌اند. بحکم عرف و عادات چیزی حتی خواندن و نوشتن و دوخت و دوز بدانان نمی‌آموزند. این حکم کلی استثناء بسیار نادری دارد.

نمیدانم درباره کار و سرگرمی زنان ایرانی از کودکی تا به هنگامی که مادر میشوند چه بنویسم. زیرا آنها به کاری جز آرایش

خود نمی‌پردازند . این آرایش گر چه ساده‌تر از آرایش زنان اروپائی است با اینحال مدت زیادی از وقت آنها را می‌گیرد . پس از آرایش بر روی قالیهای گرانبهای دم پنجره‌ای که پائین آن حوض آبی قرار دارد می‌نشینند . در اینجا به کشیدن قلیان و نوشیدن قهوه و یا پذیرائی از واردین می‌گذرانند تا هوا خنکتر شود . آنگاه به باغهای خارج شهر رفته و تاشبانگاه در آنجا به سر می‌برند . اروپائیان در باره حدود آزادی زنان ایران نظریات بسیار نادرستی دارند . آنچه من می‌دانم زنان هیچ کشوری آزادی عمل بانوان ایرانی را ندارند . وقتی که بانوان ایرانی افتخار مادری یافتند وظائف خطیر مواظبت از کودک و شیردادن به آن را شخصاً انجام می‌دهند . کودکان تا سن یازده دوازده سالگی زیر دست مادر بزرگ می‌شوند . در این سن و سال پسران را از حر مسرا در آورده ختنه می‌کنند . دختر را نیز شوهر داده و یا به کسی تقدیم نموده و یا حتی می‌فروشند .

در سالهای اول زندگی ، کودکان را در هیچ کشوری چون ایران آزار و شکنجه نمی‌کنند ، بمحض اینکه کودک کی اعم از پسر یا دختر چشم بدنیا گشود او را چندین بار با آب سرد شسته و سپس در پارچه‌هایی محکم می‌پیچند . در اینحال کودک نزدیک است خفه شود . آنگاه نوزاد را در گهواره‌ای فاقد تشک و نازبالش ، که ته آن چرمی چون پوست طبل پهن شده است می‌خوابانند . وسط چرم مزبور سوراخی تعبیه شده تا ادرار کودک از آن به پائین جاری شود . کودکان را باند های کرباسی عربی به طول ۲۵ تا ۳۰ پا به گهواره طناب پیچ می‌کنند . این طناب پیچی به حدی محکم و بیرحمانه است که من از دیدن این که کودکان

جان سالم از آن به در می برند در شگفتی . كودك بی نوا قریب ۱۲ ساعت به دین حال می ماند . و چون فریاد و گریه اش بلند می شود تكانش می دهند . مادر هر چند یکبار پای گهواره زانو زده او را به سمت خود کشیده و شیرش می دهند . به این ترتیب كودك دوباره به خواب می رود و جز روزی دوبار صبح و عصر که طناب گهواره را برای تعویض کهنه ها باز می کنند از بند آزاد نمی شود .

فصل هفتم

بناهای ایران

اصول شهرسازی در مشرق زمین با اروپا تفاوت بسیاری دارد و این تفاوت در ایران بیشتر به چشم می خورد زیرا در این کشور سنگ بسیار کم است .

ظاهر شهرهای ایران شبیه هم بوده و از خانه های نامنظم و نامنظمی تشکیل شده است . خانه های بزرگ و کوچک بدون رعایت نظم و ترتیب کنار هم ساخته شده و نمای هر يك از آنها به سمتی متوجه است .

خانه ها معمولاً از خشت خام و گل ساخته می شود . برخی از دولتمندان در ساختن بناها از آجر و سنگ و ملات آهك استفاده می کنند ، اما چنین بناهایی در سراسر ایران بسیار معدود است .

در ایران بنای خانه ها با سرعت شگفت آور و باور نکردنی انجام می گیرد . مثلاً ساختمان خانه ای که صبح شروع به بنای آن شده است شب هنگام پایان می رسد . البته پوشاندن سقف اطرافها از این قانون مستثنی است . پشت بام بشکل تراس ساخته می شود ، از اینرو تکمیل

آن بمدتی وقت احتیاج دارد^۱.

بناها آهنگ خاصی کار می کنند و مصالح ساختمانی مورد نظر را با آوازه های مخصوصی از کارگران می طلبند.



یکی از دهکده های ایران

بسیاری از دهکده های ایران بشکل چهار گوش ساخته شده و با دیوارهای بلندی که در چهار گوشه آن برجهای گردی بنا شده محصور است. بر بالای دیوارها دوسه ردیف روزنه های کوچکی دیده میشود. این دهکده ها از دور بمانند قلاع مستحکمی جلوه می کنند. ارتفاع حصار برخی از این دهکده ها تا ۵۰ پا بالغ می گردد.

۱- ایرانیان شبها برای استفاده از هوای خنک در پشت بامها می خوابند معمولاً در اطراف پشت بامها نردهائی به ارتفاع دوبا و در چهار گوشه آن ناودانهای برای فرو ریختن آب باران تعبیه می کنند.

(یادداشت مولف)

چنین قلعه‌هایی در نواحی مرزی ایران و ترکیه زیاد است .
به این ترتیب دهقانان خود را از آسیب یورش ترکان در امان
نگه میدارند .

ترکها غالباً به خاک ایران دستبرد زده و احشام و محصولات
روستاها ایرانی را به یغما می‌برند .

شهرها نیز کم و بیش بمانند روستاها مستحکم است . ولی حصار-
های شهرهای منظم تر و عدهٔ برجهای آن بیشتر است . فاصلهٔ برجها از
هم معمولاً نصف برد تفنگ بوده و غالباً خندقهای پهن و عمیقی پای
حصارهای دیده می‌شود .

در سراسر ایران فقط دوشهر دارای استحکامات به سبک اروپائی
است . این دوشهر خوی و عباس آباد است . ولی استحکامات آنها بحدی
بی‌قواره و تنگ و باریک ساخته شده است که بر بالای سکوی آن دو
عراده توپ به زحمت می‌توانند مانور کند . ضمناً قلاع مزبور فاقد
پوشش و راهرو مخفی و خاکریز جلو استحکامات و پلکان است .
اما شیب بیرون قلعه بهیچوجه قابل اعتماد نیست . زیرا با نردبام
نسبتاً بلندی می‌توان از آن بالا رفت . این قلعه‌ها بدست یکی از افسران
انگلیسی پر مدهائی که در خدمت کمپانی هند شرقی بوده ساخته
شده است . شاید این مرد فقط در اثر قحطالرجال جای (ووبان) آسیا را
گرفته است .

نمای خانه‌ها در پشت دیوارهای بلندی از انظار پوشیده است .
معمولاً در انتهای کوچه‌های دراز حیاطهای وسیعی قرار دارد . اما قبا
نیز در انتهای حیاطهای مزبور ساخته شده است . درهای دروازه‌ها تا زل

ایرانیان بسیار کوچک و شبیه دریچه‌های زندان است. این درهای کوچک در میان دیوارهای بلند تنها منظره‌است که چشم خارجیان در شهرهای ایران بدان می‌افتد. انسان در این کوچه‌های یکنواخت که در آن اثری از نمای عمارات و یا بناهای بزرگ نیست راه گم می‌کند.

اما درون خانه‌ها بسیار زیبا و تقسیم‌بندی قسمتهای مختلف آن دارای نظم و ترتیب خاصی است. خانه‌ها دارای اتاقهای متعددی بوده و تالار وسیعی در میان آنها است که به نام (دیوان) معروفست. اشخاص سرشناس معمولاً هر روز پیش از ظهر مراجعین را در (دیوان) به حضور می‌پذیرند. (دیوان) معمولاً بین باغ و حیاط و گاهی بین دو باغ قرار دارد. پنجره‌های وسیعی از سقف تا کف تالار به دو طرف باز می‌شود. پنجره‌های مزبور از قطعات کوچک و منظم چوب که با هنر-مندی خاصی بهم چفت شده و منظره دالبرها و هلالی‌های خوشایندی پیدا می‌کند ساخته شده است.

دولتمندان و نجبا به پنجره‌های اتاق خود شیشه‌های رنگی می‌اندازند. ولی اینکار بسیار گران تمام می‌شود. از اینرو مردم عادی معمولاً بجای شیشه از کاغذهای روغنی که از نفوذ هوای سرد جلوگیری می‌کند استفاده می‌کنند.

ایرانیان عشق و علاقه غریبی به آب دارند. کمتر خانه‌ای می‌توان یافت که جلو پنجره آن حوض بزرگی از سنگ مرمر یا ساروج با فواره‌های زیبا نباشد. زمزمه آب فواره‌ها برای ایرانیان که غالباً غرق تماشای آن می‌شوند بسیار لذت‌بخش و خوشایند است. چه بسا که مردان ایرانی از بام تاشام کنار پنجره نشسته و آبی را که از

فواره‌ها جستن می‌کند تماشا می‌کنند. در تمام این مدت از آنها جنبشی جز حرکت انگشتان دست برای گرداندن سبجه سر نمی‌زنند.

خانه‌ها دارای دستگاه‌های بالا و پائین دیگری بنام (بالا کوئه) یا (بالا خونه‌ها) است. طبقه زیرین این دستگاه‌ها زیر زمین‌های طاق‌داری است که اطاق بالائی را از آسیب رطوبت محفوظ می‌دارد. معمولاً لوازم ییلاق و هیزم را در این زیر زمین‌ها جای می‌دهند.

در حیاط نخستین دوردیف بنای جنبی یکی برای منزل دادن غریبه‌های متوسط الحال و در اویش و دیگری برای اصطبل ستوران و انبارگاه وجو ولانه برای سگان شکاری ساخته می‌شود.

بنای حرمسراها معمولاً شبیه (دیوان) ولی بمراتب از آن وسیع‌تر و دارای اطاق‌های بیشتری است. ساختمان‌های مجزائی نیز برای آشپزخانه‌ها و حمام و غیره در نظر گرفته می‌شود.

تالار بزرگ حرمسرا مخصوص رئیس خانواده است. مرد ایرانی در این تالار غذا می‌خورد و غالباً در آن می‌خوابد. معمولاً بمحض ورود وی زنان حرم دورش حلقه می‌زنند و تا پاسی از شب رفته در حضور وی می‌نشینند. آنگاه با اشاره چشم یکی از زنان و یا کنیزکان در تالار باقی مانده و بقیه بی‌درنگ با حس رشک عمیقی به اطاق‌های خود باز می‌گردند. زنی که در تالار مانده است شب را باشوهر خویش بسر می‌برد. ایرانیان از تخت‌خواب استفاده نمی‌کنند ازینرو بستر خواب آنها را شب پهن و صبح جمع کرده و در جایگاه خاصی نگهداری می‌کنند زیرا سری آنها بسته بوضع دارائی‌شان از متکای بزرگ پنبه‌ای، بالش بزرگ یا ناز بالش‌های کوچکی در حدود یک پای مربع برای هر نفر تشکیل می‌شود.

فصل هشتم

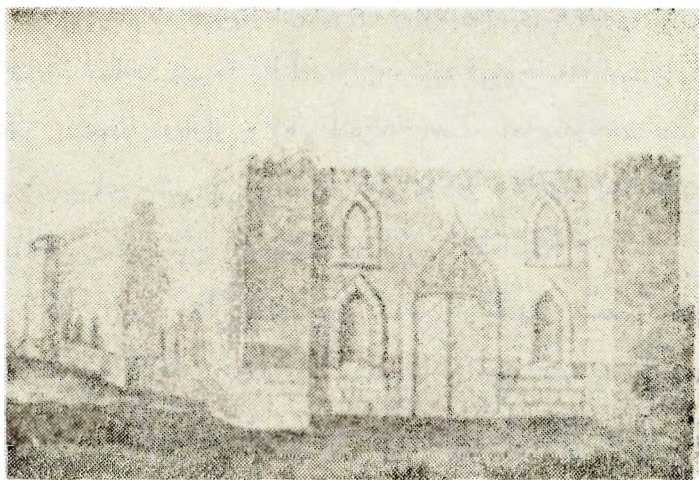
کاروانسراها

قبلاً گفتم که در شهرهای ایران اصولاً بناهای با شکوهی دیده نمی‌شود. مساجد شهرها غالباً ویران و شبیه قهوه‌خانه‌ها است و امکانی عمومی منحصر به بازار و کاروانسراها است. اما مناره مساجد که وسیله‌ای برای چشم چرانی در حرمرای دور و نزدیک بود از روی رشک و غیرت ایرانیان بدست تخریب سپرده شده است.

کاروانسرا بنائی ایست چهاو گوش باد کانهای متعدد که سوداگران غریبه کالاهای خود را در آن می‌نهند و با پرداخت حقوق معینی به داروغه‌ها (روسای پلیس) به خرید و فروش کالا در آن می‌پردازند.

ضمناً هر کاروانسرا اطاقهایی برای سکونت مسافرین، اصطبلهایی برای اسبان و آغلهایی برای جادادن اشران دارد. کاروانسراها در میان بازار ساخته شده و خود جزئی از آن بشمار میرود.

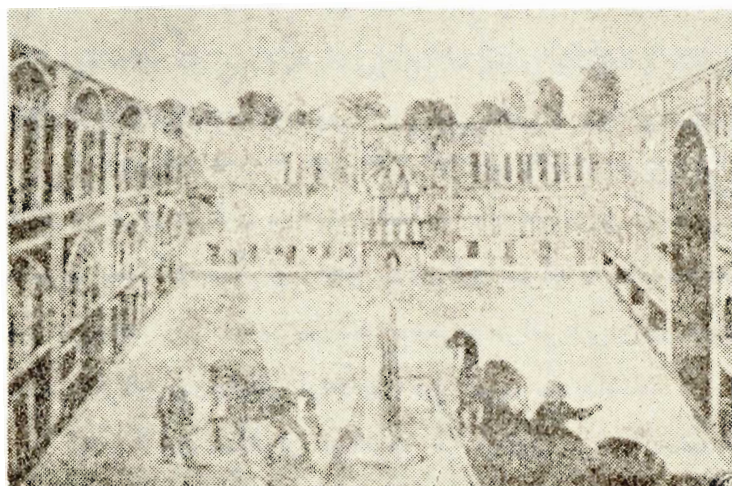
ضمناً دارای اهمیت بزرگی است. زیرا برخی از آنها سالیانه تا هزار تومان درآمد عاید صاحبان خود می‌کنند. کاروانسراها را اشراف و دولتمندان ساخته و بین خود آنها را خرید و فروش می‌کنند. برای ساختن کاروانسرا باید محل مناسب و سرمایه کافی در دست داشت. ضمناً برای اینکار باید اجازه مخصوص کسب کرد. صاحبان کاروانسراها غالباً یکی از غلامان خود را بعنوان مباشر تعیین می‌کنند. حساب و کتاب دخل و خرج کاروانسراها در دست مباشرین است. ولی اینان بندرت رعایت امانت می‌کنند.



نمای خارجی کاروانسرا

کاروانسراها محل برخورد افراد ملل مختلف مخصوصاً عده زیادی از یهودیان است. در ایران نیز بدمانند غالب نقاط دنیا سر رشته کسب و کار تجارتی در دست یهودیان است. کاروانسراهای سر راه و مسافری باسرای‌های درون شهر از حیث

سبك ساختمان و مورد استفاده تفاوت فاحش دارد. این کاروانسراها از يك ردیف اصطبل در طبقه پائین ساختمان وردیفی اطاق و پناهگاه‌های بی‌در و پنجره در بالای آن تشکیل شده است. کاروانیان و شترداران به هنگام بارش یا شب‌های زمستان در آن بیتوته می‌کنند. کاروانسراهای بین راه غالباً کهنه ساز و مخروبه و بدون نگهداری است و دزدان از آن بعنوان کمینگاه استفاده می‌کنند.



درون یکی از کاروانسراها

شاه عباس کبیر کاروانسراهای مسافری زیبایی متعددی در تمام نقاط ایران بنا کرده بود. این کاروانسراها در دوره سلطنت وی حتی تا اوایل شروع جنگهای داخلی وضع مرتبی داشت. ولی از آن پس رو بویرانی نهاد و چون ایرانیان توجهی به تعمیر و مرمت اینیه ندارند بی گمان تا چند سال دیگر حتی اثری نیز از آنها باقی نخواهد ماند.

با اینحال برخی از متمکنین و اشخاص نیکوکار گاه و بیگاه در مراکز عبور و مرور، کاروانسراهائی بنا می کنند. ولی چون از گماشتن نگهبان بدان غفلت دارند، تصور نمی رود که این بناها مدت مدیدی پابر جای بهمانند. ضمناً مسافرین متشخص از اطراق در کاروانسراها ننگ دارند و هر يك از آنها لوازم ضروری سفر را به همراه می برند تا در مناطق بزرگ خالی از سکنه دچار ناراحتی نگردند. این وضع در باره زوار مکه که راه دور و درازی در پیش دارند بیشتر صادق است. زیرا زائرین کعبه از خوردن گوشت شکار امتناع دارند و بناچار باید خواربار ضروری خویش را به همراه بردارند.

تاکنون کاروانسراها خود قلاع کوچکی به شمار می رفت و غالباً دارای برجهای مراقبت، مثقف و کنگره بود. مسافرین گاه و بی گاه مخصوصاً به هنگام جنگهای داخلی درون کاروانسراها در حال محاصره به سر می بردند. زیرا در در دوره هرج و مرج سراسر ایران در معرض تهدید راهزنان بود و اینان از تجاوز به هیچ کس دریغ نداشتند.

لخت کردن مسافران هم امروز نیز در طول سرحدات بخصوص در مناطقی از ارمنستان بدست اکراد امر رائجی است. راهزنان کرد غالباً با استفاده از غافلگیری بدهکده ها می ریزند. دیراچمیا زین که کلیسای هزار و پانصد و شصت ساله ای دارد چندین بار مورد تجاوز راهزنان مسلح کرد قرار گرفته است.^۱

۱- یکی از راهبان دیر مزبور را در سن پترسبورگ ملاقات کردم، به نظر وی دیراچمیا زین به سال ۳۰۷ میلادی هنگام کھانت گرگوار کبیر ساخته شده است. ولی ظاهراً راهب دیر دچار اشتباه شده است زیرا پاپ مزبور به سال ۶۰۴ میلادی در گذشته و بی گفتگو بنای دیر در این سال به پایان رسیده است. دیوارهای ضخیم آن از سنگهای سیاه عظیم خارا و بندکشی شکاف سنگها بسپار ماهرانه است. اما گنبد کلمسیا و دو برج بالای نمای آن چندان قدیمی نیست.

گنجهای گرانبهای دیر مزبور بارها دزدان نیمه وحشی را بسوی خود جلب کرده است ولی هر بار در اثر مقاومت دلیرانه راهبان و آتش تفنگ آنها از روزه های بالای دیوار که شبیه دیوار قلعه است حمله دزدان با شکست مواجه شده است.

نگهبانان دیر شبانه روز برای احتراز از غافلگیری به نگهبانی مشغول اند. البته این کار برای راهبان چندان کار خسته کننده ای نیست. زیرا تعداد راهبان بالغ بر صد نفر بوده و قریب سه برابر آنها کشیش نوآموز و خدمتکار و زوار ساکن دیر اند. هم چنین به هنگام خطر ساکنین دهکده ای که در فاصله تیررس طپانچه قرار دارد بیاری راهبان اچمیاژین می شتابند.

فصل نهم

بازارها

شهرها و قصبات و روستاهای معتبر ایران هر يك برای خود بازارهایی دارند. بازارها بناهای عادی است که در مرکز شهرها قرار گرفته و بازرگانان و صنعتگران در آن به کسب و کار مشغول می شوند. بازارها راهروهای بزرگی شبیه دالان کلیسیاها ولی از آن عریض تر است. دو طرف راهروهای مزبور دکانهای پست و کوچک و کم وسعتی قرار دارد. دکانها را ساعت ۷ صبح باز و به هنگام غروب آفتاب می بندند. هر (راهروی) به کالای صنعتگران و ارباب حرف معینی تخصیص یافته است. هر کس می داند که جنس مورد نظر خود را از کدام يك از این (راهروها) تهیه کند.

تأمین امنیت و اداره امور حقوقی بازارها با داروغگان است. داروغگان با بازرگانان رفتار ستمگرانه ای دارند. بدون اینکه مسئولیتی احساس کنند از قدرت خود سوء استفاده کرده و از این راه پول هنگفتی به جیب میزنند. برای بیان اهمیت این پست باید مبلغی را که برای تصدی آن پیشکش می شود در نظر گرفت. من خود در شهر ارومیه دیدم که شخصی برای بدست آوردن منصب داروغگی مبلغ ده

هزار تومان پیشکش کرد.

هر قسمتی از بازار سه چهار انگیز^۱ زیر دست دارد. بازار-گانان مجبوراند بهر قیمتی شده علاوه برداروغه دل و دستهای او را نیز بدست آورند و گرنه بادسیسه‌های آنان روبرو خواهند شد. زیرا این مردکان فرومایه می‌توانند به‌عناوینی از قبیل تهمت کم فروشی یا باز کردن و بستن دکان‌ها زودتر یا دیرتر از موعد مقرر بازار گانان و ارباب حرف را به مجازات‌های سخت بدنی و جریمه‌های سنگین محکوم کنند.

بازارها نیز به‌مانند کاروانسراها به افراد دولتمندی که آنها را ساخته یا خریده‌اند تعلق دارد. اینان از این راه در آمد قابل توجهی به دست می‌آورند.

در هر شهری قسمتی از بازار به (بیگلربیگی‌ها)^۲ تعلق دارد و چون کسی اعمال آنان را کنترل نمی‌کند، از اینرو می‌توانند در آمد هنگفتی برای خود تأمین کنند. چه بسا که از جریان معاملات جلو گیری کرده و یا ساعات بستن و باز کردن دکانها را به میل خود تغییر می‌دهند. از این راه معمولاً خسارات جبران‌ناپذیری به بازار گانان و پیشه‌وران وارد می‌آید.

(بیگلربیگی‌ها) برای اخاذی از دکانداران خبرهای راست و دروغی اشاعه می‌دهند. مثلاً شکست موهوم در فلان جنگ، یا مرگ فلان

۱- افسران ژاندارم اسپانیا به این نام نامیده می‌شوند. الگزیل Aljuazil

لفظ اسپانیائی و تحریف (الوزیر) عربی است (م-).

۲- فرمانداران و روسای شهر بانی سابق (م-).

شخصیت را بهانه قرار داده و امر به بستن بازار می کنند. گاهی صرفاً نا رضایتی خود را ملاك اقدام در این باره میدانند. آنها بخوبی می دانند که بازارها کلید دردست باهدایا و پیشکشهای قابلی برای رفع سوء تفاهم به آستانه بوسی خواهند آمد.

کسی حق ندارد شب در دکان خود بخوابد. زیرا به محض بسته شدن دکانها بازار زیر مراقبت داروغگان قرار می گیرد. آنها در نقاط مختلف بازار مردان مسلحی بنام (میر-عسس) می گمارند. از ساعت ۹ شب به بعد قرق شروع و هر رهگذری بازداشت می شود. رهگذران ناشناس چوب و فلک می شوند. آنها که در مظان تهمت دزدی یا سوء قصد باشند دماغ یا گوش شان بریده می شود. اما کسانی که مرتکب دزدی شوند به مړك محکوم شده و در برابر دارالحکومه سر از تنشان جدا می شود تا عبرت بینندگان گردند.

هر صنفی دورئیس دارد. داروغگان برای جمع آوری خراج به حساب بیگلریگی یا شاه با روسای اصناف سروکار دارند. اینان معمولاً از میان با سابقه ترین و اطمینان ترین افراد صنف انتخاب میشوند. روسای اصناف مسئول نگهداری حساب پرداختی افراد صنف و مرجع رسیدگی به شکایات و تنظیم دادخواست برای تسلیم به حکومت یا ولیعهد و شاه اند.

تعیین نرخ خواروبار و تفتیش اوزان و مقیاسات جزو وظائف داروغه هاست آنها در این مورد مقررات را با شدت عمل و به مراتب بهتر و ثمر بخش تر از سبك كنترول اروپائیان اجرا می کنند.

گرچه برای خواربار از هر قبیل نرخ تعیین میشود. ولی عملاً

فقط فروش نان و گوشت و نمک به بیش از نرخ مقرر مجازاتی و حشمتناك دارد. هر کس یکی از سه کالای مزبور را گرانتر فروخت و یا وزنه‌ها و ترازوی نادرست در کسب بکار برد آنرا سزاژتش جدا می‌کنند: در ارومیه بینی نانوائی را در حضور من بریدند. این مرد باسنگ ترازوی نادرستی جنس فروخته بود، هنگام اجرای مجازات داروغه به من اشاره کرد و به نانوا گفت: باید سپاسگزار ایشان باشی که بخاطرشان جان به سلامت بردی در کشوری که همه چیز حتی هیزم و میوه‌ها را (کش و منی) می‌فروشد این سخت‌گیری بسیار بجای و منطقی است.

بازرگانان بیگانه و کاسبکار از صبح زود رو به بازار می‌آورند، چون نورخورشید بدرون بازار نمی‌تابد از این رو گردش در بازار در تابستانها بسیار مطبوع است. در زمستانها نیز درون بازار از برف و باران در امان است. گاهی خانم‌های متشخص برای خرید یا ملاقات دوستان به بازار می‌آیند. ولی زنان طبقات متوسط از صبح تا شام چون مور و ملخ بازار را پر می‌کنند. آنها به هر دکانی سر می‌کشند تا در میان کنجکاوان مقام برجسته‌ای برای خود احراز کنند. من بارها ناظر زنانی بوده‌ام که قریب سه ساعت در شلوغ‌ترین نقطه بازار مشغول وراجی بودند و به زحمت به فریاد «خبردار» نوکران که پیشاپیش اربابان خود راه بازمی‌کردند توجه داشتند.

زنان ایرانی در زیر چادر مهارت عجیبی برای شناساندن خود و شناختن همدیگر دارند، شگفت آنکه وقتی از کنار هم می‌گذرند یقین دارند در شناختن طرف اشتباه نکرده‌اند اما چه بسا مردانی که از کنار زنان خویش می‌گذرند بی آنکه آنها را بشناسند.

فصل دهم

اغذیه و مشروبات ایرانی

دست پخت ایرانیان نه تنها ناخوشایند نیست بلکه از خیلی جهات به غذاهای ایتالیائی ترجیح دارد، ایرانیان نیز مانند اروپائیان به غذای خاصی که رنگ ملی دارد علاقمندند. این غذا غالباً قسمت اصلی ویا تنها قسمت غذای آنان را تشکیل می دهند. این غذا پلو نام دارد و عبارت از برنجی است که با مهارت تمام پخته و روغن یا کره روی آن داده اند. اما پختن پلو، مهارت و احتیاط زیادی لازم دارد. بقول خود ایرانیان به اشکال ممکن است در میان صد آشپز ماهر دو نفر پیدا کرد که بتوانند پلو حسابی به پزند. پلو انواع و اقسام مختلفی دارد: غالباً در منزل بزرگان پنج تاشش نوع آن بر سر سفره می آید. کشمش و انگور فرنگی، ودانه انار، پسته و بادام و زعفران و سبزیهای مختلف و نخود، به، دارچین، وانیل و غیره نیز گاهی در ترکیب پلو وارد می شود. ایرانیان (سوپ) نمی خورند ولی آبگوشت مخصوصی از گوشت گوسفند یا مرغ بنام (شوربا) درست می کنند. باید به صراحت تمام بگویم که من هرگز در اروپا سوپی بلدت (شوربا) نخورده ام غذای دیگر ایرانیان خورشهای مخصوصی است که از گوشت بره و یا گوسفند

و پرندگان و میوه‌های خشک پخته می‌شود هم چنین نیمرو . نان شربنی و کبابهای مختلف زینتبخش سفره‌های ایرانیان است. ایرانیان تیکه‌های گوشت ادویه زده را به سیخ کشیده و آنرا روی آتش می‌نهند . غذائی به این طریق به دست می‌آید به نام کباب معروف و بسیار باب طبع آنان است . آنها مخصوصاً به کباب گوشت شکار ، از گوزن و بز کوهی و غزال علاقه منظمی دارند .



طرز غذاخوری ایرانیها

ایرانیان گوشت گاو و گوساله را نمی‌خورند. این گوشتها خاص مسیحیان و از اینرو تهیه آن دشوار است. کبک و قرقاول در ایران فراوان و غالباً سفره دولتمندان را رنگین می‌سازد ایرانیان خوردن گوشت خرگوش را مکروه می‌دانند . کشوری در جهان نمی‌توان یافت که (سبزی خوردن) آن در لطافت و عذارت و طعم بیای سبزی‌های ایران برسد.

با اینحال مردم این کشور علاقه‌ای به (سبزی خوردن) ندارند.^۱

صبحانه ایرانیان بسیار ساده و عبارت از سر شیر مطبوعی بنام (قیماق) است. احیاناً از تخم عسلی یا نیمرو نیز استفاده می‌کنند. ولی هرگز گوشت بعنوان صبحانه بکار نمی‌رود، اما همواره بر سر سفره صبحانه (موستولا)^۲ که نوعی شیر ترشیده و یکی از لبنیات مورد پسند و کثیرالمصرف آسیاست دیده می‌شود. گاهی برای ملایم کردن مزه ترش آن کمی عسل بر آن می‌افزایند ولی به نظر من با این تدبیر هرگز خوش مزه تر نمی‌شود.

ایرانیان به خوردن میوه‌های لذیذ و پربرکت درختان کشور خویش که گاهی شاخ آنها از پرباری سر بر زمین می‌نهد علاقه خاصی دارند. آنها خربزه و مخصوصاً هندوانه را که در آذربایجان قارپوز نامیده می‌شود با ولع تمام می‌خورند. طبیعت این میوه‌ها تب‌آور است^۳ اما تعجب اینجاست که ایرانیان نه تنها هرگز از افراط در خوردن این میوه‌ها ناراحت نمی‌شوند بلکه هنگام ابتلاء به تب‌های التهابی نیز به تجویز پزشکان این میوه‌ها را بعنوان داروهای مسکن

۱- میرزا ابوالحسن خان، در نخستین ماموریت سفارت خویش در انگلستان از طرف یکی از رجال بزرگ این کشور به نهار دعوت شد، میزبان از نظر مهمان نوازی، در وسط زمستان، به زحمت زیاد، مقداری مارچوبه تهیه کرد بر سر سفره نهاد. اما خان ایرانی از این امر برآشفته و گفت: مگر من اسبم که علف سبز برایم تهیه کرده‌اید!

۲- مولف در متن کتاب MOSTOLA نوشته، ولی پرواضح است که منظور او چیزی جز ماست نیست. (م.)

۳- در طبیعت میوه تب‌آور سراع نداریم. در اینجا مولف تحت تأثیر نظریات پزشکی غیر علمی دوران خود قرار گرفته است. (م)

بکار می‌برند. خود نگارنده تجربه عالی و شگفت‌آوری در این زمینه دارم. انگورهای ایران بسیار ظریف و زیبا و خوش طعم است و بسیار زود می‌رسد. انواع مختلفی از آن دیده می‌شود در تبریز سی و دو نوع انگور و از آن جمله چهار نوع انگور بی‌دانه به بار می‌آید.

ایرانیان به خوردن خیار نیز علاقه دارند. آنها خیار را بدون چاشنی و ادویه، همانگونه که ماسیب و گلابی رامی خوریم صرف می‌کنند. آنها به هنگام صرف غذا جاز (شربت) نوشابه‌ای نمی‌نوشند. شربت انواع مختلف دارد و معمولاً از مخلوط قند آب کرده با میوه‌ها و عطریات تهیه می‌شود. خوردن شربت‌های تمشک و توت‌فرنگی و موز و لیمو و دارچین و گل‌سرخ و یاسمین و غیره بسیار متداول است. اما طبقات متوسط مردم که دست‌شان از چنین نوشابه‌های گوارا کوتاه است معمولاً به شربت قند یا عسل کمی سر که اضافه کرده و آنرا بنام (سرکه شیره‌سی) یا (سرکه شیرازی) می‌نامند^۱.

گمان نمی‌کنم در جهان کشوری بتوان یافت که در آن بمانند ایران این همه مشروبات زیر یخ بنوشند. این کار جنبه تجملی خاصی دارد. زیرا بزرگان مملکت معمولاً یخ را از یلاق‌های دور دست و فاصله شصت لیو^۲ بوسیله اسب زیر اشعه خورشید به شهر حمل می‌کنند. غلامان دولتمندان ایرانی معمولاً قمقمه‌ای از سرب که پراز آب یخ است بر قفل زین اسب خود آویزان دارند.

۱- ظاهراً در اینجا مولف از قرابت لفظی دولفت (سرکه شیره‌سی) و (سرکه شیرازی) دچار اشتباه شده و (سرکه شیره) را (سرکه شیرازی) پنداشته است. (م)

۲- هر Lieue معادل ۴ کیلومتر است.

اگر گرمای شدید هوای برخی از مناطق ایران را در نظر گیرند جنبهٔ تجملی مصرف یخ آشکار می‌شود. در این مناطق نوشیدن آب گرم بسیار زیان‌بخش است و کسی که به مرض گرما زدگی دچار شود چاره‌ای جز خوردن آب یخ ندارد. چنین شیوهٔ معالجه در جاهای دیگر نیز متداول است. من خود در ایتالیا و اسپانیا و جزایر آنتیل نظیر آنرا دیده‌ام. در این کشورها نیز وقتی که دست از برف و یخ کوتاه‌است، آب را به شیوهٔ ایرانیان خنک می‌کنند.

کوزهٔ سفالینی را تا دوسوم از آب پر می‌کنند، آنگاه پارچهٔ نازکی بدان پیچیده و آنرا در معرض جریان هوا قرار می‌دهند. بزودی آب درون کوزه از هوای مجاور خنک‌تر می‌شود.

در نقاط جنوبی‌تر^۱ ایران جائی که از داشتن یخ محرومند، آب را بایرفی که از قلهٔ کوهها می‌آورند خنک می‌کنند. قلهٔ دماوند از کوههای البرز برف‌مورد نیاز تهران و توابع را همه ساله تأمین می‌کند. این کوه بسیار بلند و بشکل کله‌قندی است که فاصله سی‌لیو (۱۲۰ کیلومتری) دیده می‌شود. قلهٔ دماوند هماره پوشیده از برف و بالا رفتن از آن بسیار مشکل است. کوه البرز در پنج فرسنگی تهران واقع است. منظرهٔ زیبای آن چشمان خسته مسافرین این پایتخت غم‌انگیز را که در میان دشت بی‌حاصلی افتاده‌است نوازش می‌دهد.

۱- با توجه به وضع سرحدات آنروزی ایران منطقهٔ تهران و ادراک جزو

نواحی جنوبی‌تر ایران محسوب می‌شده‌است. (م)

فصل یازدهم

ضيافت‌ها و آداب غذا خوردن

ایرانیان بسیار مهمان دوست و درعین حال اهل خودنمایی‌اند. ازینرو غالباً از دوستان و آشنایان خود باشکوه و بد به خاصی پذیرائی می‌کنند.

هنگاهی که یکی از بزرگان به افتخار کسی ضیافت می‌دهد نه تنها این شخص بلکه همه اهل منزل وی را از کوچک و بزرگ و خدمتکار و هم‌چنین عده زیادی از آشنایان خود را دعوت می‌کند. رضایت میزبان فقط وقتی حاصل است که اطاق غذاخوری پر از مدعوین گردد و علاوه بر صرف غذا وسائل تفریح مهمانان نیز برای سراسر روز تامین شود.

اطاق غذاخوری، همان (دیوان) سابق یعنی اطاق بزرگ مستطیل شکلی است که مهمانان دور تادور آن پای دیوارها بر روی فرشهای نمدی به عرض سه پا و به ضخامت سه تا چهار (لینی) به شکل نیمدایره‌ای می‌نشینند. صاحب‌خانه در یکی از دو انتهای نیمدایره قرار می‌گیرد تا به خوبی ناظر مهمانان باشد.

طرز نشستن ایرانیان بر زمین با ترکها تفاوت دارد. در اینجا مثل معروف (عادت طبیعت ثانوی است) مصداق پیدا می‌کند. بنظر

من هیچ جوان ۲۰ ساله‌ای که بطرز نشستن ایرانیان خونگرفته است نمی‌تواند بیش از نیم‌ساعت بماند آنان بر زمین نشینند. اما ایرانیان چه بسا که از بام تا شام بهمان ترتیب بدون احساس خستگی بیکجا می‌نشینند. من قریب سه سال کوشیدم تا این شیوه را فرا گیرم ولی در هر بار نتوانستم بیش از پنج دقیقه به این شکل بر زمین نشینم. با اینکه مرهون لطف و الاحضرت همایونی هستم که مرا از نشستن بر روی دوپا معاف فرمود ولی چون نشان دادن پاها به نظر ایرانیان دلیل کمال بی‌ادبی است ازینرو ملزم به تحمل ناراحتی بودم.

ترکها بمانند خیاط‌های اروپا چهار زانو می‌نشینند. این طرز نشستن به مراتب راحت‌تر و خو گرفتن به آن آسان‌تر است. اما ایرانیان روی پاشنه پا می‌نشینند. و اینکار را به‌هنگام ورود در مجالس بافرزی شگفت‌آوری انجام می‌دهند. ازینرو جای آن دارد که کمی در این باره سخن گوئیم.

وقتی یکی از ایرانیان وارد مجلسی می‌شود. اگر حق نشستن داشت به یک نظر جای خود را در میان همگنان مییابد. هرگز از مقام خود تجاوز نمی‌کند، دم در وقتی از قاطر پیاده شد بدون اینکه به کسی توجه کرده یا کلمه‌ای بر زبان راند، حتی بی آنکه سلام کند سر جای خود می‌رود و پاها را به هم جفت کرده، دامن لباس‌ها را روی هم انداخته، زانو زده و روی پاشنه‌های پا می‌نشیند. آنگاه سر برداشته، دست راست بر سینه مینهد و با تبختر تمام می‌گوید: «سلام علیکم» سپس بچپ و راست تنها با سر تعظیم می‌کند. حاضرین هر یک به همان ترتیب ادای احترام کرده و می‌گویند: «علیکم سلام» اما صاحب خانه مهمانرا با کلمات «خوش گلدین» یعنی خوش آمدی استقبال می‌کند.

هنگام ظهر سفرهای کرباس قلمکار بزرگی جلومهمانان پهن می کنند. آنگاه پنجشش خدمتکار آفتاب به لگن مسی سفید شده می آورند. مهمانان دست راست را شسته و بادستمال خود خشک می کنند. سرانجام جلو هر دو نفر از مهمان به ترتیب درجات دوری های بزرگی از شیرینی بیسکویت و نقل و نبات و میوه می گذارند. البته آوردن شیرینی و میوه جنبه تجملی و تشریفاتی دارد و مهمانان بیشتر از روی نزاکت تیکه ای از آن بدهن می گذارند. سپس به اشاره ای نو کرها دوری های مزبور را شتابزده از جلو مهمانان بر میدارند. و چون بقدر اربابان مبادی آداب نیستند در یک چشم به هم زدن محتویات آنرا خالی می کنند. آنگاه شام می آورند.

نخست نان های پهن و باریکی به طول دو و عرض یک پا بنام (چورك) بایک بشقاب خالی برای هر نفر بر سر سفره می گذارند. دانه های برنجی را که به هنگام صرف غذا بر سر سفره یا لباس به ریزد در این بشقاب جمع می کنند. برای هر دو نفر یک دوری پلو و قدحی شربت می آورند و وقتی سفره چیده شد آنکه مقامش از همه بالاتر است به اشارتی کلمه (بسم الله) یعنی (بیاری خداوند) ^۱ را بر زبان می راند. صرف غذا شروع می شود ولی خدمتکاران هنوز به پذیرائی ادامه داده و دوریهای دیگری که غالباً محتوی کباب است بر سر سفره می آورند.

برای تحریک اشتها، انگور و خیار و تربچه و بادام و نمک بر سر سفره می گذارند برای استفاده از نمک شست دست را آهسته با آب دهن تر کرده و به نمکدان می زنند. گاهی به هنگام صرف غذا به دستور

صاحب‌خانه برای سرگرمی مدعوین موسیقی ترنم کرده و احیاناً کسانی می‌رقصند. ولی معمولاً غذا در سکوت و خاموشی صرف می‌شود.

ایرانیان بادست راست لقمه برمی‌دارند از به‌کار بردن قاشق و کارد و چنگال بی‌خبرند. ولی باهمین یک‌دست در پاره کردن گوشت و لقمه برداشتن مهارت به‌سزائی دارند البته آشپزها نیز در پختن گوشت سر سفره استادی به خرج می‌دهند، بطوریکه به یک اشاره انگشت گوشت و کباب بلقمه می‌آید.

ایرانیان دست چپ خود را بلاواسطه به کار دیگری می‌زنند، ازینرو هر گز آنرا بر سر سفره نشان نمی‌دهند. برداشتن چیزی بادست چپ بر سر سفره دلیل آشکار بی‌ادبی است آنها در تمام مدت صرف ناهار دست چپ را در چین قبای خود بالای بازوی راست پنهان می‌کنند.

طرز غذا خوردن ایرانیان نه تنها راحت نیست بلکه بسیار خسته کننده است و تنها در اثر تمرین طولانی می‌توان بدان خو گرفت. مردی را که به شکل (Z) روی پاشنه‌ها (دوزانو) نشسته و سر را طوری به پائین خم کرده که فاصله دهانش از زمین بیش از یک پاونیم نیست در نظر آورید. در این صورت می‌توانند طرز نشستن ایرانیها را بر سر سفره در ذهن خود مجسم نمایند.

۱- هنگامیکه صاحب‌خانه بخواهد نسبت بیکی از مهمانان ابراز لطف کند، بدست خود تکه‌ای از گوشت مرغ یا کباب جدا کرده و در میان برنج نهاده لقمه‌ای برای مهمان مزبور می‌گیرد و البته این طرز پذیرائی برای اروپائیان چندان خوشایند نیست. ولی برگرداندن دستی که با این همه لطف و مرحمت دراز می‌شود بزرگترین اهانت‌ها محسوب می‌گردد.

در ایران استفاده از لیوان و گیلان بلوری متداول نیست .
 نوشابه‌ها را در قندچ‌های بزرگی ریخته و کنار آن قاشق‌های چوبی
 ظریف و زیبایی که دسته آنها قریب ۱۸ پوس طول دارد بر سر سفره
 می‌گذارند هر قندچ قاشقی به همراه و قاشق‌ها ظرفیت‌های متفاوتی دارد .
 قاشق‌های چوبی معمولی گنجایش يك گیلان بزرگ شربت دارد .
 ظرفیت آنها گاهی تادو برابر این میزان نیز می‌رسد .

صرف غذا قریب یک ساعت یا کمتر طول می‌کشد . پس از آن
 دوری‌ها را به همان طریقی که بر سر سفره آورده اند می‌برند . آنگاه
 سفره‌ها را با دقت و مهارت طوری جمع می‌کنند که چیزی از آن بر
 سر فرش نریزد .

سرانجام خدمتکاران با آفتابه لگنی که آب گرم دارد سر
 می‌رسند . مهمانان یکایك نخست دست راست خود را شسته ، آب در
 دهان مزه‌زه کردن و سپس ریش خود را می‌شویند و بادستمال خود که
 غالباً بسیار کثیف است آنرا خشك می‌کنند . در اینحال
 قهوه و قلیان می‌آورند .

۱ - برخی از بزرگان ایران نسبت به امر نظافت بی‌قیدی عجیبی دارند . مثلاً
 دستمال جیب را فقط وقتی عوض می‌کند که بوی چرك و عفونت مشمئز کننده‌ای گرفته
 است . روزی این مطرب را یکی از آنان در میان گذاشتم . هذر آورد که تقصیر اطاقدار
 اوست که فراموش کرده دستمال دیگری بوی بد دهد . با اینحال یکماه بعد باز همین شخص
 را دیدم که هنوز دستمال خود را عوض نکرده است . (یادداشت مولف)

فصل دوازدهم

قهوه و قلیان

قهوه در ایران نیز به مانند ترکیه مایع بسیار غلیظی است که اگر به گوئیم بجای نوشیدن آن را می خورند سخنی به گزاف نگفته ایم . مشرق زمینی ها به جای اینکه دانه های قهوه را در آسیاب تبدیل به آرد کنند آن را در هاون می کوبند تا به صورت توتون نیم کوب اسپانیائی در آید ایرانیان نیز قهوه را به مانند اروپائیان می جوشانند : ولی به جای آنکه آن را بگذرانند ته نشین شود و مرتباً قهوه جوش را به شدت تکان می دهند تا تقالۀ قهوه با مایع درهم آمیزد به این ترتیب وقتی قهوه را در فنجان می ریزند به شکلات غلیظی شباهت دارد ایرانیان قهوه را بدون قند و در فنجانهای کوچک چینی بدون نعلبکی صرف می کنند . به جای نلبکی از زیر فنجان های نقره ای کوچکی استفاده می کنند.

تصور وقار و تبختر آنها به هنگام صرف قهوه برای اروپائیان بسیار

دشوار است.

این امر تشریفاتی قریبده دقیقه به طول می انجامد . باینکه
 فنجانهای قهوه خوری بسیار کوچک است سکوت عمیقی در تمام مدت
 صرف قهوه بر مجلس حکمفرما می شود و جز صدای هرت کشیدن
 جرعه های کوچک قهوه و مزه مزه کردن آن صدائی به گوش نمی رسد.
 شرط ادب آنست که در میان جمع به متشخص ترین افراد توجه
 داشت هرگز فنجان قهوه را پیش از وی خالی نکرد و به دست پیش -
 خدمت نداد .



مرد ایرانی در حال گردش و کشیدن قلیان

ایرانیان قهوه را تا سرحد جنون دوست دارند گمان نمی رود که
 در این کشور کسی به توان یافت که روزی چند بار قهوه نخورد .

اتفاقاً تهیه قهوه در ایران بسیار آسان و ارزان است.

مردان دولتمند به هنگام سفر گرد قهوه کوبیده را در قهوه دان - های مخصوصی به همراه می برند . مقداری عسل نیز بدان افزوده و به این ترتیب مربائی از آن تهیه می کنند طعم این مرباچندان زننده نیست . مرد مسافر با قاشق به مانند شکلات از آن می خورد. گاهی کمی نیز تریان به دان می افزایند. در این صورت معجونی به دست می آید که به مقدار کم به عنوان نشئه آور به کار می رود.

ایرانیان هوس قریب دیگری نیز جز صرف قهوه دارند. این امر تفننی که جزو ضروریات زندگی ایرانیان شده قلیان کشیدن است . قلیان چبق مخصوصی است که از چند قسمت مختلف «سر قلیان بدنه ، تنگ و نی ها. تشکیل می شود . سر قلیان به شکل (پواری) است که پائین آن را بریده اند. درون آن مقداری گل پخته به صورت استوانه تو خالی ضخیمی قرار می دهند. دوسوم سر قلیان را با قطعات زغال پر کرده و آن را بالای تنه قلیان که خود بر تنگی قرار دارد می گذارند انتهای زیرین تنه قلیان درون تنگ تادوپوس به قعر آن مانده می رسد در وسط تنه قلیان سوراخی تعبیه شده و به وسیله لوله ای در آن مکیده می شود. لوله و تنه قلیان را به خوبی آب بندی می کنند .

برای «چاق کردن» قلیان مقداری آب که گاهی آمیخته با گلاب است درون تنگ میریزند ، مقدار آب باید فقط تا حدی باشد که موقع مکیدن لوله یانی قلیان آب با استفاده از خاصیت تلمبه بدهان نیاید .

وقتی مقدار آب به حد معین بود و هنگام مکیدن نی قلیان فقط هوا از آن خارج شد ، مقداری تنباکو در سر قلیان ریخته و روی آن آتش گل می گذارند. آن گاه بادگیری که به شکل مخروط ساخته شده است روی آن می نهند . وقتی که سر قلیان آماده شد آن را بالای تنه قلیان نصب می کنند . بدین ترتیب قلیان آماده می شود اشخاص متشخصی غالباً بدست خود قلیان چاق نمی کنند . بلکه نوکران شان پس از آماده کردن قلیان ، آن را به لوله مارپیچ و نرمی که انتهای آن بلوری است وصل می کنند . نی قلیان مارپیچی چرمی خاص خود ارباب است اما وقتی که بخواهند قلیان را پیش کس دیگری بگذارند يك نی قلیان چوبی به جای مارپیچ بدان وصل می کنند .

قلیان کشیدن برای مردان ایرانی امر تجملی و تفریحی و پرخرجی است . چاق کردن قلیان خود خدمتکاری لازم دارد . این خدمت که ارباب به نام (پیش خدمت) معروفند و همواره سواره به دنبال ارباب شان می تازند . پیش خدمت قطعات قلیان سفری را در دو جعبه به زین اسب خود آویزان می کند معمولاً تنک و مارپیچ در يك طرف و انبر و سر قلیان و تنباکورا با بطری آب برای عوض کردن آب قلیان در طرف دیگر به زین اسب می آویزند . ضمناً کلك کوچکی نیز که همواره آتش در آن آماده است به همراه می برند . بطری آب و آتشدان بازنجیرهای آهنی به قسمت عقب زین آویخته می شود . به هنگام یورتمه رفتن اسب ، آتشدان و بطری و قطعات مختلف قلیان دائماً به عقب و جلو نوسان می کند .

تنباکوی قلیانها با توتونی که در چیق مصرف می شود تفاوت دارد تنباکوی مصرفی دولتمندان غالباً محصول شیراز است گرچه تنباکوی شیراز خود به حد کافی ملایم است با اینحال برای اینکه آنرا ملایمتر سازند پیش از مصرف سه چهار بار با آب می شویند. به این ترتیب در قلیان همان تنباکوی مرطوب ریخته می شود. ازینرو گیراندن یا چاق کردن قلیان کار نسبتاً پرهزحمتی است.

زنان ایرانی نیز غالباً مانند مردان قلیان می کشند. بهنگام دید و بازدیدها پس از صرف قهوه قلیان می آورند.

طرز قلیان کشیدن ایرانیان به چیق کشیدن ترکان شباهت دارد آنها دود را عمیقاً به سینه می کشند و چون دود قلیان بسیار ملایم و مطبوع است ازینرو کمی آنرا در سینه نگه میدارند تا نشئه ای دست دهد فقط پس از احساس نشئه دود را رها می کنند.

ایرانیان با طمانینه و تبختر خاصی قلیان می کشند. عادت بر این است که دود را بسوی ریش و صورت خود میرانند تا آنرا معطر سازند. قلیان کشیدن نیز آداب خاصی دارد: وقتی قلیان چاق شد آنرا به متشخص ترین فرد مجلسی تعارف می کنند و اونیز با پذیرفتن این تعارف و زدن چند پك به قلیان طرف را قرین افتخار می سازد. ضمناً پیش از آنکه رئیس خانه دستور قلیان دهد نباید مهمان از قلیان خود استفاده کند. صاحب خانه نخست پکی به قلیان زده و آنرا به مهمان میدهد به این ترتیب قلیان دست به دست به انتهای تالار میرسد، البته هرکس جز چند پك کوتاه به قلیان نمی زند.

موقع تعارف قلیان باید مراقب بود که مارپیچ آن خالی از دود باشد برای اینکار سر قلیان را برداشته و دود درون تنه قلیان را فرو می برند. صرف نظر از چنین لحظات تشریفاتی، قلیان کشیدن درمواقع دیگر بسیار بی تکلف انجام می گیرد.

کسانیکه قلیان مارپیچ می کشند چون دست شان به قلیان نمی رسد، وقتی بخواهند بکسی تعارف کنند، سرلوله بلوری را در دست گرفته و با انگشت پیشخدمت را به پیش میخوانند: پیشخدمت سر قلیان را برمی دارد تا دود تنگ آن کاملاً خالی شود، آنگاه با اشاره چشم ارباب قلیان را پیش شخص مورد نظر می برد.

ایرانیان بهنگام سفر با اسب ضمن راه نیز قلیان می کشند برای اینکار لوله های نرم و سبکتری به طول پانزده یا بیست پا به تنه قلیان وصل می کنند. در این صورت پیشخدمت قلیان چاق شده را در دست راست و دهنه اسب را در دست چپ می گیرد و ارباب چند قدم جلو تر به حال قلیان کشید پیش می رود.

قبلاً گفتم که وسائل و قطعات قلیان غالباً در زمره اشیاء تجملی است. برخی از آنها بدون آنکه لعل و جواهری بر آن باشد صد تا صد و پنجاه تومان ارزش دارد. سر قلیانهای طلا؛ با نقشهای زیبا و مینا کاری شده که ایرانیان مهارت کاملی در ساختن آن دارند و همچنین بطری های بلورسنگ و تراشیده و زرنشان بسیار زیبائی زینت افزای منازل ایرانیان دولت مند است.

قلیان پادشاه ایران که در روزهای سلام از آن استفاده می کند پوشیده از مروارید و الماس و زمرد و زبرجد و به گفته برخی ارزش

آن بالغ بر دو میلیون فرانک است. قلیان بر دو نوع است : قلیان شهری و سفری کوزه قلیانهای سفری غالبا بجای بلور از چرم مزین به طلا و مینا کاری گران بها ست.

شاه عباس کبیر صرف قلیان را منع کرده و متخلفین را بمجازات اعدام محکوم ساخته بود. کسی از دلیل اینکار خبر ندارد ولی همه می دانند که عده زیادی از اشخاص سرشناس به هنگام خشم شاه به همین عنوان اعدام شدند. با اینحال شاه عباس نتوانست نظر خود را تا پایان اجرا کند و سرانجام خود مجبور به فسخ قانون خویش گردید^۱

۱- می گویند روزی شاه عباس دستور داد تا سر قلیان را بجای تنباکو با سرکین اسب پر کرده بمجلس آورند. آنکاه از درباریان نوع همین «تنباکوئی» را که گویا بتازگی از شیراز برایش آورده اند جویا شد. همه لب به تعریف گشودند شاه در خشم شد و فریاد زد، «لعنت به داروئی که نتوان آنرا از سرکین اسب تمیز داد.»



فصل سیزدهم

اثاث البیت ایرانیان

درایران تهیهٔ اثاث البیت و دادن سروسامان به زندگی از هر جای دنیا آسانتر است. حوایج زندگی مردم عادی و حتی دولتمندان ایران بحدی محدود است که همه می توانند از این جنبه زندگی تمایلات خویش را ارضاء کنند.

اثاث البیت خانه های ایران اعم از هر طبقهٔ اجتماعی بقدری جزئی و معدود است که به زحمت می توان بدان نام اثاث البیت داد. در ایران از میز و صندلی و کاناپه و کمد و پرده ها و آئینه های قد نما و تخت خواب و غیره خبری نیست. قالی و نم (کچه) تنها زینت منازل و تنها اثاثی است که در آن به چشم می خورد.

مردم ایران سکونت در خانه های را که به دست دیگری ساخته شده است بدشگون می دانند حتی از سکونت در خانه پدری نیز ابا دارند و غالباً آن را چندان به حال خود می گذارند تا به ویرانه ای مبدل شود ساختن خانه در ایران بیش از پانزده روز طول نمی کشد. حتی اگر مردی چندین زن داشته باشد ساختن حیاط اندرون برای حرم سرا

بیش از این مدت طول نمی کشد. زیرا خانه های ایرانی عبارت از چند اطاق و انبار و آشپزخانه است که شرح آن قبلا گذشت.

ایرانیان گنجه و کمد ندارند ازینرو در ضخامت میان دیوارها طاقچه های کوچکی بعمق ۸ تا ۱۰ پوس^۱ و طول و عرض سه پا^۲ می سازند. این طاقچه ها صندوقخانه ایرانیان محسوب می شود و آنها لباسهای خود را در آن می گذارند. لباس مردان معمولا از دو یاسه قبا و یک توپ شلوار و پیراهن و یک شب کلاه و یک کلاه و یک بالا پوش تجاوز نمی کند. لباس افراد متمکن و متشخص نیز فقط تفاوت بسیار ناچیزی با آنچه که گفته شده دارد.

زنها از حیث لباس غنی تر از مردانند. البته باید پیراهن و دستمال و آنچه را که زیر جامه نامیده می شود از این حکم مستثنی داشت. علت امر آنست که این لباسها معمولا از پارچه های ابریشم و زربفت و مروارید دوزی تهیه می شود. از آنرو آنها را تامو قعیکه کاملا پاره شده و از بین برود بر تن می کنند.

اما لباس بچه ها بسیار ناجور و بی ریخت است. اگر از فرزندان شاه و ولیعهد بگذریم، در ایران کودکی ندیدم که لباس تمیز و مرتب بر تن داشته باشد.

رختخواب ایرانیان منحصر به چند نازبالش و لحاف ارزان قیمت است با اینحال پس از فرش و نمد قسمت مهم اثاث البیت آنها را تشکیل می دهد. در اطاق ها زنان جز چند جعبه که جواهرات و اشیاء

۱- برابر ۲۷ سانتیمتر.

۲- برابر یک یارد.

گرانهارا در آن می نهند. قهوه جوش و چای جوش و فنجانها و آئینه هائی که جزو جهیزیه و سر عقد آنانست چیزی به چشم نمی خورد. اثاثیه اخیر در نظر بانوان ایرانی اهمیت خاصی دارد. زیرا اگر بخواهند حتی بیش از یکروز خانه را ترك کنند آنها را به همراه می برند. با توجه به اهمیت آئینه ها اگر مردی برای سر عقد، آئینه شمعدانی کمتر از وسیع خود بخرد تا آخر عمر با غرولندزش مواجه خواهد شد.

قاب دور آئینه ها غالباً باطلا و نقره قلم زده تزئین شده و نقشهای مینا کاری. زیبایی آنها دوچندان ساخته است. گاهی قاب آئینه ها مروارید نشان و ارزش آنها به پنج تاشش هزار تومان بالغ می شود. وسائل آشپزخانه ایرانیان نیز بسیار محدود و از چنددیگ برای پختن پلو و آش تشکیل می شود. ایرانیان ماهی تابه و روغن داغ کن به کار نمی برند.

ده دوازده دیگ بزرگ و کوچک که درون هم قرار گرفته و در سفر و حضر به کار می رود لوازم کامل هر آشپزخانه ای را تشکیل می دهد. دیگرهای مزبور را درو کیسه های چرمی گذاشته و بار قاطر می کنند. مجموع دیگرها و کیسه اش که به نام (دیگ بر) معروفست و در سفر مهم ترین بنه ایرانیان به شمار می رود با چند سیخ و یک کارد آشپزخانه و یک تبر و ده دوازده سینی و چند دوری چینی دستگاه سفره خانه ایرانیان را تکمیل می کند.

آنچه برشمرديم به بهای بسیار کمی قابل خرید است. من یقین دارم که هر مرد ایرانی با مبلغی کمتر از صد تومان می تواند خانه ای

اندرون بیرون برای خود ساخته و فرش واثاث لازم تهیه کند . البته در کشوری که این همه طلا و نقره فراوان است صد تومان پول هرگز مبلغ قابل توجهی نیست.

در اینجا از ذکر این نکته ناگزیرم که دستگاه آشپزخانه برخی از اشراف بسیار مفصل تر بوده و دارای سرویس چینی و نقره يك پارچه است. اما شاه ایران دارای سرویس طلای يك پارچه است و هنگامی که یکی از بزرگان افتخار مهمانداری پادشاه را دریابد برای اینکه شکوه و جلوه ضیافت بیشتر شود ظروف طلای مزبور را به مجلس می-آورند و با آن از شاه پذیرائی می کنند.

فصل چهاردهم

دارائی و طرز تقسیم ارث

در ایران نیز بهمانند تمام کشورهایی که اصول فئودالیت در آن حکفرما است ثروت افراد هنگفت و یا بسیار ناچیز است . به این ترتیب افراد جامعه بدو طبقه (ثروتمند و مالک بزرگ) و مردمان (میانه حال) تقسیم می شود. البته پیشه‌وران و دهقانان جزو هیچیک از این دو طبقه به حساب نیامده است ، زیرا وضع آنها به حدی فلاکت بار است که حتی غالباً آنها را جزو افراد ملت نیز محسوب نمی دارند. منبع دارائی ثروتمندان معمولاً مالکیت روستاها و مزارع و ریاست بر قبائل چادر نشینی است که حقوق مخصوصی از آنان دریافت می کنند. قبائل چادر نشین بهر جا که خیمه برافرازند ناچار از پرداخت حقوق مخصوصی به دولت اند . عده ای از دولتمندان نیز ثروت خود را از مقام حساس دولتی و یا درباری به دست می آورند . آنها حقوق دیوانی را پرداخته و به میل خود از مردم خراج می گیرند. با مالکیت روستاها در ایران هیچ گونه حقی در باره شخص

دهقانان به نجبا تعلق نمی گیرد. اما دهقانان مجبور بکارمزد (بیگاری) برای ارباب می باشند. شاه و ولیعهد نیز که ظاهراً اختیار دار آنان اند هیچگونه حقی در این زمینه ندارند.

دهکده‌های ایرانی مسلمان نشین رئیسی به نام کدخدا و دهکده‌های مسیحی نشین رئیسی به نام مالک دارد. روسای مزبور مسئول پرداخت حقوق مالک و باج سلطان می باشند. بندرت دهکده‌ای می توان یافت که حقوق و باج آن تمام و کمال بطور نقدی پرداخت شود. غالباً بهره مالکانه و حقون دیوانی جنسی و از محصول گندم و جو و پنبه پرداخت می شود. اما کسانی که به زراعت اجناس دیگری مشغولند باید مبلغ معینی وجه نقد بپردازند. یکی از روستاهائی را که دارای دویست خانوار بوده و سالانه به میزان هزار و هشتصد خروار غله و پانصد من پنبه محصول برمی دارد در نظر می گیریم. بنا به قرار دادی که يك نسخه از آن در دست رئیس دهکده است میزان سهم مالکانه و باجی که باید به دولت پرداخت شود معلوم است.

اگر از این بابت ۶۰۰ خروار غله و ۲۰۰ من پنبه مقرر شده باشد در اینصورت مالیات به نسبت محصول هر خانوار بین دهقانان سرشکن می شود و هر که محصول بیشتری برداشت باید کسری مالیاتی را جبران کند. به این ترتیب به زمین‌های غیر مستعد مالیات کمتری تعلق می گیرد. حال اگر محصول غله به عملی رویهم رفته از ۱۸۰۰ خروار کمتر بود، مالک ده تخفیفی بابت سهم مالکانه قائل می شود. این وضع در باره پنبه و مالیات نقدی نیز صادق است.

از نظر توضیح بیشتر باید گفت که در ایران اراضی مزروعی را

به نسبت تعداد افراد خانوارها تقسیم می کنند . گاهی کسانی که از حق انتفاع اراضی برخوردارند به عنوان اینکه قادر به کشت اراضی خود نیستند مقداری از آنرا واگذار می کنند . معمولاً ارباب بدین امر رضایت می دهد تا حتی قطعه زمینی نیز بدون کشت نماند .

هرده علاوه به تحویل حقوق فئودالی معمولی باید مرغ و کره و سرشیر و خربزه و چوب برای ساختن خانه ها و کاه برای علیق اسبان و افرادی برای بیگاری در فصول مختلف غیر از هنگام درودراختیار ارباب بگذارد . استفاده از حق بیگاری غالباً به بیعدالتیهای بزرگی منجر می شود . زیرا هنگامیکه به نحوی از انحاء درآمد ارباب کم شود با تهدید دهقانان را به بیگاری اموالی به عنوان پیشکش دریافت کرده و کسری بهره مالکانه را از این راه جبران می کند .

بزرگان درجه اول ایران هر يك دارای چندین آبادی اند . تعداد روستاهای برخی از آنان از صد بیشتر است . البته همه اراضی آنها حاصلخیز و پربار نیستند . حاصلخیزی اراضی نسبت مستقیمی با آب آنها دارد . برخی از دهات ششصد خانواری به زحمت در سال دویست خروار سهم مالکانه می دهد . چنین روستاهائی فاقد آب است . در عوض روستاهائی که آب فراوان دارند با چهل تا پنجاه خانوار بیش از چهار صد خروار سهم مالکانه می دهند . ولی آیا می توان باور کرد که دهقانان فلاکت زده ایرانی حتی در چنین شرائط سختی نیز در معرض انواع بیرحمیها و ستمگریهای بیشتری قرار می گیرند ؟ بله کدخدایان بیرحم غالباً آب چشمه ها و رودخانه ها را به دهات مجاور می فروشند . اعیان و اشراف ایران به روستاهای کلدانی و نسطوری و ارمنی

نشین علاقه و افری دارند. زیرا در این دهکده ها علاوه بر زراعت مو که برای مسلمانان ممنوع است، می توان محل آسوده و امنی برای خوشگذرانی تامین نمود. از این گذشته ملل متنوعه فوق غالباً پرکار و در حرف و صنایع استاد و در رشته ای از امور بازرگانی تخصص دارند. از این رو به زحمت بازاری می توان یافت که يك چهارم دکانداران یهودی و نیمی از آنان مسیحی نباشد. یهودیان غالباً به کارهای طاقت فرساتن در می دهند.

از نظر حقوقی فرزندان مشروع و طبیعی دارای حقوق مساوی هستند. در پسران بانوان و کنیزان از ارشد و صغیر به میزان ارث می برند و از هر نظر بایکدیگر مقام مساوی دارند.

فرزندان ذکور به نسبت مساوی سهم می برند. تقسیم ارث بین فرزندان پس از برداشت جهیزیه زنان و دختران متوفی از ماترك وی به عمل می آید. زنان پس از مك شوهر حق دارند در حرم سرا باقی امانند یا برای بازگشت به خانواده خویش و یا اختیار شوهر دیگری ز آن خارج شوند.

اگر متوفی وصیت خاصی نکرده باشد. فرزندان ارشد با برادران

۱- در اینجا نویسنده کتاب دچار لغزش فاحشی شده است. شرعاً فرزندان طبیعی چیزی به ارث نمی برند. ماده ۸۸۴ قانون مدنی ایران نیز شرح زیر که در عین حال تناقضی با احکام شرع ندارد ناظر بدین موضوع است.

ماده ۸۸۴ - ولد الزیا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی برد، لیکن اگر حرمت رابطه که طفل ثمره آنست نسبت بیکي از ابوبین ثابت و نسبت بدیگری بواسطه اکراه یا شبهه، زنان نباشد طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث میبرد و بالعکس.
(۲)

خود از ما ترك سهم مساوی می‌برند . معمولاً تقسیم ارث به همین صورت انجام می‌گیرد از اینرو برخی از نویسندگان که گمان کرده‌اند فرزند ارشد دوسوم ما ترك پدر را به ارث می‌برد دچار لغزش شده‌اند: اما اسلحه و اسب و (قرآن) به پسر ارشد می‌رسد. ضمناً اینان می‌توانند با پرداخت ارزش سهم برادران دیگر خانه و حرم پدر را برای خود نگهدارند . در چنین مواردی کارشناسان مورد قبول طرفین اموال را ارزیابی می‌کنند . گاهی پدران امتیازات خاصی برای فرزندان صغیر خود قائل می‌شوند .

فرزندان ارشد بدون اینکه احتیاجی به صدور اجازه مخصوصی از طرف شاه باشد در صورت غیبت یا بیماری پدر ، در پست‌های لشگری و کشوری جانشین آنان می‌شوند . گرچه غالباً از این وضع استثنائی سوء استفاده می‌شود ، با اینحال بنا به عرف و عادت این حکم حتی در مورد شاهزادگان نیز جاری است.

فصل پانزدهم

مراسم نامزدی و عروسی

در نظر اروپائیان چیزی شگفت انگیز تر از وضع عروسی ایرانیان نمی توان یافت. قبل و بعد و همچنین آداب روزهای عروسی بحدی جالب است که نمی توان آنرا به سکوت برگزار نمود.

قبلاً ذکر این نکته ضروری است که در ایران زن و شوهر آینده هرگز شخصاً در امر عروسی دخالت ندارند؛ این کار به عهده پیرزنانی گذاشته می شود که شغل دیگری جز این ندارد.

وقتی که موضوع عروسی مرد جوانی بمیان می آید، مادر و یا خاله و یا یکی از زنان دیگر خانواده کوچه به کوچه و در بدر براه افتاده و به دنبال دختری که باید بیش از همه مورد پسند داماد آینده قرار گیرد می گیرند. داماد پیش از عروسی حق دیدن عروس را ندارد. از این رو تصویری که زنان خانواده از عروس برای وی ترسیم می کنند از خوبی و بدی غالباً عاری از جنبه اغراق و گزافه گوئی است تا بعداً پشیمانی به بار نیاورد. چنانچه اگر عروسی به این دلیل به هم به خورد بار سنگین

خشم و سرزنش بردوش واسطه‌ها خواهد افتاد.

اگر وصف جمال و کمال عروس آینده مورد پسند داماد قرار گیرد، واوبه انجام وصلت رضا دهد. والدین پسر و دختر دورهم جمع شده و درباره شرایط عقد و عروسی وارد بحث می‌شوند. شوهر آینده مبلغی به عنوان مهریه به گردن می‌گیرد اما تهیه زرو زیور و وسائل آرایش عروس هم چنین حجله عروسی به عهده مادر داماد است. روز نامزدی نیز در این جلسه تعیین می‌شود و ضمناً از اقوام و آشنایان در روز وساعت معین دعوت می‌کنند تا با داماد آینده آشنا شوند. این کار «شیرینی خوران» نام دارد در آنروز نامزدی رسماً اعلام و تاریخ انجام عقد معین می‌شود. مدعوین با شیرینی و شربت و میوه پذیرائی می‌شوند و نوازندگان و سرایندگان و رقاصان از صبح تا شام مجلس را گرم می‌کنند.

مادر عروس نیز به نوبه خود مجلس جشنی ترتیب داده و از تمام بانوان آشنای خود دعوت می‌کند. در این مجلس نیز زنان سازنده و نوازنده که فقط در پیش بانوان به سازندگی و نوازندگی می‌پردازند هنر نمائی می‌کنند. ظاهراً چنین برمی‌آید که وضع از دوران سفر شاردن به ایران به کلی دگرگون شده است، زیرا زنان سازنده و نوازنده در آن دوره زندگی بسیار نا به سامانی داشته‌اند. آری همه چیز در تغییر و تحول است.

جشن‌ها و مراسم نامزدی به پایان می‌رسد. ماه‌ها و حتی گاهی سال‌ها می‌گذرد ولی از عروسی خبری نیست. زیرا غالباً در بین خانواده‌های اعیان و اشراف رسم است که مراسم نامزدی در سنین کودکی داماد و

عروس به سن چهار پنج سالگی آنها انجام می گیرد . سرانجام هنگامی که موعده عقد و عروسی فرارسید روز و ساعت مناسبی انتخاب میکنند . دختر پیش از آنکه به انجام مراسم عقد تن در دهد شرائطی پیشنهاد می کند . معمولاً این شرائط مربوط به خرید لباسها . شالها ، جواهرات و کنیزان و گاهی پرداخت پول نقد و یا واگذاری املاک از جانب داماد است . داماد این شرائط را رد یا قبول کرده و یا اینکه تغییراتی در آن می دهد . اما مسلم است که این رد و قبول اساس عروسی را متزلزل نخواهد ساخت . زنان در این باره اختیاری از خود ندارند و ناچار از تبعیت عرف و عادات باستانی هستند . ولی هر چه هست این عرف و عادات روز بروز نیروی خود را از دست داده و کم و بیش متروک می شود . پیشنهاد شرائط مزبور غالباً جنبه (چانه بازاری) به خود می گیرد . عروس از مرگ می گیرد تا داماد به تب راضی شود . ولی در هر حال از این اینکه لااقل قسمتی از پیشنهاداتش پذیرفته شده است خود را خوشبخت می شمارد . گاهی نیز هر چه از داماد به خواهند قبول می کند ولی پس از عروسی آنچه داده است باز پس می گیرد . در این صورت نوعروسان برای اینکه از تنگ بازگشت به خانه پدری در امان باشند تن به رضا می دهند .

در روز عقد کنان . داماد به اتفاق والدین و یکی از ملایان به منزل عروس می روند . عروس خود را پشت کرکره پنجره پنهان می کند . (ملا) خطاب به عروس کرده و می پرسد که آیا جوانی را که می بیند به شوهری قبول دارد یا نه ؟ به محض شنیدن جواب قبول ، روبه داماد می کند و او نیز قول قبول می خواهد ولی داماد بی آنکه چهره عروس را دیده باشد پاسخ مثبت می دهد . آنگاه (ملا) دعا های مذهبی

خاصی می خواند و به این ترتیب عقد انجام می گیرد . در این حال داماد روزی را که برای بردن عروس خواهد آمد تعیین می کند . معمولا عروسی با عقد لا اقل يك ماه فاصله دارد . در روز موعود داماد دوستان خود را به تعداد صد تا صد و پنجاه نفر خبر می کند . اینان دو ساعت به غروب مانده سراپا مسلح و سوار بر اسب ، در حالیکه چند زن سوار بر اسب با زین و برك گران بها به همراه دارند راه خانه عروس را در پیش می گیرند در پیشاپیش آنان دسته های نوازندگان و خوانندگان و رقاصان در حرکتند جوانان مردم به عنوان شادی شليك می کنند . به این ترتیب به در خانه عروس می رسند . در این حال داماد وارد خانه شده و به دنبال عروس می گردد . اما بمقتضای آداب و رسوم عروس خود را در کنجی پنهان می سازد . سرانجام داماد عروس را پیدا می کند ولی او چادری بر سر دارد . اینجاست که کشمکش در می گیرد . داماد می خواهد عروس را به همراه ببرد ولی او امتناع می کند . ولی باز عروس مقاومت می کند چه ترك خانه پدری به اولین اشارت داماد هرگز برای عروس زمینده نیست از این رو عروس که گوئی سرازتنش جدای می کنند . شروع بفریاد و ناله می کند داماد وقتی که تشبثاتش را بی اثر دید . عروس را با وجود ناله و فریاد مرسوم بغل زده و او را سرزین اسبی که به هموا آورده اند می نشاند . در این حال زنها عروس را احاطه کرده و پشت سر دسته نوازندگان و رقاصان پس از گردشی دور شهر او را به همراه به سوی خانه داماد می برند . داماد به محض رسیدن بخانه خود به اتفاق همراهان یکسر رهسپار (دیوان خانه) میشود . نوع عروس را نیز به حرمترا میبرند . شادی و تفریح و سرگرمیها تا پاسی از شب رفته ادامه می یابد . آنگاه تازم داماد را تادم

در حرماً سرا مشایعت می کنند و شاد کامی و ترقی و تعادلی او را خواستار شده و از خدا می خواهند که نوعروس مورد پسندش قرار گیرد . نوازندگان و آوازخوانها ورقاصان پس از بدرقه داماد به حجله به حیاط بیرونی رفته و غالباً تا یک هفته شب و روز در آنجا به سازندگی و نوازندگی می پردازند . تاهنگامیکه صدای پریهایوی ساز و طنبور ازدور بگوش میرسد جشن ادامه دارد و سفره ها برای پذیرائی باز است .

زن ها همینکه از ورود داماد با خبر شوند روی عروس را می پوشانند . رسم اینست که داماد به دست خود نقاب از صورت عروس بردارد . ازینرو داماد به محض ورود چادر از سر عروس برمی گیرد . این لحظه لحظه ای بحرانی است . اگر عروس مورد پسند وی نبود ، بی آنکه سخنی بر لب راند از اطاق خارج می شود ، معنای این ژست معلوم است . دیگر جز شکایت و گریه و نفرین چیزی به گوش نمی رسد تا سرانجام نوعروس را روانه خانه پدر سازند . در این صورت داماد باید مهریه و جهیزیه و جواهرات و آنچه به هنگام عقد بر عهده گرفته است به وی به بخشد . البته چنین وقایعی در حال حاضر بندرت رخ می دهد ، زیرا معمولاً نامزدها یا از راه نیرنگ و یا بنا به قرار قبلی همدیگر را قبلاً می بینند . مثلاً پیر زنان وسیله ای بر می انگیزند تا دختران در مکان خلوتی از روی عمد یا غیر عمد چادر از سر بردارند ، در این حال جوان مورد نظر که در گوشه ای پنهان شده است او را می بیند .

اگر عروسی مورد پسند داماد باشد تازه داماد در کنار او نشسته از خانم هایی که به همراهش آمده اند سپاسگزاری می کند . خانم های مزبور وقتی حال را به دین منوال دیدند یکایک از اطاق خارج شده

و آنها را به حال خود می گذارند . در این هنگام کنیزان حجله را مرتب کرده و همگی غیر از سالخورده ترین شان از اطاق خارج می شوند . کنیز پیر به داماد برای انجام وظائف خود کمک کرده و نوحه و ناله را به زبانی به حجله دعوت می کند . البته نوحه و ناله فقط پس از ساعتها خواهش و تمنا به دینکار رضایت می دهد . برای نوحه و ناله تسلیم شدن به تمایلات شوهران خود در اولین قدم نشانه سبکی و جلفی است . برخی از آنها حتی ماهها از این امر امتناع می کنند .

کنیز سالخورده نخست پارچه سفیدی بر حجله پهن می کند . این پارچه بعداً به خانواده عروس تحویل می شود تا مدرکی از نجابت و عفاف دختر خود در دست داشته باشند . آنگاه کنیز مزبور از اطاق خارج شده و پشت در به مراقب می ایستد ، تا گفت و شنود عروس و داماد را شنیده و از انجام زفاف مطمئن گردد . در اینحال وارد اطاق شده و پارچه ای را که قبلاً زیر عروس و داماد پهن کرده بود برداشته و بلافاصله آنها را پیش مادر عروس می برد . آنها با غرور خاصی این پارچه را گرفته و آنها را چون یادگار پیروزی خویش نگه میدارند این کار از قرون متمادی در سراسر آسیا و حتی در روسیه مرسوم بوده است . فقط برخی از نجبا و اعیان از رعایت آن سر باز می زنند .

سخن در باره کنیزك پیر مر از بیان آداب و رسوم دیگر بازداشت گفتم که داماد با کوشش و زحمت زیادی می تواند عروس را به حجله کشاند . ولی دشواری این امر در مقایسه با در آوردن زیر جامه های لعنتی و آماده شدن به هم آغوشی بسیار ناچیز است . بسیار بندرت دامادی ممکن است به انجام این مرحله اساسی تصرف زن دست یابد .

شاید برخی گمان برند که با کنار رفتن زیرجامه‌ها کاریکسره شده است، ولی قضیه صورت دیگری دارد. شکفت اینجاست که انجام عمل کار زفاف در ایران هفته‌ها حتی ماه‌ها طول می‌کشد. باید در نظر داشت که حتی پس از زفاف نیز عرف و عادات و احکام شرعی مانع کام دل گرفتن کامل داماد است، زیرا اوفقط پس از سه‌شنبه‌روز می‌تواند با همسر خود هم‌خوابه گردد. ایرانیان دلیل مضحکی برای اینکار دارند. به‌زعم آنها زنی که در عرض سه‌شنبه‌روز مزبور باشوهرش نزدیکی کند، بجای کودک موجود خونینی خواهد زائید. اما چنین استدلالی از مردم باهوش ایران بسیار بعید مینماید!

فصل شانزدهم

طلاق و وضع بیوه زنان

مردان ایرانی حق دارند تا دو بار زن خود را طلاق گفته و باز رجوع کنند . اما با رسوم این حق از آنان سلب می شود مگر اینکه زنان مطلقه با مرد دیگری ازدواج کرده و لا اقل يك شب با وی هم بستر شوند و سپس از وی مطلقه گردند . البته نویسندگان می که تصور می کنند زن پس از طلاق اول مجبور به همبستری با مرد دیگری است دچار اشتباه اند .

این رسم و عجیب گاهی حتی در میان طبقات متشخص نیز دیده می شود . ولی برای اینکه از نتایج سوء و ناخوشایند این امر جلوگیری کنند . نجبا و اعیان معمولاً یکی از غلامان خود را بعنوان « محلل » انتخاب کرده و با دادن مبلغی او را وادار می کنند که شب موعود را در حضور عده زیادی از دوستان بروز آورد . و صبح روز بعد زن یکشبه را طلاق دهند . این نوع عروسیها عاری از هر گونه تشریفاتی انجام می گیرد . و پس از آن زن و شوهر قبلی می توانند دو باره ازدواج کنند . اما پیش از سه ماه حق معاشرت با یکدیگر ندارند . و این از آن

جهت است که مبادا زن از شوهر يكشبه خود باردار شده باشد. اگر زن مایل به بازگشت بهسوی شوهر قبلی خویش نباشد معمولاً شوهر يكشبه را وادار به تصرف خویش می کند. من خود شاهد موردی از این قبیل بوده ام. زن دوم (عسکر خان) سه طلاقه شد. عسکر خان مایل بود که زناشوئی باوی را از سر گیرد ازینرواورا بعقدیکی از نوکران مورد اعتماد خود در آورد. اما زن که از دست شوهر هوسران دل خونین داشت، با اینکه دوپسر از عسکر خان داشت ازدواج یکشبه را بشمر رسانید. در اینحال من از ایران عزیمت کرده و از بقیه ماجرای بی خبر ماندم.

زنان مطلقه حقی نسبت به فرزندان خود اعم از ذکور و اناث ندارند. در مشرق زمین فرزندان به پدر میرسند. و پدران سلطه و اختیارات بی حد و حصری نسبت بدانان دارند. پسران در هر سن و سالی در حضور پدر بدون اجازه وی حق نشستن ندارند.

مردان حق دارند بی چون و چرا زنان خود را طلاق دهند^۱ اما زنها نیز در سه مورد زیر حق درخواست طلاق دارند:

اولاً هنگامیکه شوهران ازدادن نفقه عاجز باشند^۲

ثانیاً - در صورتیکه به قید قسم ثابت کند که مرد تمایلات انحرافی دارد. بدبختانه این فساد در خاور زمین بشدت رواج دارد.

ثالثاً - موقعیکه به قید قسم شوهر خود را به ناتوانی جنسی متهم سازند.

۱- امروز به موجب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی ایران: «مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد»
 ۲- ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی ایران.

زنان مطلقه جهیزیه و زر و زیور و هر آنچه را که شوهر برای آنها خریده است به همراه می‌برند. اگر خلاقی در میان نباشد حق گرفتن مهر نیز دارند.

بطوریکه قبلاً گفتم زن شوهر مرده حق دارد در (حرم) باقیمانده یا به میل خود هر جا که بخواهد برود ولی اگر دارای فرزند نباشد ارث بسیار ناچیزی از ما ترك شوهر میبرد. اما اگر شوهر جز او دارای زنان صاحب اولاد و کنیز کان دیگر نباشد تا موقعیکه در منزل شوهر فقید خود بماند^۱ حق استفاده از اموال او را دارد، در غیر این صورت اموال به اقارب شوهر به ارث میرسد. در این حال زن جز مهر خویش از اموال شوهر حقی نخواهد داشت:

۱- مبانی اخلاقی بیازماندگان فقید عرفا حکم می‌کند که زن بیوه را تا هنگامی که شوهر نکرده است در استفاده از اموال وی آزاد بگذارند.

فصل هفدهم

مذاهب متنوعه در ایران

ایرانیان اکثراً پیرو آئین اسلام و مذهب شیعه اند. ولی دو قرن بیشتر نیست که تشیع بصورت مذهب رسمی مردم این کشور درآمده است. زیرا بیش از آن تعداد مسلمانان شیعه در سراسر ایران از سه هزار خانواده تجاوز نمی کرد. در زمانهای قدیم مردم ایران (آتش پرست) بودند. هنوز در تبریز خرابه های آتشکده بزرگی به چشم می خورد. عقیده برخی آنست که نام آذربایجان که بمعنای (سرزمین آتش) است از وجود آتشکده ها در این ایالت حکایت دارد.

با اینکه پیروان آئین اسلام در ایران اکثریت دارند. با این حال کشوری از مشرق را نمی توان یافت که بمانند ایران دارای تعداد کثیری اتباع مسیحی باشد. مسیحیان ایران از دو فرقه ارامنه و نستوریان تشکیل شده است. مسیحیان در صفوف ارتش پذیرفته نمی شوند. ازینرو در دوره جنگهای خانمانسوز داخلی ایران که تلفات بسیار زیادی به مسلمانان وارد آمد بطور نسبی بتعداد مسیحیان این کشور افزوده شد.

از طرف دیگر بهنگام تصرف ارمنستان بدست ترکها . ارمنه ایرانیان را بر ترکان ترجیح داده و داوطلبانه زیر یوغ آنان رفتند . ازینرو مهاجرت دسته جمعی به داخله ایران شروع شد.

در ایران پذیرائی خوبی از ارمنه بعمل آمد و اینان در اندك زمانی صاحب استقلال و ثروت شدند. ارمنه علاقه ای به فنون جنگی



زن ارمنی با کودک خردسال

ندارند ازینرو هرگز سلاح بردست نمی گیرند. گرچه مسلمانان غالباً در خدمت ارمنه در ولتمندبسر می برند با اینحال بدانان نیز بمانندیهودیان

بنظر تحقیر می نگرند . مردان مسلمان نفرت عجیبی از زنان ارمنی دارند . از حق نباید گذشت که ایمان نیز بسیار ناپاک اند . ازینرو جوانان مسلمان درد تنهائی را به هم آغوشی بازنان پلید ارمنی ترجیع میدهند . از سوی دیگر دختران ارمنی عذابی دردناکتر از اینکه به کنیزی به مسلمان فروخته شوند نمی شناسند .

والدین دختران زیبا عمداً جگر کوشگان خود را بوسائلی بد شکل می کنند . يك بار من خود شاهد چنین حالی به دم چهره دخترک زیبائی را باتیزات سوزانده بودند تا از طمع ارباب دهکده در امان به ماند .

زنان ارمنی قد بلند و نیرومند و غالباً تندرست اند . آنها با کمی توجه به خود میتوانند بسیار زیباتر شوند . زنان ارمنی بسیار پر کار و آشنا به امور کشت و زرع اند . آنها صبح تا شام زمین را شخم میکنند بی آنکه احساس خستگی کنند . غالباً کودکان را نیز به همراه خود به مزرعه برده و همانجا در گهواره های سرپوشیده ای می خوابانند . نیروی زاد و ولد آنها قابل ملاحظه است و معمولاً تا سن پنجاه سالگی باردار می شوند .

آداب مذهب ارامنه با آداب مسیحیان یونانی گرجستان قرابت دارد . راهبان و کشیشان غیر رسمی در امور مذهبی به آنها کمک می کنند . راهبان ایران دیرهای محکم و زیبائی دارند که به (اوچمیا زین) که زمانی مجمع معروفی در شهر رم داشت وابسته اند . در فصول پیش شرحی درباره این دیر بیان داشتم . راهب دیر اوچمیا زین (پاتریارخ)

بزرگ آرامنه محسوب و پس از پاپ شاغل بزرگترین مقامات مذهبی میباشد .

نسطوریها بازماندگان مسیحیانی هستند که سابقاً در قسمتی از عربستان و بین النهرین سکونت داشتند . آنها به زبان کلدانی تکلم می کنند و در آداب مذهبی با آرامنه اختلاف عمیقی دارند . آداب مذهبی نسطوریها تا حدودی شبیه کاتولیکهاست . گرچه نسطوریها در سراسر ایران پراکنده اند ولی هنوز هم اکثریت آنها در میهن اصلی خود یعنی کردستان که دو ثلث آن در بین النهرین یا عراق عجم واقع است اقامت دارند .

نسطوریها برخلاف آرامنه توجهی به امور تجارتی ندارند . اما علاقه و افری به فنون جنگی از خود نشان می دهند . زبده ترین پیاده نظام (کرد) برای دفاع از کوهسار خویش از میان نسطوریان انتخاب می شود .

مردان نسطوری بسیار شجاع و مهمان نواز و مهربان بوده و به کلیه مسیحیان بیگانه ارادت می ورزند . نسطوریها بسیار نادان و سر به راه اند . آنها از درک این حقیقت که با جنبشی می توانند یوغ راهزنان (کرد) را از گردن خود براندازند عاجزانند . در اینجا بیمورد نیست که شمعهای از (بیگ) ایالت (هکاری) که سوء استفاده عجیبی از سر براهی نسطوریان می کند ذکر کنم . (بیگ) مزبور نه تنها از اطاعت دولتین ایران و ترکیه سرباز می زند بلکه از هیبت خود لرزه بر اندام ساکنین ایالات مجاور می افکند . نام این (بیگ) مصطفی و خود دارای چهل هزار مرد مسلح نسطوری به نام (تفنگچی) است . مصطفی بیگ

به كمك چهارپنج هزار تن كرد بر نسطوريان فرمان ميراند و آنها را به اطاعت و ادار مي سازد، سربازان كرد اوبي ارزش ولى بسيار مغرورند هريك از آنها خود را (آقا) خوانده و ظلم و ستم بي حدى به نسطوريان مي رانند. نسطوريان بينوا ملزم به پرداخت جزيه زتأمين توقعات آنها هستند . در صورتى كه انتظارات اكرا د بر آورده نشود نسطوريان را



تفنگچى نسطورى

به عنوان اسير و غلام به فروش مي رسانند . با اين حال نسطوريان از جان و دل به نفع (مصطفى بيك) شمشير ميزنند ما از اين امر غافل اند،

که بایک تکان ممکن است به ظلم وجور راهزن بیرحم پایان دهند به سال ۱۸۱۰ ولیعهد ایران (به مصطفی بیک خشم گرفت و ارتشی مرکب از بیست هزار سرباز برای سرکوبی وی فرستاد . (بیک) با دوازده هزار سرباز مسیحی و دو هزار کرد به مقابله وی شتافت و در یکی از شهرهای کوچک سرحدی سنگر گرفت . با اینکه مصطفی بیک فاقد توپخانه بود چنان مقاومتی در برابر قشون ولیعهد از خود نشان داد که ایرانیان بی آنکه بتوانند قدم در قلمرو وی گذارند مجبور به عقب نشینی شدند .

من خود مدت سه ماه در قلعه (جالا مرک) مرکز اقامت مصطفی بیک بسر بردم . و در این مدت هر روز عده ای از این مردمان جسور به دیدنم آمده و با خود هدایائی از مرغ و لبنیات و میوه برایم می آوردند . من در این سه ماه فرصت یافتم تا از نزدیک با آنان آشنا شده و به این مسئله معتقد گردم که اگر نسطوریان رئیس شایسته ای داشته باشند هر گز قربانی ستمگری مشتی راهزن کرد نخواهند بود . (مالک) آنان صریحاً می گفت که اگر شاهزاده عباس میرزا زمین هائی در داخله ایران در اختیار آنان بگذارد حاضر اند علیه راهزنان کرد قیام کرده و پس از قلع و قمع آنان از کوه سراسر ایزر شده و در اراضی مذکور ساکن شوند . انجام این کار برای نسطوریان بسیار ساده و آسانست . زیرا آنها جملگی مسلح و دارای مهمات قابل ملاحظه ای می باشد . من به هنگام بازگشت این مطلب را با شاهزاده عباس میرزا در میان نهادم ؛ از فحواى پاسخ وی معلوم شد که ولیعهد منتظر فرصت مناسب تری اقدام بدینکار است . بی گفتگو خست بی پایان پدر تاجدارش مشکل و مانع اساسی در این راه بود .

چنانکه گفتم معتقدات و آداب مذهبی نسطوریان به کاتولیک-ها شباهت نزدیکی دارد. نسطوریان عشاء ربانی به جای نمی آورند ولی آداب خاصی که تفاوت ناچیزی با آن دارد عملی می کنند ، تقسیم شراب و نان را با برخی از معتقدات خرافاتی مضحک توأم می سازند . نسطوریان . به هنگام ورود به کلیسیا ، به مانند مسلمانان وضو گرفته و ضمن دعا رو به سمت کعبه می کنند. نسطوریان به استثنای مطرانها



زن نسطوری

حق ازدواج دارند . ولی مطرانها همواره مجرد بوده و از خوردن گوشت

خودداری می کنند. نسطوریان به تحمل ریاضت های سخت ملزم اند. جمعه و شنبه و چهارشنبه هر هفته ایام پرهیز محسوب می شود، در این روزها خوردن گوشت و ماهی و لبنیات و کره ممنوع است و فقط باید بخوردن سبزی و میوه و نان قناعت کرد. روزه بزرگ آنها مدت نه هفته به طول می انجامد. بسیار جای تعجب است که نسطورها با انضباط محکمی در تمام این نه هفته روزه داشته و از این رهگذر بیمار نمی شوند. البته در ایام روزه با وجود تحمل ریاضت بهیچوجه دست از کشت و کار نیز بر نمی دارند.

زنان نسطوری دوش بدوش مردان بکار پرداخته و قسمت اعظم روز را در مزارع به شخم و بذرافشانی مشغول می شوند و به هنگام درو مزرعه را بهیچوجه ترك نمی گویند. زنان نسطوری به مراتب خوش معاشرت و خوش قیافه تر و پاکیزه تر از زنان ارمنی هستند. در سراسر آسیا به مهارت در گلدوزی و ابریشم کاری معروف اند و از این راه در آمد قابل ملاحظه ای کسب می کنند. زنان نسطوری عادت عجیبی از اجداد وحشی خود به ارث برده اند. پرده بینی خود را سوراخ کرده و از آن حلقه زرین بزرگی آویزان می کنند. این حلقه تاروی چانه می افتد. آنها بهیچ قیمتی از این عادت عجیب دست برادر نیستند زیرا تصور می کنند که بدون این حلقه تزئینات شان کامل نیست. گاهی حلقه های مزبور به حدی سنگین است که پره بینی را پاره می کند، از این رو ناچار بینی را کمی بالاتر سوراخ می کنند تا حلقه گدائی را به توانند از آن بگذرانند.

راهبان نسطوری لباس مردم عادی را بر تن می کنند، گاهی در برخورد با راهبان انسان گمان می برد که با افراد مسلح کردرو برو است چه راهبان نیز لباس کردی بر تن کرده و سراپا مسلح بر اسب می نشینند. اینان از آنرو لباس عادی بر تن می کنند که جلب توجه دشمنان را نکرده و ضمناً به موقع بتوانند از خود دفاع کنند. مریدان



خلیفه نسطوریان

نسبت بدانان احترام بی حد و حصری فائل اند. وقتی که راهبی به دهکده ای قدم گذارد، زن و مرد، کوچک و بزرگ به استقبال او شتافته

و دست و دامن قبال وی را غرق بـوسه می کنند . هر کس افتخار مهمانداری راهبان را دریابد تا مدت‌ها بدان فخر می کند گوئی از شاه ایران در کلبه خود پذیرائی کرده است . روسای اکراد غالباً از راهبان دلجوئی می کنند تا ازینراه به‌توانند (اغنام‌اله) را در اطاعت خود نگهدارند . ولی ناگفته پیداست که آنها آهن سرد می کوبند و به‌محض احساس تأمین از جانبی فرمان شورش علیه راهزنان صادر خواهد شد .

(یاتر یارخ) نسطوریان بنام «خلیفه» معروف است . این شخص نفوذ معنوی بی‌پایانی در میان توده نسطوری دارد . به يك اشاره وی مردان مسلح نسطوری بی‌چون و چرادر جبهه‌ای که او تعیین کند به جدال می‌پردازند . نسطوریا پس از خدا به‌خلیفه بیش از همه احترام می‌گذارند . آنها خلیفه را منزله از گناه می‌دانند . حکمرانان کردستان با اهدای هدایای زیاد از او دلجوئی می‌کنند . با اینحال خلیفه نظر خوشی نسبت به‌هیچکدام از آنان ندارد . من بر آن بودم تا به‌منویات او پی برم . گرچه از ابراز مکنونات قلبی خود سربازمیزد ، با اینحال از خلال گفته‌هایش پیدا بود که از گردن نهادن به‌ستم جباران کرد احساس خفت می‌کند .

راهبان و مطرانهای نسطوری بسیار نادان و از اصول مذهبی بی‌اطلاع‌اند . آنها کور کورانه از روشهای مبتذل و پوسیده دیرین پیروی می‌کنند . کتابهای بسیار کهنه‌ای به زبان کلدانی در اختیار دارند ، غالباً این کتابها را قرائت می‌کنند ولی من یقین دارم که از معنای آن بهیچوجه سر در نمی‌آدرند . این کتابها غالباً خطی وپر از

تصاویر خشن و مضحکی از شیطان است. آنها آداب مذهبی را نه از روی خلوص عقیدت بلکه از ترس شیطان بجا می آورند. هر بار که بایکی از کشیشان وارد بحث می شدم به این نتیجه می رسیدم که آنها به ترس از مجازات بیش از امید پاداش توجه دارند. راهبان در باره بهشت بسیار به اختصار سخن می رانند ولی تابلوهای وحشت آوری از دوزخ ترسیم کرده و به پیروان خود تلقین می کنند که کمترین لغزشی کیفر دوزخ را در پی خواهد داشت.

در شهر سلماس پیرمردی کلدانی که مقام اسقف کاتولیک دارد ساکن است. گرچه او نیز چندان معلومات عمیقی ندارد با اینحال در مقام مقایسه با راهبان دیگر ارزنده تر از آنهاست. در دوران جوانی در رم مشغول تحصیل بوده و مدت سیزده سال در این شهر بسر برده است. او باروش کاتولیکها حوزه مذهبی سلماس را اداره می کند ولی هنوز نتوانسته است حتی يك تن از مریدان را وادار به «قبول رضایت جهت ارتقاء به مقامات روحانی» کند^۱ البته گروندگان جدیدالایمان در سلماس کم نیست ولی حتی یکی از آنها نیز لایق رسیدن بدرجات روحانی نمی باشد. از اینجا بدین نتیجه میتوان رسید که در آینده نزدیکی پس از مرگ وی مریدانش در صورتی که نخواهند به مذهب اسلام در آیند به سوی کلیسای نسطوری روی آور خواهند شد.

جماعاتی از یهود نیز در ایران ساکن بوده و برخلاف مسیحیان که در قراء و قصبات متمرکزند در شهرها پراکنده اند. یهودیان در ایران نیز مانند نقاط دیگر عالم از اشتغال به کارهای سخت و مشقت بار خودداری می کنند. شغل آنها بیشتر سوداگری و کارهای غیر

۱- Sacrement de la pénitence مراد است.

تولیدی است ، و از این رهگذر سروصورتی به زندگی سرگردان خود میدهند . (یهودیان بهر لباسی که در آیند به آسانی از خطوط چهره خاصی که نمودار جهودان است شناخته می شوند) .

ملاهای کلیمی بسیار بینوا و در جهل و بی سوادى هم پایۀ راهبان نستوری هستند . هر چند فاصله دوری تا سر زمین (موسی) ندارند با اینحال گمان می کنم که از فهم زبان عبری عاجز بوده و بهیچوجه آشنائی با اسفار پنجگانه تورات^۱ و تلمود^۲ ندارند .

رفتار ایرانیان با مسیحیان بسیار دوستانه است . حتی غالباً برای نوشیدن شرب به منزل آنان می روند . اما رفتارشان بایهودیان بسیار تحقیر آمیز است .

چه قوم یهود صحیح یا غلط بدنام است و برخی از اعمال آنان نیز این بدنامی را تأیید می کند . بی گفتگو بزرگترین توهین برای ایرانیان آنست که آنها را (جهود) بنامند . اگر مرد ایرانی ندانسته شراب مرد یهودی را بنوشد وقتی از حقیقت امر باخبر شد دست در گلو می کند تا آنچه را که خورده است بالا آورد .

فصل هیجدهم

روز جمعه و عبادات

روز جمعه در نظر مسلمانان به مثابه روز یکشنبه در بین مسیحیان است. در این روز که به انجام فرایض مذهبی تخصیص داده می شود بازارها بسته و سکوت عمیقی بر شهر حکمفرما است. روزهای جمعه بامدادان حمامها بسیار شلوع می شود و در آن جای سوزن انداختن نیست. اما پس از ساعت ده صبح دیگر کسی به حمام نمی رود.

مسلمانان مقارن طلوع و غروب آفتاب نماز می خوانند. برخی از مومنین مراسم نماز سوم و چهارمی نیز بجا می آورند^۱ اما این امر عمومیت ندارد. مراسم عبادت صبح به نام (نماز صبح) و عبادت به هنگام ظهر به نام (نماز ظهر) و عبادت شب هنگام به نام (نماز شب) معروف است.

ایرانیان در هر نقطه ای به هر کاری که مشغول باشند به هنگام نماز، فرضیه دینی خویش را انجام می دهند. حتی اگر در میان صحرای

۱ - انجام ۱۷ رکعت نماز در پنج نوبت از فرائض بدیهی مسلمانان است. (م.)

پر گل ولائی باشند، قبای خود را همانجا بر زمین پهن کرده و برای تطهیر و وضو گرفتن به سراغ آب می روند و اگر آب در دسترس نبود دست‌ها را به غبار خاک یا حتی گل زده و آنرا به صورت خود می مالند (تیمم).

ایرانیان پیرو علی و مذهب تشیع اند و مراسم و عبادات آنها به مراتب ساده تر از ترکهای یعنی پیروان عمر است. اهل تسنن به هنگام نماز دعاهای مفصلی خوانده دست‌ها را روبه آسمان بلند کرده و سر خود را به اطراف می گردانند. آنها فقط آخرین قسمت‌های نماز را نشسته و به صدای بلندی می خوانند. وقتی نماز به پایان رسید چند دقیقه به همان حال مانده و دست به سروریش خود می کشند.

ایرانیان برخلاف ترک‌ها نماز را سرپا و آهسته خوانده و فقط سه بار سر به زمین می نهند هر يك از آنها سنگ كوچك صافی پیش از شروع نماز جلوروی خود می گذارند تا به هنگام سجده پیشانی خود را روی آن نهند. این سنگ‌ها معمولاً گرد و قطر آنها از سه تا چهار (پوس) و ضخامت آن‌شش (لینی) است. درویش‌ها به عنوان اینکه سنگ‌ها را از جوار مرقد پیامبر آورده اند آنها را قیمت‌های گزافی به این و آن می فروشند و یا بعنوان هدیه به پیشگاه بزرگان می‌برند. کسانی که ایمان و پاقرصی ندارند البته به ارزش این سنگ‌ها واقف اند ولی بنا به مصلحت و به ملاحظه حکم فرمائی تعصب مذهبی خطرناک مردم آنرا می‌پذیرند. ایرانیان سنگ‌های مزبور را در کیسه‌های کوچکی از شال یا پارچه‌های زرد دوزی شده نهاده و آنرا در جیب خود جای می‌دهند. تا به هنگام نماز از آن استفاده کنند.

مسلمان باید موقع نماز اسلحه را کنار گذاشته و آستین خود را باز کنند از اینرو پیش از وضو هر آنچه را که بتوان اسلحه نامید کنار گذاشته و دگمه سر آستین خود را باز می کنند از همین نظر آستین قبای ایرانیان تا آرنج شکافته است. مسلمانان هنگام نماز کفشها را از پای در می آورند. اگر ایرانیان دست به حیوان نجسی زده و یا لکه خونی به لباس شان چکیده باشد، بناچار پیش از نماز باید خود را شسته و لباس هارا عوض کنند، یا اینکه آنرا آب بکشند اگر به موقع نتوانند نماز بخوانند، روزهای بعدس فرصت نماز قضا بجا می آورند.

زنان نیز چنین حالی دارند، در دوران عادات زنانه از خواندن نماز ممنوع اند. بهنگام ظهر پس از غسل نمازهای فوت شده را از نوب جای می آورند.

زنان ایرانی هر هفته بعد از ظهر پنجشنبه سر قبر پدر و مادر و یا شوهر فقید خود رفته و بر سر آن اشک میریزند. محرك اصلی این کار پیروی از عادات دیرینه است و تاثرات قلبی زنان برای رفتن به زیارت مردگان تأثیری ندارد. از اینرو گریه زنان بر سر قبر شوهران غالباً توأم با فریاد و فغان و ادا و اصول خاصی است. این مراسم از بعد از ظهر تا شب هنگام طول می کشد برخی از زنان بر سر و صورت خود سیلی زده و گریبان چاک میدهند تا دلبستگی شدید خود را نسبت به شوهر فقید خود نشان داده باشند. در این روز قریب پانصد و شصت نفر از زنان بر سر مرز اردن یزدان گرد آمده و فریاد و فغان برآه می اندازند و بر سر قبول گل ریخته و آب می پاشند. البته دیدن چنین منظره ای برای اروپائیان بسیار شگفت آور است. اما شگفت آورتر از آن دیدن منظره بازگشت همین

زنان از گورستان به شهر است . چه آنها بمانند کسانی که در جشن
وسرور شرکت داشته اند شاد و شنگول، خندان و شوخی کنان به منازل
خود بازمی گردند.

گاهی مردانی نیز بر سر قبر زنان محبوب خود میروند. در اینجا
ناچار از ذکر این مطلبم که مردان برخلاف زنان با احساسات غم و اندوه
واقعی بر مزار عزیزان خود رفته و بدون آنکه چون زنان تظاهر کنند
با تأثر خاطر عمیقی از سر قبر بازمی گردند .

فصل نوزدهم

روحانیون ، سیدها ، حاجیان ، در اویش و فقرا

روحانیان ایران درپیش بزرگان این کشور اهمیت و احترام خاص دارند ، در تمام امور خانوادگی هنگامیکه در اخذ تصمیمات تردیدی پیش آید از آنان یاری می طلبند. زیرا قرآن نه تنها کتاب احکام و دستورات مذهبی است بلکه اقدام به هر علمی را که در آن احتمال نفع یا ضرری رود بامشورت قرآن واستخاره با آن شروع می کنند. و پیش از آنکه مرافعه ای را پیش قاضی برند آخوندها یا روحا نیون طراز اول را دعوت می کنند تا در امر دعوی میانجیگری کند. اگر طرفین دعوی به قضاوت آنان رضایت ندهند آنگاه مرافعه را پیش حاکم شرع می برند تا رأی نهائی در باره آن صادر شود. رأی قضات که از میان روحانیون عالیرتبه کشور انتخاب میشوند برای مقامات لشکری و کشوری حکم قانون را دارد.

روحانیون ایران درجات ومقامات مختلفی دارند. در رأس آنها شیخ الاسلام که رهبر مسلمانان پیر وعلی (شیعه) است وزیر دست وی

مجتهدین ایالات ملقب به بیوک آقا یا آقای بزرگ قرار دارد . در شهر -
هائی که مرکز امامت (بیگلربیگی) ها است انجام وظائف اسلام به -
عهده آنها است . طرفین دعوی در صورت اعتراض میتوانند نسبت به -
رای صادره (آقاها) در محضر شیخ الاسلام و یا پیشگاه شاه تقاضای
رسیدگی کنند.

شهرهای نسبتاً مهم نیز هر یک دارای روحانیانی از درجات پائین
تراست. اینان معروف به (آخوند) اند و امور مربوطه را بکمک هم دیگر
اداره می کنند.

زیر دست آخوندها روحانیان دیگری بنام ملاها به انجام امور
مذهبی و از آن جمله امامت جماعت بهنگام نماز ، ختنه پسران و اجرای
صیغه ازدواج و ادای نماز میت می پردازند . ضمناً آخوندها خود نیز در
خانواده های بزرگان به انجام این امور می پردازند و در کار ملاها
نظارت دارند بزرگان ایران همانطور که در باره پیش نمازهای کلیسای
مغرب زمین مر سوم است سالیانهمستمری خاصی از این بابت به آخوندها
می پردازند.

ضمناً آموزش و پرورش کودکان رجال و اعیان در منازل به
عهده آخوندها است.

لباس آخوندها و ملایان معمولاً شبیه لباس افراد عادی است. با
این تفاوت که عمامه گرد بزرگی بر سر می نهند و شال سفیدی دور کمر
می بندند و عبای گشاد راه راهی بردوش می اندازند . روحانیان در پیش
بزرگان عزت و احترام خاصی دارند و معمولاً در صدر مجالس می نشینند
حتی شاهان ایران نیز التفات خاصی نسبت بدانان دارند و غالباً دختران

خود را به عقد ازدواج آنان در میاورند و در این راه آنان را به نجباء ترجیح میدهند.

کمان می کنم که مال اندیشی و مصالح سیاسی در این مورد راهنمای شاهان است.

سیدها به راست یا دروغ خود را از سلاله محمد (ص) پیامبر اسلام می دانند. بندرت میتوان سید دولتمندی یافت، اما در میان آنان بینوای تمام معنای کلمه نیز پیدا نمی شود. زیرا عنوان (سیدی) در مشرق زمین بهترین جواز و پرارزترین توصیه ها است. سیدها را از عمامه کبود یا سبزشان می توان شناخت.

سیدها اولاد پیامبرند، از این رو هر گز نباید بکارهای پست تن در دهند. معمولاً سیدها در پیشگاه بزرگان مانند مردم عادی قبول نوکری نمی کنند.^۱ اما اشراف معمولاً یکی دو تن سید برای جمع آوری مطالبات خود در اختیار دارند. سیدهای طبقات پائین معمولاً پس از برداشت محصول در دهکده ها و قصبات پُرسه میزنند تا سهمی از دهقانان به عنوان مال جانشان دریافت دارند. البته هر گز از این راه دست خالی بر نمی گردند. اینان به محض رسیدن بده سراغ کدخدا را می گیرند.

کدخداها نیز از آنها با افتخار تمام پذیرائی می کنند آن گاه

۱- در ایران نه تنها نوکری شغل پستی به شمار نمی رود بلکه اگر ارباب

شان و منزلتی در دستگاه دولتی داشته باشد نوکران بخود می بالند. بارها در ضیافتها کسانی پهلودست می نشسته اند که پیش از آن با حقارت تمام آفتابه لکن برایم آورده بودند ولی در آن مجالس بطور مضحکی امرونی می کردند.

جارچی‌ها در دور و نزدیک به صدای بلند ورود سیدها را به اطلاع دهقانان می‌رسانند و مردم ده را بیاری اولاد رسول دعوت می‌کنند تا فردای قیامت در پیشگاه جدشان از آنان شفاعت کنند.^۱ اهل ده شتابان خود را به کدخدا می‌رسانند و هدیه‌ای برای سید می‌برند. کدخدا هدایا را که عبارت از گندم، جو، گاه پنیر، ماست، سرشیر، مرغ و خروس و پنبه و غیره و گاهی مبلغی پول نقد است، بیکجا جمع می‌کند، و پس از جمع شدن هدایا مهمانی مفصلی به افتخار سیدها برپا می‌کند. در این ضیافت ریش سفیدان ده نیز دعوت میشوند، پس از صرف شام کدخدا آنچه را که اهل ده تقدیم داشته‌اند با فروتنی و پوزش‌خواهی در اختیار سیدها می‌گذارد. ضمناً اظهار امید می‌کند که سال بعد بتواند جبران سال جاری را نموده و سیورسات بیشتری برای آنان فراهم آورد. ضمناً از سیدها تقاضا می‌کند اجازه دهند تا هدایا را به هر جایی که مایلند حمل کنند. سیدها با تبختر تمام اجازه حمل هدایا را می‌دهند و ضمناً دهقانان را مطمئن می‌سازند که در حضور جد خود فراموش‌شان نخواهند کرد. آنگاه دست پیم می‌آورند تا دهقانانی که مایلند بوسه بر آن زنند. پس از این کار براسب خود سوار می‌شوند و به سراغ روستاهای دیگر می‌روند.

به این ترتیب گدایان مذهبی مزبور منبع درآمد مطمئنی دارند. مراقبت منابع درآمد فوق زحمتی جز این ندارد که سر سال بموقع

۱- آگاهی دادن درایران مرسوم نیست و برای ابلاغ مطلبی بمردم از جارچیان که صدای بلند مطالب را بگوش مردم می‌رسانند استفاده می‌کنند (سردسته جارچیان بنام (جارچی‌باشی) معروف است. (یادداشت مؤلف)

بسراغ باجگذاران خود روند . سیدها معمولاً دو ماه از سال را دور از کانون خانوادگی خویش بسر می‌برند و در این مدت خواروباری از هر قبیل به ارزش هفتصد تا هشتصد تومان جمع‌آوری می‌کنند.

سیدها با وجود ظاهر مستمند خویش بادرآمد مزبور زندگی آسوده و خوشی دارند .

سیدها بدون استثناء به حضور بزرگان راه می‌یابند. آنها نیز با توجه خاصی سیدها را می‌پذیرند و در کنار خود می‌نشانند. البته چنین افتخاری فقط در شان طبقات بالای اجتماع است: من خود غالباً به چشم خود دیده‌ام که این افراد ژولیده و کثیف، پا برهنه به خیمه و خرگاه بزرگان وارد میشوند و کنار وزیران می‌نشینند و زراء در برابر آنان از جای برمی‌خیزند و احترامی که حتی درباره اشراف نیز بعمل نمی‌آید، در حق آنان ادا کرده‌اند. سیدها چند دقیقه پس از ورود روبه‌حضار می‌کنند و از هر کس مبلغ معینی پول تقاضا می‌کنند البته کسی جرأت ندارد که از بر آوردن خواست سید سر باززند. گاهی سیدها حتی حاضر می‌شدند که از راه لطف بخشش مرا نیز بپذیرند. یکبار تذکر دادم که من مسلمان نیستم. به پاسخ گفتند که پول مورد نامسلمان گر چه نجس است ولی ارزش آن بجای خود باقی است.

لقب حاجی به زنان و مردانی اطلاق میشود که به زیارت کعبه نال شده‌اند. (حاجی خانم) یعنی بانوی حج دیده و (حاجی خان) یعنی آقای زیارت رفته این القاب پس از بازگشت از سفر مکه به حجاج داده میشود و تا پایان عمر زینت افزای نام آنهاست .

درویش‌ها راهبانی هستند که در یوزگی پیشه خود می‌سازند .

اگر بیم و باک از قدرت مشایخ نبود آنها بصورت راهزنان خطرناکی در می آمدند. مشایخ به ناچار با انضباط سختی درویش را اداره



درویش

می کنند. درویش ها گاهی در نقاط دور افتاده بد ریاضت های سخت بدنی تن در می دهند و با اعانه های مسافران و ساکنان روستاهای مجاور امرار معاش می کنند.

برخی از درویش و عزلت نشینان با مهارت خاصی خود را از

زمرهٔ پاكان معرفی می کنند . بعضی از آنها سالیان دراز بوضعی زنده
بیحرکت بیکجا می نشینند و از اینراه شهرت بیسابقه‌ای در زهد و
تقوی پیدا می کنند . عده‌ای از دراویش از راز کارهایی که بسدر
خانواده‌ها می خورد باخبرند . اینان ادعا می کنند که بكمك ادعیه
یا وسائل دیگر به زنان نازا بطور معجزه آسائی نعمت باروری
می بخشند .

دراویش در همهٔ شهرها پراکنده اند . آنها لباس خاصی برتن
می کنند و بعوض سبد و یا کیف ، کدو قلیانی خشك شده‌ای را با
زنجیری در دست می گیرند^۱ و بهنگام صرف طعام گوشت و پلو درون
آن میریزند . آنها در کار خود ماهر و در تجویز برخی از ادویه‌استاد
و شبیه (شارلاتانهای) اروپائی اند . برخی از آنها ادعا می کنند که با
خواندن او راد و عزائم انسانرا از گزند نیش افعی و عقرب در امان
میگذارند . نخست باید بگویم که من شخصزود باوری نیستم ، با
اینحال برخی از دراویش را دیده‌ام که خزندگان خطرناکی را درون
سینهٔ خود می نهادند و یا پس از آنکه آنها را به خوبی تحريك و عصبانی
می کردند ، درون آستین خود جای میدادند یکبار یکی از نوکران
ایرانیم را که بسیار بز دل بود وادار کردم که در اینمورد به تهرین‌ها
و ممارست پردازد . درویشها معتقد بودند که دعای آنها در بارهٔ من که
شخص نامسلمانی هستم موثر نیست . چندی نگذشت که نوکرم نیز
بمانند درویشها باعقرب واقعی خو گرفت و کاری را که
پیش از آن حاضر نبود در برابر دریافت ثروت دنیا قبول کند انجام

داد. این مرد دو سال است که در خدمت من بسر می برد، به مقتضای وقت و محل مار و عقرب می گیرد ولی در تمام این مدت صدمه ای از این راه نخورده است. گمان نمی کنم که در ایران کسی از اعتماد به درویشها در این مورد ضرری برده باشد. البته من مثل نوکرم احمق نیستم که گفته درویشان را باور کنم و گمان برم که سحر من بور و مصونیت حاصله در برابر مار و عقرب صرفاً نتیجه خواندن او راد و حرکات مخصوص دستها است. به احتمال قوی آنها با مهارت تمام از داروئی استفاده می کنند. این دارو بی گفتگو دارای بوی مخصوص یا خاصیت دیگری است که تا مدت ها پس از مالیدن به پوست بدن خاصیت زهر گزندگان را خنثی می کند و یا حتی جانوران موزی را از گزیدن باز میدارد. من به این مسئله اعتقاد قطعی دارم زیرا راه دیگری برای توجیه عقلائی این پدیده نمی بینم.

مشایخ در اویشان هر چند یکبار راه سفر در پیش می گیرند و به ملاقات بزرگان میروند. آنان در منازل اشراف و نجبا مدتهای طولانی به عنوان مهمانان محترمی اقامت می کنند. بهترین راه از سرباز کردن این مهمانان ناخوانده آنست که مستمری لایقی که مورد نظرشان است بدانان بپردازند. در اویش ارزش زیادی برای تقاضاهای خود قائل اند. از این رو بسیار بندرت ممکن است از آنچه خواسته اند بچیز کمتری قانع شوند. اگر کسی از بر آوردن حاجت درویشان خود داری کند، آنها تاهنگامیکه خواستشان بر آورده نشده است همانجا رحل اقامت میافکنند و تا ماهها و گاهی سالها در آنجا بسر میبرند. آقای موریه چنین نوشته است که مرد درویشی از آقای مالنسکی

نماینده انگلیس در بصره مبلغ یکصد لیره پول خواست و برای تحقق
 تمنای خویش دو سال تمام بر در خانه وی نشست و پیش از آنکه حاجتش



فقیر

بر آورده شود آن مکان را ترك نگفت.

فقیران که به زبان عربی معنای گدایان را دارد، درویشهای
 ولگردی هستند که مأوی و مکان ثابتی ندارند. آنها در سراسر کشور
 ایران پراکنده می‌نهند دیدارشان نفرت آور و خود اشخاص پست و خطرناکی
 هستند. شیخ و قطبی نمی‌شناسند و هیچ نیروئی اعمالشانرا کنترل
 نمی‌کند. لباس فقراء شبیه لباس دراویش است. فقط کلاه بر سر

نمی گذارند. گیسوان بلند انبوه این قلندران هیأت وحشت زائی
 بدانان می بخشد. برخی از آنان زنگوله‌هایی به لباس خود می آویزند
 ودوان دوان دهکده‌ها را طی می کنند و فریادها و اداهای عجیبی در
 می آورند. آنها با حرکات دلخراش خود حس رأفت دینداران را
 تحریک می کنند. ایرانیان معتقدند که فقیران سرشاری روح یزدانی اند.
 اما به یک نظر میتوان دریافت که اگر روحی در آنها حلول کرده است
 جز روح شیطانی نیست. فقیران سلاح آهنی دسته‌درازی که به تیغه‌ای
 پهن منتهی می شود در دست می گیرند. آنها اسلحه بدست دهکده‌ها
 و قصبات را زیر پا می نهند و در شاهراه‌ها راه بر مسافرین بی سلاح می
 بندند. در اینحال صدقه‌ای به سبک جنتلمن‌های جاده‌های عمده
 انگلیسی^۱ تقاضای کند با بیهودگی تمام شریک کسیه مسافرین می گردند.

۱- در انگلستان راهزنان خطرناک را بنام:

Gentlemen of high way می نامند.

فصل بیستم

نوروز و رمضان و محرم

مراسم نوروز یا روز شروع سال جدید ایرانی مطابق با ۲۱ مارس و تحویل آفتاب به برج حمل است، این مراسم از گبران باستانی بیادگار مانده است. گمان نمی رود که در سراسر مشرق زمین چنین عید بزرگی باشد. مراسم عید نوروز غالباً پانزده روز طول می کشد، در این مدت بازارها بسته است و کارگران به هیچ کاری دست نمی زنند. روز عید و دو روز بعد از آن در دربار اسلام عام داده می شود. شاه ایران، وزیران و نجبا و سپس طبقات پائین تر و از آن جمله بازرگانان را بحضور می پذیرد پس از انجام مراسم مزبور، شاه در پایتخت و شاهزادگان در مراکز ایالات در دیوان می نشینند و به کسانی که حضورشان معرفی شوند هدایایی می دهند و یا از آنها هدایائی می پذیرند. غالباً پادشاه هدایائی از قبیل اسبان نجیب، اسلحه، پارچه های زربف و شال کشمیر و لباس های پوست گران بها و قند و قهوه و چای و مربا و شربت تقدیم می شود. مجموع هدایائی که بنام نوروز به پادشاهان می دهند در حدود دو میلیون فرانک ارزش دارد. البته هدایای حکام که نمی توانند افتخار حضور پیدا کنند در این رقم منظور نشده است. اما هدایائی که بشاهزادگان

تقدیم می شود با قدرت و جلال آنان متناسب است. پس از آنکه با اشاره شاه یا شاهزادگان معلوم شد که هدایا مورد قبول واقع شده است، تقدیم کنندگان سه بار تعظیم می کنند و از تالار خارج می شوند تا در انتهای باغ در صف مخصوص جای گیرند. معمولاً شاه از قبول هدایا سر باز نمی زند. زیرا پیش از آنکه هدیه ای تقدیم شود آنرا به (پیشکش نوی) یا (بازرس هدایا) نشان می دهند تا در باره شایستگی آن برای عرضه بحضور شاه نظر دهد.

اما عیدی شاه به شاهزادگان غالباً سکه های طلائی است که بر آن تاریخ سال جدید نقش شده است. آنها عیدی را بدست مبارك خود به حاضرین مرحمت می کنند. حضار بهنگام دریافت عیدی زانو بر زمین می زنند و آنرا دودستی گرفته به پیشانی خود می برند، سپس از جای بر می خیزند و تعظیم کنان دور می شوند.

والاحضرت نائب السلطنه آذربایجان نیز همه ساله انعامی از این قبیل به افسران ارتش اعم از اینکه در تبریز حضور داشته و یا بمأموریت رفته باشند مرحمت می کند.

شاه ایران بهنگام عید نوروز بفرزندان خود و حکام ولایات لباس افتخار می فرستد، این لباسها معمولاً قباهای زیبای زری یا نقده دوزی کم و بیش گرانبائی است که بحسب حال و مقام بهر يك از شاهزادگان بخشیده می شود. قباها را با تشریفات خاص در لفافی می پیچند و بوسیله اشخاص مورد اعتماد و درباریان عالیقدر که عده ای سوار به همراه شان است ارسال میدارند. لباسهای افتخار بنام «خلعت» معروف است. کسی که بدریافت (خلعت) مفتخر شده روز لباس مزبور را بر تن می

کند و در این مدت مهمانی باشکوهی می‌دهد. متشخصین محل عموماً به این ضیافت دعوت می‌شوند. و مراسم آن با تشریفات بی نظیری برگزار می‌شود تا در عین حال درجه تفرت خلعت پوش در پیشگاه پادشاه برخ مردم کشیده شود.

افراد خانواده سلطنتی نیز به هنگام دریافت (خلعت) تشریفات پر زرق و برقی انجام می‌دهند. اینک تفصیل این واقعه :

حامل (خلعت پادشاهی) بمحض ورود به محل، شاهزاده را از جریان امر با خبر می‌سازد. شاهزاده خیمه و خرگاه باشکوهی در دو سه فرسنگی محل اقامت خود برپا می‌کند. در روز معین به اتفاق درباریان که جملگی لباس و سلاح فاخر در بر دارند و براسبهای اصیل سوارند بسوی محل انجام تشریفات روانه می‌شوند. شاهزاده درون چادر بر تخت می‌نشیند و پیام‌آور و الامقام را بحضور می‌پذیرد. شخص اخیر (خلعت فاخر) را که بر بالش اطلس زردوزی شده قرار دارد عرضه می‌کند. شاهزاده از جای برمی‌خیزد، دودستی خلعت را گرفته و تعظیم می‌کند، آنگاه آن را برابر پیشانی خود می‌برد و به خلوت می‌رود. در آنجا خلعت را می‌پوشد و کلاه سلطنتی بر سر می‌نهد و در حالی که موزیک مترنم است و آتشبارها شلیک می‌کنند به درون چادر بازمی‌گردد. در اینحال با صرف غذاهای لذیذی از حضار پذیرائی می‌شود. شاهزاده نیز به اتفاق برخی از زنان خود که به همراه آورده است کمی استراحت می‌کند و سپس بهمان ترتیبی که آمده است بسوی شهر باز می‌گردد. باز گشت شاهزاده به شهر باشلیک توپ به اطلاع مردم می‌رسد. این شلیک تاهنگام ورودی بدربار ادامه دارد. در اینحال شاهزاده به

اندرون میرود و پس از شنیدن تبریکات همسران خویش تا شب هنگام در اندرون می ماند. جشن و شادی با آتش بازی در باغ کاخ پایان می یابد. بگلر بیگی ها یا حکامی که موفق به گرفتن خلعت شده اند سر شناسان شهر را دور خود جمع می کنند و به تفاخر بسیار خلعت شاهانه را بر رخ آنان می کشند. در این مجالس از آنچه لازمه تجمل است بهیچوجه فرو نمی گذارند. تا حسن نظر پادشاه را نسبت بخود بدانان نشان دهند. رمضان ماه نهم سال و در ایران نیز بمانند تمام کشورهای مسلمان، ماه روزه است. در سراسر ماه رمضان کسی اعم از زن و مرد حق خوردن و آشامیدن یا صرف دخانیات ندارد. اما بمحض غروب آفتاب، ریاضت روز را تلافی می کنند و درست حسابی شکم از عزا در می آورند. شب های ماه رمضان به شب نشینی های جالبی می گذرد. سخن کوتاه، در ماه رمضان شب جانشین روز می شود. معمولاً بازارها شب هنگام باز و چراغانی است، مردم برای گردش و یا دید و بازدید بازار می روند، بزرگان مملکت ضیافت های با شکوهی که معمولاً تا سینه دم طول می کشد برپا می کنند. از آن پس (به حکم قرآن) به محض تشخیص «نخسفید از نخ سیاه» ساعات روزه شروع می شود و تا غروب خورشید ادامه می یابد. معمولاً روزه داران ساعات روز را می خوابند و بندرت قدم به کوچه ها می گذارند. اگر ماه رمضان مصادف با فصل تابستان شود، روزه داران به شکنجه طاقت فرسائی تن در می دهند. زیرا در گرمای جانشوز حتی از آشامیدن قطره ای آب نیز که تشنگی را کمی تسکین دهد ممنوع اند. من خود بارها ایرانیان روزه دار را به چشم دیده ام که با بی صبری تمام منتظر غروب آفتاب بودند تا حریم خانه خود را به

سبوی آب برسانند و یا هندوانه‌ای را سر به نیست کنند.

با اینحال عده زیادی مخصوصاً از زمره بزرگان بهیچوجه تن به ریاضت‌های ماه رمضان نمی‌دهند. آنها نیز بمانند برخی از شیخیان که در ایام پرهیز با سرپیچی از احکام شرع گوشت می‌خورند، مطابق معمول به‌اکل و شرب می‌پردازند. روزی یکی از منشیان وزارت که چند روزی در ماه رمضان در منزلش بسر می‌برد دستور میوه‌داد و خود پیش از من شروع بخوردن کرد، من از اینکار حیرت کردم. پاسخ گفتم: «خاطر جمع‌دار؛ کفاره‌اش را میدهم.»

محرم ماه نخست مسلمانان است. هر ساله درده روزه اول ماه محرم مراسم سوگواری و یاد بود شهادت حسین بن علی که یکی از آداب مذهبی ایرانیان است بر گذار می‌شود.

فاجعه قتل امام حسین^۱ سوژه تشریفات و مراسم عزاداری خاصی است و اشک از دیدگان پیروان علی‌روان می‌سازد.

پیش از ظهر نه روز اول ماه محرم صحنه‌های مختلف فاجعه مزبور و روز دهم شهادت جانگداز حسین نمایش داده می‌شود. شاید بیگانگان نسبت به شرح جزئیات این نمایشها چندان علاقمند نباشند، ازینرو به ذکر نکته‌ای اکتفا می‌کنم: در ایام محرم در ایران جز شیون وزاری و فریاد و تکرار نام حسین چیزی به گوش نمی‌رسد.

۱- حسین بن علی (ع) از برسمیت شناختن سلطنت یزید بن معاویه دومین خلیفه اموی سرباز زد. و از اینرو مجبور بخروج از مدینه شد تا بمکه رود اما مردم کوفه او را بشهر خود دعوت کردند. حسین به اتفاق اهل بیت خود که تعدادشان به شصت و دو سوار مهر سید راه کوفه در پیش گرفت. ولی در راه به عبید بن زیاد) سردار یزید برخورد. عبید باده هزار سوار حسین را محاصره کرد. اما همراهان حسین با شجاعت بی نظیری جنگیده و بنا بر روایات جمله شهید شدند. (یادداشت مؤلف)

دسته‌های عزاداران سروسینه زنان بصورت گروه‌های پنجاه نفری و با لباس پاره‌پاره و «یا حسین» گویان از کوچه‌ها می‌گذرند. گاهی دست و سینه خویش را بطور خطرناکی با خنجر ضربت می‌زنند.

این صحنه‌های مهیج در کوچه و بازار و میدانهای بزرگ و منازل دولتمندان نمایش داده میشود. نمایش‌ها در حضور شاه و با تشریفات بیشتری همراه است. اما مهمترین مرحله نمایش روزدهم ماه محرم بر صحنه می‌آید.

در آن روز یکی از درباریان که ایفای نقش حسین بن علی بوی محول شده است با سوارانی به تعداد همراهان حسین بهنگام عزیمت به کوفه به میدان می‌آید. ناگهان عبد بن زیاد در راس چندین هزار سرباز سر میرسد. اما امام حسین از تسلیم و بیعت سرباز می‌زند و با وجود همراهان معدود خویش باشجاعت و شهامت بی نظیری به جنگ ادامه میدهد. من از دیدن این صحنه جاندار که چیزی از واقعیت کم نداشت به حیرت افتادم. حیرت من وقتی فزونی یافت که دیدم پس از پایان نمایش از چهار هزار تن سوار که بدون رعایت نظم و احتیاط بجان هم افتاده بودند حتی يك تن نیز زخمی نشده است. مراسم تعزیه در میان قبائل و طوائف مختلف با تغییرات کم و بیش زیادی انجام می‌گیرد. ولی در هر حال اساس آن یکی است.

فصل بیست و یکم

درباره فتحعلیشاه، زنان و فرزندان او

فتحعلیشاه، پادشاه کنونی ایران، برادرزاده آقامحمدخان قاجار است. عموی وی به دست یکی از پیشخدمت‌های خود در گرجستان به قتل رسید^۱ فتحعلیشاه پیش از جلوس بر تخت سلطنت حاکم فارس و شیراز و خود معروف به (باباخان) بود در آن زمان تاج و تخت ایران مدعیان زیادی بخصوص از اعیان پادشاهان سلسله قبلی داشت.

ضمناً هر يك از خان‌ها در گوشه‌ای سر به شورش برداشته بودند. و می‌کوشیدند تا بیاری طرفداران خود زمام امور کشور را در دست گیرند. (کوچك خان) یکی از این خوانین شورشی در صدد شد تا به كمك لشگریانی که در سرحدات گرجستان مستقر بود اورنگ‌شاهی را به دست آورد. اما برادرش (باباخان) که در نیرنگ و دغلبازی از حریفان چیره دست‌تر بود بجای اتکاء به ارتش که صفوف آن از هم گسیخته و بحال تجزیه و انحلال بود یکسره راه تهران را در پیش گرفت

۱ - آقای (اولویه) تصور کرده است که نام قاتل آقامحمدخان (پیشخدمت) بوده است. در صورتیکه نام این شخص (الهوردی) و اصلاً از اهالی ترکمن بوده و به تحريك (مدق خان) از باب خود را بضرب خنجر از پای برآورد (یادداشت مولف)

وخزائن سلطنتی را متصرف گردید . ازینراه پادشاهی خود را برای اطرافیان مسجل ساخت . اینان هر يك با سواران خویش به پیشگاهوی آمدند و خود را در اختیار او گذاشتند . باباخان برادرش كوچك خان را به تهران خواست . روابط بسیار دوستانه ای بین دو برادر حکمفرما بود ، با اینحال این امر مانع از آن نشد که شاه ایران برادر خود را از نعمت بینائی محروم سازد . این عمل که در نقاط دیگر دنیا رفتار وحشیانه و ناشایستی شمرده میشود در ایران چون امر ساده و پیش پا افتاده ای برای رعایت جانب احتیاط تلقی می گردد . اما شگفت اینجاست که با وجود اقدام به چنین کار ننگ آوری ، رابطه دوستی بین دو برادر به قوت خود باقی ماند . زیرا فتحعلیشاه از آن پس تا آخر عمر برادر كوچكنر خود را « که طولی نکشید » روزی دوسه بار بدیدار وی می رفت و با مهربانی و رافت تمام با وی ملاقات می کرد و از اینک که برای حفظ آرامش کشور مجبور به اتخاذ چنان تصمیم سختی شده است اظهار تأسف می نمود .

شاه ایران پیش از این جریان به جنك صادق خان شتافت . صادق خان از طایفه شقاقی ها بود و به تحريك وی آقامحمدخان مقتول شده بود . اوده هزار تن لشگریان گرجستان را به سوی خود جلب نموده بود . دو حریف در حوالی میانه بمقابله هم شتافتند در اینحال لشگریان خان

۱ - (حاجی ابراهیم) وزیر اعظم که مرد سالخورده محترم و قابل توجهی بود

بسهولت مجبور به تسلیم شد . فتحعلیشاه با بیرحمی عجیبی او را کشت و او را لش را تصرف کرد . حتی زنان و کودکانش را به کنیزی و غلامی فروخت و از مصادره اموال بستگانش نیز فروگزاری نکرد .

او را تنها گذاشتند و به اردوی شاه پیوستند. ازینرو صادق خان چاره‌ای جز فرار نیافت. خان فراری به قرا داغ پناهنده شد و از آنجا برای بابا خان پیام فرستاد که اگر او را بجان امان دهد کمر بخدمتش بر خواهد بست. شاه قول داد که قصد جان وی نکند. ازینرو صادق خان به تهران رفت و خود را به شاه معرفی نمود. ولی فتحعلیشاه دستور بازداشت وی را صادر کرد و او را در اطاقی محبوس ساخت. بفرمان شاه جلو دروینچره‌های اطاق او را تیغه کردند تا او خود از گرسنگی بمیرد و شاه بقول خود وفا نموده باشد. من خود اطاقی را که خان بینوا در آن جانی سپرده است به چشم دیدم. همراهان من در این بازدید تعریف میکردند روزی که برای بردن جسد صادق خان دیوارها را شکافتند با تعجب فراوان مشاهده کردند که زندانی بینوا میچ دست چپ خود را از گرسنگی خورده است.

با اینحال هنوز رقیب سر سخت دیگری باقی بود. این شخص الله‌قلی خان مدعی سلطنت بود که در اصفهان او را بعنوان شاه می‌شناختند و فارس و ولایات مجاور در زیر سلطه وی بود.

اگر حادثه عجیبی که به معجزه شباهت داشت به دادشاه نمیرسید خطر مرگبار از جانب الله‌قلی خان به اضمحلال سلسله قاجار پایان می‌یافت. فرمانده سواران بابا خان مردی از طایفه افشار و بنام حسین خان بود. حسین خان که مردی شجاع و نیرومند و کاردان بود با بی‌باکی و از خود گذشتگی اعتماد زبردستان را بخود جلب کرده و نهال

دوستی در دل آنان کاشته بود

فتحعلیشاه از اینکه می دید مردم به قدرت حریف افزوده می شود غرق ماتم و اندوه می گشت . حسین خان وقتی وضع را بدین حال دید روزی بی خبر، به اتفاق سی تن از سواران بر گزیده خویش تهران را ترك گفت و راه اصفهان در پیش گرفت . به محض رسیدن به حومه پایتخت الله قلی خان ، چند روزی در گوشه ای کمین کرد تا شاید بتواند رقیب فتحعلیشاه را بهنگام شکار یا گردش در خارج شهر غافلگیر کند. اما تصادف روزگار یا بهتر بگوئیم حزم و احتیاط مانع خروج حریف از کاخ سلطنتی شد. حسین خان مدت هشت روز به انتظار نشست، اما چون از این رهگذر نومید شد . با خود اندیشید که مبدا شناخته شده و دستگیر شود ، ازینرو در صدد حمله به کاخ سلطنتی برآمد. مردان خود را بدور خویش جمع کرد و از آنها پرسید که آیا حاضرند به همراه او جان خود را به خطر اندازند؟ سواران پاسخ دادند که مرك را هزار بار به ترك وی ترجیح می دهند. آنگاه نقشه خود را بایاران در میان گذاشت و شب هنگام بسوی شهر حرکت کرد پس از ورود بشهر بتاخت از کوچه گذشته و یکسر به کاخ سلطنتی رفت. دم در کاخ سلطنتی به اتفاق بیست تن از همراهان از اسب پیاده شد و ده تن بقیه را به مراقبت اسبان گماشت آنگاه با عزم راسخ بدون اینکه اعتنائی به نگهبانان کند با اسکورت بیست نفری داخل کاخ شد. نگهبانان گمان بردند که او یکی از سرداران عالیرتبه است و باتفاق زیردستان بدیدار شاه میرود^۱ ازینرو

۱ - هنگامی که شاه در دیوان نشسته است شرفیابی بحضور وی بسیار سهل و ساده است . برای اینکار کافی است که انسان لباس فاخری دربر و عده ای اسکورت (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

به هیچوجه مانع راهش نشدند. حسین خان وارد (دیوان) شد و یکر است به سوی (الله قلی خان) رفت و در یک چشم به هم زدن خنجر خود را در قلب وی جای داد و برق آسا پیش از آنکه کسی ضارب را بشناسد از کاخ سلطنتی خارج شد و بروی اسب پرید و به تاخت به بیراهه زد. و بدین ترتیب از آسیب تعقیب کنندگان در امان ماند. چهار روز بعد به تهران رسید و بحضور شاه که کاملاً از وی بی خبر بود شتافت. فتحعلیشاه به محض اطلاع از اقدام بی باکانه وی او را در آغوش کشید و پاداش چنین خدمتی حکومت ایالت و دژ ایروان را که سالیانه قریب دویست و پنجاه هزار تومان (برابر پنج میلیون فرانک) عایدی دارد بوی سپرد. من خود این مرد عجیب را از نزدیک می شناسم، با اینکه هفتاد و سه سال دارد هنوز پشتکار و فعالیت خود را ازدست نداده است. شخصاً فرماندهی لشکریان را عهده دار است و چون جوانان سواری و تیراندازی می کنند. می گویند در زیر زمین های دژ خزانه بس گرانبھائی دارد. با درآمد سرشار خود بهیچوجه حساسی به شاه یا ولیعهد پس نمیدهد. ضمناً هر چند یکبار به ترکیه یا گرجستان یورش برده و با غنائم هنگفتی برمی گردد. معروف است که زیباترین زنان ایران در حرمسرای وی جمع اند. ولی او با آنچه در قوه دارد مانع افشاء رازهای خانوادگی خویش است، مثلاً به سال ۱۸۱۳ از نظر

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

بهمراه داشته باشد. فکھبانان کاخ همه بزرگان مملکت را نمی شناسند، از این رو گمان می برند تازه وارد یکی از رجال مهم است و بهیچوجه مزاحمش نمی شوند.

(یادداشت مولف)

رازداری مانع عروسی خواهر سی و چهار ساله اش شد.
 بامرك (الله قلی خان) شاه ایران بی رقیب ماند. و مردم در سراسر
 ایران به فرمان وی گردن گذاشتند. ایران یکبار دیگر وضع دوره
 آقا محمدخان را باز یافت. در اینجا باید منطقه طالش را مستثنی
 داشت زیرا حاکم طالش طوق حمایت روسیه را بر گردن افکند و
 دیری نگذشت که با عقد آخرین عهدنامه صلح این ولایت تماماً به روسیه
 واگذار گردید.

فتحعلیشاه برای حفظ نظم و آرامش در سراسر ایران مجبور
 به اتخاذ تصمیمات شدیدی گردید. در ولایاتی که مدتها در معرض هرج
 و مرج واقعی بود اعمال قدرت ضروری تر بنظر میرسید. ازینرو هر
 يك از فرزندان خود را بالقب (بیگلربیگی) و قدرت نامتها به یکی از
 این ولایات فرستاد. با این تدبیر در سراسر ایران به جز خراسان^۱
 که مردم آشوب طلب آن از مدتها پیش حتی بانثارمال و جان درصدد
 تحصیل استقلال بوده اند آرامش برقرار شد. از آن پس ایرانیان
 جملگی به قدرت کامله و مطلقه گردن نهادند.

چندی بعد، فتحعلیشاه برای اینکه توارث سلطنت را در خانواده
 خویش مسجل گرداند پسر دوم خود عباس میرزا را به جای فرزند
 ارشدش به ولیعهدی برگزید و او را به لقب (حضرت والا ولیعهد) مفتخر

۱ - فتحعلیشاه قسمت اعظم خراسان را در حال حاضر به تمکین واداشته است
 بی گفتگو دیری نخواهد گذشت که بقیه خراسان نیز بفرمان وی گردن گذارند. زیرا با
 متارکه جنگ و عقد پیمان صلح اخور، شاه ایران میتواند تمام نیروهای خود را برای
 سرکوبی یاغیان گسیل دارد. (با دداشت مواف)

ساخت . اما فرزند ارشدش محمدعلی میرزا حکمران ایالت کرمانشاه
با این امر شدیداً به مخالفت برخاست.

فتحعلیشاه با انتخاب عباس میرزا به جانشینی خود الحق حسن
تدبیر به خرج داده است . زیرا عباس میرزا نه تنها از فرزندان دیگر
شاه به مراتب مطلع تر و شایسته تر است بلکه با سنجایای انسانی خویش
مخصوصاً قدرت شناسائی روحیه دیگران و جلب محبت آنان يك سر و
گردن از برادران دیگر بلندتر است.

اگر بادر نظر گرفتن دلبستگی و حس حق شناسی صمیمانه
مولف نسبت به شاهزاده عباس میرزا و لطف و محبت های بیکران او در
باره اش بیم آن نمی رفت که نویسنده کتاب را به تملق گوئی و مدافعه
متهم سازند شاید به این آسانی از بحث در باره چنین موضوع حساسی
دل نمی کند . امروزه عباس میرزا بدون اغراق زیباترین و جسورترین
شاهزادگان آسیا و درانسانیت و رأفت در سراسر این قطعه زمین
بی نظیر است.

محمدعلی میرزا خبر انتصاب عباس میرزا برادر کوچکترش
را به ولیعهدی باخشم و کین تلقی کرد . زیرا ولیعهدی ایران را قانوناً
حق خود میدانست . محمدعلی میرزا مردی آتشین مزاج و فاقد اراده
کنترل اعصاب خویش بود ، ازینرو بیدرنگ راه تهران را در پیش
و پدر را از این تبعیض ناروا بیاد ملامت گرفت.

فتحعلیشاه به ناچار پاسخ داد که : « خود میدانم که با نقض
قانون در باره تعیین ولیعهد دشمنانی برای خود تهیه می کنم » . او
میدانست که از بزرگان مملکت کسانی که بدعت اخیر را با دعاوی

غرور آمیز خود متناقض می بینند به دشمنی برخوانند خاست . ضمناً از زمزمه‌هایی که با تجدید سازمان قشون و ایجاد ارتشی سبک ارتشهای اروپائی در گوشه و کنار بلند شده بود خبر داشت . زیرا عده‌ای از صاحبان قدرت نظامی ، با این اقدام ، نفوذ خود را از دست میدادند و زمام امور لشگریان بدست شاه می افتاد . فتحعلیشاه از بدخواهی بزرگان مملکت نسبت به عباس میرزا باخبر بود . زیرا ولیعهد ایران واحدهای ارتش را دائماً از شهری به شهر دیگر منتقل می کرد تا به این ترتیب از فساد و تباهی لشگریان در نتیجه اقامت ممتد در يك محل جلوگیری کند . از اینرو با ولیعهد با کمال مدارا رفتار می کرد . فتحعلیشاه هنگامی که دید متانت او هر دم مایه افزایش گستاخی پسرش می گردد ، اظهار داشت که اراده او بدین مهم تعلق گرفته و پسر ارشد ناچار از اطاعت امر پدر است . ضمناً خاطر نشان ساخت که مادر محمد علی میرزا کنیزی بیش نبوده ولی عباس میرزا از سوی مادر به خانواده قاجار میرسد . نظرای نیست که سلطنت در سلسله قاجار برقرار ماند و بطور موروثی به شاهزادگان ، که از بطن شاهزاده خانم‌های قاجاران منتقل گردد . در اینحال محمد علی میرزا که قبلاً موافقت برخی از بزرگان مملکت را جلب کرده بود با نخوت تمام گفت : «من شجاعت را از پدر به ارث برده‌ام نه از مادر . اگر احقاق حق نشود با همان شجاعت حقوق از دست رفته را تأمین خواهم نمود . قانون به نفع من حکم می کند . و هر کس نقض قانون کند با تخت و تاج خود بازی کرده است ، آنگاه دست به قبضه شمشیر برده و گفت :

«حال که شما نمی فهمید که چه می کنید ، حال که رفتار شما چون

پیر زنان مکارانه است شمشیر بین ما حکم شده و از حقوق من دفاع خواهد کرد!»

شاه که از چنین بیان گستاخانه‌ای بر سر خشم آمده بود فرمان داد که هماندم محمد علی میرزا را بازداشت کنند، ولی دیگر دیر شده بود زیرا شاهزاده به اتفاق دسته اسکورت برگزیده خویش شتابان راه کرمانشاه در پیش گرفته بود. به محض ورود به کرمانشاه، تصمیم پدر را به اطلاع همگان رسانده و شروع به تجهیز قوا نمود. لشگریان در اندک مدتی آماده کارزار شدند ولی بنا به ملاحظاتى که شاید نامناسب دیدن حمله بی پرده بر پدرویا احتمالاً ناراستی قوای جنگی وی برای نبرد با ارتش منظم دولت، به خصوص ترس از توپخانه ارتش دولتی که در عین ناراستی باز هم وحشت بار بود، بالاخره شاید هم با توجه به نقطه ضعف فتحعلیشاه یعنی پولدوستی وی و امکان جلب نظر وی با تقدیم پیشکش‌های قابل توجه، از حرکت بسوی تهران سرباز زدو ناگهان بدون اعلان جنگ به لشگریان (سلیمان پاشا) والی بغداد حمله ور شد. و با استفاده از غافلگیری او نیروهای وی را کاملاً در هم شکست و غرامت جنگی هفتگی بدست آورد. آنگاه همه پولهای را که از این راه عایدش شده بود برای فتحعلیشاه فرستاد فتحعلیشاه پول‌ها را قبول کرده و با آن کاخ و ده کوچکی بر کنار رودخانه کرج واقع در هفت فرسنگی تهران بنام (سلیمانیه) بنا نهاد. تاخاطره شکست و تادیقه غرامت سلیمان پاشا را زنده نگه‌دارد. اما با وجود قبول مبلغ هنگفت مزبور تغییری در تصمیم فتحعلیشاه در مورد تعیین ولیعهد رخ نداد و برای اینکه یکبار برای همیشه به امیدهای دیوانه وار محمد

علی میرزا در اینمورد پایان بخشد عباس میرزا رارسماً ولیعهد خویش اعلام کرد و به تمام پسران خود و بزرگان کشور فرمان داد که در غیاب وی احتراماتی را که شایسته او میدانند در حق ولیعهد مرعی دارند. همه گردن بفرمان شاه نهاده و ظاهراً احترام بیشتری نسبت به وی قائل شدند ولی باطناً بیشتر از پیش کینه ولیعهد را بدل گرفتند. هر يك از برادران چنان پنداری در سر می‌پروراندند که گویا پس از مرگ پدر دیگران را از دم تیغ آبدار گذرانده و خود بی‌رقیب بر تخت سلطنت تکیه خواهند زد. اگر چنین روزی فرارسد بی‌شک کشور ایران یکبار دیگر عرصه تاخت و تاز رقیبان و صحنه هولناکترین هرج و مرجها خواهد شد. زیرا بی‌گفتگو هر يك از شاهزادگان طرفدارانی پیدا کرده و بجان هم خواهند افتاد و کشت و کشتار تا موقعی که همه آنها جزیکی از بین بروند ادامه خواهد یافت.

فتحعلیشاه که روزی خوش‌قیافه‌ترین مرد کشور خود بود اینک پنجاه ساله و دارای قدی بلند است. ولی تندرستی وی در اثر شیوه زندگی خاص اوضربت هولناکی خورده است. در این سن و سال پشتش خمیده و اندامش بیش از حد عادی لاغر است. به سختی بر روی پا میایستد صدایش که سابقاً نیرومند و زنگ دار بود اینک گرفته و لرزان است. فتحعلیشاه در حرمسرای خود دارای هفتصد زن است و با همه آنها معاشرت دارد پیش از سیصد تن از این زنان. زنان رسمی وی بشمار می‌روند عده کثیری از آنها دختران جوانی هستند که بزرگان مملکت از سراسر کشور برایش می‌فرستند. شاه معمولاً يك بار با این دختران هم بستر شده و بعداً آنها را به افسران ارشد می‌بخشد. آنان از کسب این افتخار

نزد همگنان بر خود می بالند و به این مناسبت جشن و شادمانی مفصلی
براه می اندازند.

فتحعلیشاه سو گلی های بیشماری دارد. ولی با توجه بحال و افکار
کنونی وی پزشکان مخصوص توصیه کرده اند که بیش از سه روز یکبار
زنان را بحضور نپذیرد. فتحعلیشاه ضمناً از مدت ها پیش «مومیا» بکار
می برد «مومیا» ماده قیری مخصوصی است که از شکاف صخره ای در
حوالی نیزار فرو میچکد.^۱ این ماده داروی محرك و مقوی عجیبی
است.

محصول صخره مزبور برای مصرف شخص شاه اختصاص دارد
از این رو شکاف را بسته و نگهبانی آن را به مردان مطمئنی سپرده اند.
هنگام جمع کردن مومیا عده ای از مقامات دولتی حضور می یابند و
مومیا را درون جعبه های نقره ای ریخته و پس از مهر و موم کردن به -
حضور شاه می فرستند.

فتحعلیشاه گاهی مقدار ناچیزی از این ماده قیری را بکسانیکه
التفات خاصی نسبت بدانان دارد می بخشد.

شاه هرگز از حرمسرا که خواجه سرایان مردم در آن وسائل
ارضاء تمایلات و هوسهای او را فراهم می آورند دور نمی شود، فقط پسران
شاه هنگامی که احضار شوند حق ورود به حرمسرا دارند. زنان شاه
حق نشستن در حضور وی را ندارند. حتی بملکه نیز بندرت چنین اجازه ای
داده می شود فتحعلیشاه غذا را در حرمسرا صرف می کند. آشپزهای

۱ - این صخره در مشرق شیراز بین تپه قصر ابونصر و نیزار به (م دلك)

اوزنان مورد اعتمادی هستند. برای شستشو نیز از گرما به‌های اندرون استفاده می‌کنند.

هنگامی که شاه در گرما به است کنیزان زیبا در حضورش به رقص و آواز پرداخته و برخی از آنها بشرحی که در فصل پنجم گذشت تن او را مشتمال داده و کیسه می‌کشند.

هرچند تن از زنان شاه زیر نظر یکی از خواجه سراها و خود خواجه سراها زیر فرمان (خواجه باشی) هستند. خواجه سراها هر روز دستورات لازم برای تنظیم امور حرمرسا را از (خواجه باشی) دریافت میکنند. حفظ نظم و امنیت حرمرسا نیز با خواجه سراها است، زنان شاه احترام شایسته‌ای نسبت به (خواجه باشی) ابراز می‌کنند تا آنها را بحضور شاه بیشتر و بهتر معرفی کند.

اگر دختر تازه واردی در حرمرسا نباشد خواجه سرا به‌میل خود یکی از زنان را برای هم‌خوابگی شاه برمی‌گزیند از اینجا چنین برمی‌آید که زنانی که وسیله خواجه سرا بخوابگاه شاه راه می‌یابند نسبت بوی حق شناس می‌شوند و او را در مراحم شاه نسبت بخود شریک می‌دانند اما اگر از دست وی ناراضی شوند شروع به زمینه چینی هولناکی کرده و سرانجام او را نابود می‌سازند. دلیل امر روشن است زیرا به محض اینکه شاه یکی از (خواجه باشی) هارا مورد بی‌مهری قرار دهد برای جلوگیری از برملا شدن اصرار حرمرسا فرمان قتل ویرا صادر می‌کنند.

بهنگام عزیمت من از ایران شاه دارای شصت و چهار پسر بود. و بنا به اطلاعاتی که افراد و وثق بدست آوردم تعداد دختران او نیز به

يكصد و بیست و پنج نفر می‌رسد. ضمناً بسیاری از زنان وی نیز باردار بودند. من راه دیگری برای تحقیق در این مورد نداشتم زیرا ایرانیان هرگز از زنان و دختران خود سخن بمیان نمی‌آورند. در این کشور بدترین تعارفات آنست که انسان از حال و احوال زنان و دختران کسی جو یا شود. ایرانیان داشتن دختران را برای خود ننگ میدانند وقتی که زن بارداری فارغ می‌شود اگر نوزاد پسر باشد پدر بر خود می‌بالد ولی اگر دختر باشد غرق غم و اندوه می‌شود.

هنگامی که دختری بدنیا آید کمتر درباره تولدش صحبت می‌کنند. اما اگر پسری بدنیا آید عده‌ای شتابان خود را پدر نوزاد رسانیده و کلاه از سر وی می‌ربایند و می‌گویند: «سرتان سلامت، خدا پسری بشما داد» در این حال لباس تن پدر به کسی که مژده آورده است تعلق می‌گیرد و رسم بر آنست که این لباس‌ها را در برابر پرداخت مبلغ قابل توجهی باز خرید کنند.

پسران پادشاه ایران، بجز چهار یا پنج تن از آنها اختلاف سن بسیار ناچیزی با هم دارند. من خود در بازدید اعلیحضرت از آذربایجان در ماه اوت سال ۱۸۲۳ سی و شش تن از آنها را سوار اسب بدنبال شاه دیدم. این گروه شاهزادگان خوش لباس و خوش سیما با وجود تفاوت قیافه‌ها هر يك شباهتی پدر خود داشتند.

در اینجا برای نشان دادن درجه بغض و عداوت برادران بید دیگر مخصوصاً نسبت به ولیعهد ناگزیر بذکر مثالی می‌پردازم:

در اوائل ماه ژوئیه سال ۱۸۱۳ من باده اسکادران سوار نیزه دار و چهار گردان پیاده و نیم آتشبار توپخانه‌ای که با اسب حمل می‌شد

در ارومیه اردو زده بودم. در اینحال فرمانی از ولیعهد رسید که دراول ماه اوت بسوی تبریز حرکت کنم تا بتوانم روز هشتم یا نهم اوت به دشت اوجان برسم. ضمناً بمن توصیه شده بود که وضع این هنگ‌ها را که نخبه ارتش ایران بود چنان مرتب کنم که نتوان ایرادی بدان گرفت روز هشتم به اردوگاه اوجان رسیدم. ولیعهد در میان سی تن از برادران که در آذربایجان به استقبال شاه آمده بودند با بی‌صبری تمام چون عاشق دل‌خسته‌ای که به انتظار معشوق نشیند منتظر رسیدن سواره نظام منظم و توپخانه مدرن خود بود و با دوربین خویش تنگه‌ای را که قرار بود من به اتفاق لشکریان از آن فرا رسم تحت نظر گرفته بود.

بمحض رسیدن به اوجان سواره به پیش ولیعهد شتافتم تا محلی را که باید سربازانم اشغال کنند بپرسم. شاهزاده بمحض تشخیص پرسفیدی که بر کلاه من بود چنان شادی و شگفت زدگی از خود نشان داد که برادران به تعجب افتادند. با سب عربی اصیلی که ولیعهد بمن بخشیده بود بزودی خود را بکاخ قرارگاه ایشان رساندم عباس میرزا دم‌پنجره کاخ ایستاده بود از آنجا مرا بنام خواند و اشاره کرد تا از پله‌ها بالا روم. بمحض اینکه وارد اطاق شدم بعاتد معمول بمن رخصت داد تا در کنار وی به نشینم. اما من چون دیدم که برادرانش همه سرپا ایستاده اند گفتم که من جسارت نشستن در حضور شاهزادگانی که سرپا ایستاده اند ندارم. ولیعهد بشنیدن تذکر من به برادران رخصت نشستن داد. آنگاه بدون اینکه توجهی به شگفت زدگی برادران کند. درباره لشکریان سؤال پیچم کرد. من به ولیعهد اطمینان دادم که

درجه پیشرفت لشگریان پس از بازدید مایه رضایت خاطر ایشان خواهد بود، یکی از برادران عباس میرزا که از عطف و خیر اندیشی وی درباره من دچار حیرت شده بود به لحن بسیار خشک و بزبان عربی از ولیعهد پرسید که دلیل بی اعتنائی و نامهربانی وی در این سه روز به برادران چه بوده است؟ آنگاه اشاره بمن کرد و گفت: علت خوشروئی شما با این مرد چیست؟

ولیعهد خندید و بهمان زبان پاسخ گفت که دلیلش واضح است. زیرا در سراسر ایران دشمنانی بدتر از برادران خود سراغ ندارد ولی مطمئن است که این مرد یکی از بهترین دوستان اوست. وقتی ولیعهد پی برد که من نیز می خواهم از سخنانی که بین او و برادران رد و بدل شده است باخبر شوم جریان را بترکی برایم تعریف کرد. من خجل شدم و گفتم که اگر حقیقت را بخواهی در باره برادران با بی عدالتی قضاوت می فرماید من حاضر جان خود را وثیقه دوستی آنان قرار دهم. ولیعهد گفت: «آنها خود گفته شما را پیش از همه تکذیب خواهند کرد. زیرا بمحض اینکه قدم به دشت میانه بگذاریم به چشم خواهید دید که رفتارشان با من کاملاً برخلاف نظر شما خواهد بود.»^۱

برای اینکه خود را از معرض خشم و کین برادران ولیعهد که در همین حال حسن نظری نسبت بمن نداشتند رها سازم، بر آن شدم که بیهوده بودن هر مقاومت و اقدامی را در برابر ولیعهد ثابت کنم، ازین رو به عباس میرزا گفتم. گذشته از مهر برادری، برادران ارجمند شاهزاده

۱ - در اینجا اشاره عباس میرزا به ماجرای نزاع مدعیان تاج و تخت در میان

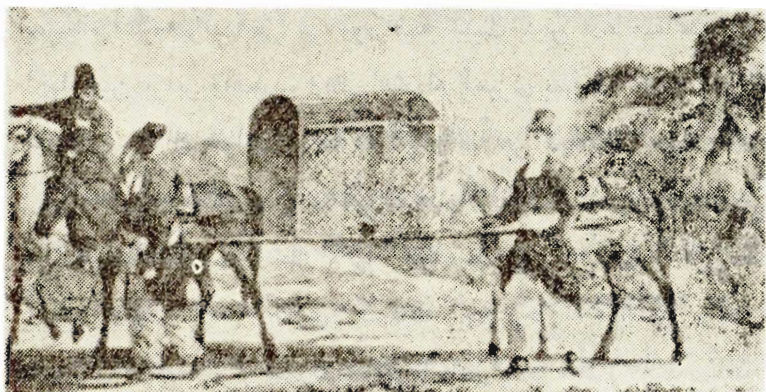
پس از مرگ یکی از سلاطین بود.

ولیعهد با بصیرتی که دارند بخوبی می دانند که بفرض آنکه همگی یکدل و یک زبان شوند نه تنها نمی توانند در برابر ارتش منظم و فدائی تحت فرمان وی مقاومت ورزند بلکه این ارتش قادر است ارتش نامنظمی را که تعداد نفراتش ده برابر بیشتر باشد درهم شکند. امیدوارم درمانورهائی که در پیشگاه اعلیحضرت اجرا می شود همه نسبت بدین ادعا متقاعد شوند . آنها چین برابر وافکنده و نظر استفهام آمیزی بمن دوختند . درنگاه شان این سؤال خوانده می شد که آیا واقعاً هر آنچه گفتم حقیقت دارد؟ زیرا بخوبی میدانستند که در صورت عدم موفقیت دست کم سرنوشت عموی شان کوچک خان در انتظار آنها خواهد بود . ایمان به این مطلب آنها را وادار می سازد کاری کنند که چنین حادثه غم انگیز واجتناب ناپذیری هرچه دیرتر صورت تحقق یابد در اینجا لفظ (اجتناب ناپذیر) را بکار بردم ، زیرا با وجود مهربانی و رأفت ولیعهد بعید نیست که پس از مرگ پدر ، برای خاموش کردن آتش نفاق و هرج و مرج بچنین اقدامی دست زدند .

در این حال واحدهای زیر فرمان من وارد دشت شدند ، از ولیعهد محل استقرار آنها را جويا شدم و بلافاصله برای مراقبت در سرو وضع اسکادرانها عزیمت کردم تا در پیشگاه ولیعهد که مایل بود در حضور برادران از نیروها سان به بیند به اجرای مانور پردازم .

این کارطولی نکشید و در یک چشم بهم زدن از میان افراد ارتش نا منظم گذشتم . وصف شکفت زدگی افراد این ارتش شصت هزار نفری که برای نخستین بار سواره نظامی با اسب وزین ویراق و لباس منظم میدید بسیار مشکل است . سواران منظم و سکوت و نظم کامل آنها هم چنین

شیپور زنان و افسرانی که لباس برازنده‌ای بر تن داشتند مایه اعجاب حاضرین گردید. آنها ازدیدن منظره بیرقهای نیزمداران که با وزش باد در احتراز بود غرق شگفتی شدند و گمان می‌بردند که بیرقهای مزبور هر يك پرچم یکی از هنگها است. اما حیرت و شگفت زدی آنها هنگامی



زن شاه هنگام سفر با تخت روان.

که فرمان حرکت چهار نعل داده شد بمراتب فزونتر گشت، توپخانه سبك بهمان سرعت بدنبال سواران حرکت می‌کرد، حتی پیش از آنکه جناح چپ بخط مستقیم رسد، این توپخانه بسرعت یکبار شليك کرد. آنها بهر يك از این مناظر چون امر معجزه آسائی می‌نگریستند.

عباس میرزا برای اینکه برادران را به تعجب بیشتری وادارد از آنها خواست که سمتی را که دشمن فرضی از آن حمله ورمی شود تعیین کنند تا سرعت مانور و تغییر جبهه ارتش منظم را بدانان نشان دهد. با اینکه در آنروز اسبان ما خسته بودند، با اینحال قیافه برادران ولیعهد ازدیدن وضع نیروی منظم وی نشان می‌داد که آنها پیدایش این

ارتش را در برابر ادعاها و بلند پروازیهای خود به فال بدمی گیرند . حتی به هنگامی که از روی رعایت نزاكت، لشکریان و لיעهد را می-ستودند ، خشم و ناراحتی از وجناتشان آشکار بود . مانورهای بزرگ بعدی که چند روز بعد اجرا شد ، هم چنین نمایش جنگی کوچکی که پس از آن با شرکت تمام صنوف ارتش بر گزار گردید ترس و وحشت آنانرا دوچندان ساخت . برای آنها دیگر مسلم شد که نیروی متحد-شان نیز یارای مقابله با ارتش منظم و با انضباط عباس میرزا را که هر روز از نظر ساز و برك و تاكتيك جنگی به ترقیات بیشتری نائل می-شود نخواهند داشت.

پسران شاه تاسن دوازده سیزده سالگی در حر مسرا بسر می برند . آنگاه فرمان حکومت یکی از شهرها یا ایالات بنام آنها صادر میشود و منطقه مزبور به تیول بدانها داده می-شود . تنها یکی از پسران فتحعلیشاه به نام میرزا محمود پس از رسیدن به سن بلوغ به حکومت منصوب نگردید ، زیرا با اجازه شاه از طرف میرزا شفیع (صدر حرم) که ثروتمندترین مرد ایران است به فرزندی پذیرفته شد . شاه که از مدتها پیش چشم طمع به مال وی دوخته بود و آرزوی تصاحب ثروت پنج میلیون تومانی وی را داشت نمیدانست بچه نیرنگی به خاندان وی راه یابد . ازینرو به این عمل خلاف قانون تن در داد ، و ضمناً فریاد اعتراض بزرگان خانواده پیر مرد دولتمند را که منتظر بردن سهم هنگفتی از ماترك وی بودند در آورد .

پسران شاه در عنقوان جوانی ازدواج می کنند . گاهی پیش از انجام مراسم عروسی کنیز کانی بدانان می بخشند . آنها تاهنگامی که

از طرف شاه نامزدی برای شان تعیین نشده است با کنیزکان زندگی می کنند .

شاه معمولاً دختران خود را به عقد ازدواج بزرگان درباری درمی آورد . کسی طلب کسب این افتخار نیست . زیرا نه تنها دختران شاه جهیزیه ای به همراه نمی آورند ، بلکه داماد شاه مجبور است خانه وزندگی بسیار مرتبی نیز برای آنان تهیه کند .

دامادهای شاه معمولاً مردان بدبختی هستند ، زیرا چون غلامان زرخرید در برابر همسران خود مجبور به ادای احترامند . حتی پیش از کسب اجازه در حضور دختران شاه حق نشستن ندارند . دامادهای شاه حق گرفتن زنان دیگر یا حتی کنیزکان را ندارند و اگر از اوامر همسر خویش سرپیچی کنند چون بیگانگان مجازاتهای سخت می بینند . شاه در باره زنان خود مرد بسیار حسودی است . تعصب او در این باره به حدی است که برای کوچکترین تخلفات در مورد نظم و امنیت حرم سرا شدیدترین کیفرها را قائل است . زنان شاه غالباً شب هنگام به گردش می روند . اگر تصادفاً سیاحت آنها به روز افتاد ، از تیغ آفتاب خواجه سرایان آنها را احاطه کرده و مراقب چادر و روبنده شان هستند . ضمناً سواران گارد از جلو و عقب و جناحین به فاصله دو یست قدم روان می شوند . وظیفه سواران مزبور دور کردن کسانی است که بر سر راه پیدا می شوند . رهگذران مجبوراند به محض برخورد با حرم شاهی روی خود به سوی دیگر بر گردانند و گر نه بلافاصله بدست زیردستان خواجه باشی قطعه قطعه خواهند شد .

شاه به هنگام سفر در داخله کشور قریب صدتن از زنان خود را

در سه دسته به همراه میبرد.

معمولا پیش از عزیمت منازللی که در آن باید اطراق نمود از طرف شاه معین می شود. ضمنا خیمه و خرگاه سلطنتی در سه اراده نقل می شود. دو اراده از آنها همواره در حال حرکت و سومی در محل اطراق مستقر است. اما زنان شاه به تعداد مساوی به اراده های سه گانه مزبور وابسته اند. معمولا اراده ها شب هنگام به حرکت ادامه می دهند تا زودتر در محل اطراق بعدی خیمه و خرگاه برپا کنند. زنان نیز کمی پس از اراده ها به همراه فراشان یعنی خدمتکارانی که وظیفه برافراشتن خیمه دارند حرکت می کنند از اینرو وقتی به منزل رسیدند چادرها برپا و آماده پذیرائی از آنهاست. زنان شاه معمولا هموار اسب مسافرت می کنند. ولی اگر از سواری ناراحت شدند مجازاند از وسیله نقلیه ای بنام (تخت روان) استفاده کنند. آنها در سر راه لباسهای عادی خویش را با چند شال بلند کشمیری سرخ رنگ می پوشانند، بجای روبند نیز از شال دیگری که تمام صورت را بجز چشمها می پوشاند استفاده می کنند. در این صورت روبند زنان شاه شبیه روبند زنان ترك است. زنان شاه پاپوش های پهنی از ماهوت زرین به پا می کنند. هریك از آنها خواهی را که افسار اسب وی را در دست می گیرد به همراه دارند. شاه ایران با وجود تعصب شدید، دو سه تن از یاران صمیمی را در حرم سرا به حضور می پذیرد. یکی از اینان بنام اسمعیل خان فرمانده گارد شاهی است که به لقب اسمعیل قزل^۱ ملقب است. این مرد روزی

۱ - قزل یعنی زرین. و این بدان مناسبت است که روزی فتحعلی شاه خلعت

فاخری از ماهوت زرین بالقب (قزل) بوی بخشید. (یادداشت مواف)

در این زمینه از آزمایش بسیار شگفت آوری روسفید بیرون آمد. شاه متعصب برای اینکه به میزان درستی و درستکاری اسمعیل - خان پی برد روزی پیغام داد که نامبرده ساعت يك بعد از ظهر در حرم سرا به حضور شاه بیاید. اسمعیل خان سر ساعات مقرر به حرم سرا رفت ولی جز از زنان شاه کسی را ندید و از زبان آنها شنید که شاه در خواب است و باید تا هنگام بیدار شدن وی منتظر ماند. اسمعیل قصد مراجعت کرد ولی زنان دور و بر او را گرفتند و شروع به غمازی و عشوہ گری کردند، حتی برخی از آنان تظاهر به عشق ورزی کرده و پیشنهادات سهل و مثبتی بوی دادند. کار بجائی رسید که سرانجام بر آن شدند تا بر گردنش آویزند. می گویند اسمعیل خان پس از اخطار ملامت آمیز و تذکر اینکه رفتار آنها بکلی دور از نزاکت است، آنها را تهدید کرد که اگر دست از سرش برندارند همه قضایا را برای شاه گزارش خواهد نمود. سرانجام چون تهدیدهای خود را بی ثمر دیده است به قبضه شمشیر برد و سو گند خورد که هر يك از زنان دست از پا خطا کند گردنش را خواهد زد.

اما فتحعلیشاه که در پشت پرده ناظر این صحنه بود و صحنه سازی زنان شاه نیز بدستور خود او انجام گرفته بود، در این حال شاه از نهانگاه خارج شد و اسمعیل عزیز خود را در آغوش گرفت و دوازه تن از زنانی را که مأمور صحنه سازی بودند پیاس و فاداریش بوی بخشید به احتمال زیاد این داستان واقعیت دارد. من بعدها با اسمعیل خان آشنا شدم^۱، مرد باهوش و محیلی بود. بی شك از اوضاع و احوال

یقین کرده است که صحنه مزبور بفرمان شاه ساخته شده است و ازینرو نقش خود را بخوبی ایفا نموده است. شاه بهنگام سفر، درباریان و وزراء، قریب بیست هزار تن از سواران خویش را به همراه میبرد. فاصله منازل از دوونیم تاسه فرسنگ بیشتر نیست. بسیار بندرت ممکن است که شاه در یکی از دهات بین راه توقف کند بلکه خیمه و خرگاه خود را همراه به خانه های دهاتی ترجیح میدهد. از این گذشته فصلی که شاه برای سفر انتخاب می کند معمولاً در اواسط بهار و مصادف با ایامی است که علف های بلند همه جا را فرا می گیرد و بسر بردن در زیر چادر از استراحت در هر اطاقی بهتر است. سفر شاه معمولاً تا اواخر پائیز طول می کشد.

شب و روز چهار هزار تن نگهبان در چهار سمت پوش سلطنتی کشیک می دهند و (میرزائی) نیز در هریک از این چهار دسته نگهبان بخدمت مشغول است. کار میرزا جز حضور و غیاب افراد گارد بهنگام شب نیست. بدین معنی که او یکایک اسم سربازان را می خواند و آنها در پاسخ صدای بلند کلمه (حاضر) را بر زبان می رانند. وقتی اسامی کلیه افراد گارد خوانده شد، این کار از سر گرفته می شود.

بخل و خست فتحعلیشاه نامنتها است گویی لذتی جز روی هم انباشتن خزائن ندارد. او همه ساله قریب ده تا دوازده میلیون فرانک جواهر گران بها میخرد و آنها را در صندوقها رویهم میزیزد. ضمناً تلای بیحسابی نیز جمع آوری می کند. از این روشکی نیست که بزودی زود کشور خویش را دچار ورشکستگی خواهد کرد.

در هیچ کشوری تقدیم هدایا به مانند ایران رواج ندارد. هر کس

ناچار است که چیزی به کسی تقدیم کند. حتی خود شاه نیز هر چند یکبار ملزم به رعایت سنن جاری است. ولی مرحمتی شاه بحدی ناچیز و کم ارزش است که در تهران جنبه ضرب المثل یافته و اگر بخواهند ناقابل بودن چیزی را نشان دهند آن را به نام (پیشکش شاهی) می نامند.

تقدیم پول به بزرگان در کشور ایران امر بسیار عادی و پیش پا افتاده ای است. شخص شاه از این رسم استفاده می کند و بدون این که دیناری از جیب خود خرج کند به درباریان بذل و بخشش می کند.

معمولاً باید در برابر دریافت هدیه ای متقابلاً هدیه ای داد. اما باید این هدایا متناسب باشئون طرف باشد ازینرو هر وقت شاه در صدد تشویق کسی باشد قبای ناقابل و یا شال نامرغوب و یا چیز بسیار کم ارزشی که بهیچوجه شایسته حکام یا خانها نیست بدانان می بخشد اما حکام و خوانین برای اینکه اهمیت مرحمتی شاه را برخ سایرین بکشند معمولاً انعام چربی به حاملین خلعت می دهند و خرج راه شایسته ای بدانان می پردازند. فی المثل اگر شاه یکی از بزرگان دربار را باقبائی به ارزش ده تومان به شیراز فرستد این شخص لا اقل سیصد تا چهار صد تومان از حا کم شیراز انعام میگیرد. اما حا کم نیز بنوبه خود در شکستگی خویش را به امساک در چنین مواردی ترجیح می دهد.

حقارت هدیه غالباً بنفع کسی که مأمور رساندن آنست تمام میشود. نظر به اینکه افزایش حیثیت گیرنده خلعت شاهانه با ارزش خلعت مزبور متناسب است، ازینرو حا کم یا خان که میداند قبای کم

ارزشی دریافت خواهد داشت خود قبای گرانبهای مزین به درومر و ارید تهیه می کنند و آن را به حامل خلعت می دهد تا ظاهر کارها را سرو صورتی دهد. چون دو طرف معامله در حفظ اسرار نفع مشترک دارند بندرت ممکن است که راز این نیرنگ ها فاش شود.

اما حکام و خوانین با جا زدن لباسی که خود تهیه کرده اند بجای خلعت شاهانه، اعتبار و شأن خود را نزد شاه در نظر مردم چندین برابر بالاتر نشان می دهند و از این راه سوء استفاده عجیبی می کنند. یعنی بلافاصله باین عنوان که شاه خراج بیشتری خواسته است همه نوع تحمیلات بمردم روا میدارند. شاه بندرت از اجحاف حکام با خبر است بفرض اینکه از این امر مطلع گردد کاری جز این نمیکند که هر آنچه را که اخاذی کرده اند از آنها مصادره کند: ارسال خلعت برای حکام ولایات در معنی مقدمه مطالبه پول یا افزایش مالیات ها است.

با توجه به حادثه زیر درجه بخل و خست فتحعلیشاه روشن می شود:

هنگامیکه (سرجی. ۱) آخرین سفیر انگلستان به ایران آمد، هدایائی و از آن جمله کالسکه بسیار زیبائی برای تقدیم بحضور شاه به همراه آورده بود. قرار بر این بوده که در ایران چهار اسب از نژاد عالی نیز برای بستن بکالسکه ها خریداری کنند و به شاه تقدیم دارد. سفیر انگلیس این مطلب را بعرض شاه میرساند. فتحعلیشاه از مبلغی که برای خرید اسبان تخصیص داده شده است جو یامی شود. سفیر انگلیس پاسخ میگوید که ششصد تومان برای این کار منظور شده است. شاه

می گوید: «بسیار خوب! ششصد تومان را بمن بده تا ترا از خرید اسب معاف دارم» (سرجی ۱۰) که نخست تصور می کرد شاه بطنز و شوخی چنین سخن می گوید سرانجام پیشنهاد وی را می پذیرد و علیحضرت شاه ایران نیز پول را گرفته و پس از چندی کالسکه بی اسب را به ولیعهد خویش می بخشد.

شاه ایران هر بار که بشکار گاه می رود تعداد زیادی صید می کند^۱ و از گوشت شکار مزبور بهر يك از نوکران و درباریان سهمی می فرستد.

نوکران و درباریان نیز مجبورند انعامی به حاملین هدیه شاه بپردازند.

فتحعلیشاه سواره بشکار می رود. اسب تر کمنی را به اسبان عربی ترجیح میدهد زیرا اسبان عربی ریزتر و سرکش ترند. از اینجا چنین بر می آید که شاه ایران سوار کارماهری نیست. غالباً رنگهای روشن اسبان و از آنجمله قزل و نیله و سمنند و کمرنگ را بهر رنگهای تیره ترجیح میدهد اسبان شاه را ازدور می توان شناخت، زیرا پائین تنه و قسمتی از پهلوی و شکم و شانها و ران آنها با حنا برنگ حنائی در می آورند.

۱ - بندرت کشوری از حیث فراوانی شکاربهای ایران می رسد، در دشت مغان گاهی به گله های ده یا نوزده هزار راسی شکار بر می خورند. فرمانروایان ایران غالباً به کشتن تعداد زیادی شکار در هر بار افتخار می کردند. هنوز در حوالی خوی دو برج از کله بز کوهی برجاست. این حیوانات شبیه قوچهای آفریقائی و تن شان پوشیده از پشم است ولی بسیار بزرگتر و فرزتر اند میگویند که مصالح دو برج مزبور محصول هشت ساعت شکار کریم خان زند بوده است.

ضمناً خط فاصل قسمتهای رنگ شده با رنگ طبیعی بدن اسبان را کنگره کنگره می کنند . ازینرو اسبان مزبور درعین قدرت و زیبائی بصورت بسیار مضحکی درمی آیند .

شاه ایران که زیبا ترین مرد کشور خویش است علاقه و افری به خود آرائی دارد . ریش بلند و سیاه شاه بارها خون شاعران را بجوش آورده است این ریش به هنگام جلوس بر تخت سلطنت تا روی رانهای او فرو میافتد . شاه مراقبت و توجه خاصی بنگهداری ریش و نظافت خود دارد .

برای اینکه اندامش باریکتر جلوه کند کمر بند محکمی دور کمر می بندد در بکار بردن عطر و جواهرات و مروارید اصرار غریبی دارد . لباس فاخر و گرانبهای او که در روزهای رسمی بر تن میکند با سنگهای گرانبهای تزئین شده است و تخمین ارزش آن کار آسانی نیست زیرا در سراسر این لباس جائی خالی از درو گوهر که بتوان سنجاقی در آن فرو برد نمیتوان یافت . تاج و حقه و شمشیر و خنجر و قلیان شاه جمله جواهر نشان و در زیبائی بی نظیر است . ناز بالشی که فتحعلیشاه بدان تکیه میزند گوئی پارچه ای ایست که از مروارید غلطان بافته اند رومیزی های او از شالهای دست باف گرانبهای کشمیر است که با رشته زرین حاشیه دوزی و با مروارید و فیروزه تزئین شده است .

در نخستین ملاقات همسر (س.ج.ا) سفیر انگلیس با زن ارشد فتحعلیشاه ملکه ایران بحدی زرو زیور بخود آویخته بود که بهنگام ورود همسر سفیر فقط بکمک ندیمه هائی که زیر بغلش را گرفتند توانست از جای برخیزد و از مهمان خود پذیرائی کند .

فتحعلیشاه علاقه غریبی به طمطراق و تشریفات دارد . انضباط سختی برای رعایت تشریفات در دربار وی جاری است . در عین اینکه نظر لطف خاصی به عباس میرزا ولیعهد دارد ظاهراً از دیدن پسران دیگر نیز بخود می بالد . بهنگامیکه فرزندان شاه دور وی جمع میشوند معمولاً فتحعلیشاه لب به تحسین عباس میرزا میگوید و به این ترتیب بیش از پیش بر آتش نفرت برادران نسبت به ولیعهد دامن می زند . من يك بار شاهد شرفیابی سی تن از پسران فتحعلیشاه بودم : شاه بدون توجه به این مطلب که آرایش و پیرایش شاهزادگان تقلید ناقصی از آرایش و پیرایش خود اوست رو بد آنها کرده و گفت : « از این همه خود آرائی شرم ندارید ؟ به برادر خود عباس بنگرید : لباس هیچ يك از غلامان من بدتر از لباس او نیست .

شما مردم برای گرفتن جواهرات و لباسهای فاخر ناراحت نمیکنید ، در صورتیکه طفلك عباس ، هر گز چیزی برای شخص خود نمی خواهد . تنها چیزی که به اصرار از من مطالبه میکند ارسال تفنگ و توپ و باروت و سرب است ، »

بی گفتگو ولیعهد ایران که لباس بسیار ساده ای می پوشد بعلت خست پدر غالباً برای دریافت جیره و مواجب سربازان خود متوسل به التماس یا بکار بردن خدعه می شود . من میدانم که مالدوستی پدر برای پسر جوان مرد و دست و دل بازی مثل عباس میرزا تا چه حد جان فرساست .

چندی پیش از سفر شاه به آذربایجان ، ولیعهد خدعه ای بکار بست البته اگر لطف و مرحمت خاص شاه نسبت بوی نبود این نیرنگ برایم بسیار

کران تمام می شد.

فتحعلیشاه، کمک‌های مالی انگلستان را تماماً در اختیار عباس میرزا گذاشته بود تا مخارج زیرفرمان او را برای مقابله با روسها تأمین کند. ولی انگلیسها که پای بند ارزش واقعی نقود نبودند تفنگ و توپ و گلوله و خمپاره انداز و فانسقه و سنگ چخماق و ماهوت و غیره را به بهای بسیار گزافی بپای ایران حساب می کردند، بعبارت دیگر دویست هزار لیره استرلینگ کمک مالی خود را به تحویل مقدار ناچیزی از اسلحه و مهمات مزبور محدود ساختند. به این ترتیب تقریباً وجه نقدی که بتوان با آن جیره و مواجب نیروهای نظامی را پرداخت برای ولیعهد باقی نماند. تازه نحوه مصرف این باقیمانده ناچیز نیز بسته به نظر سفیر انگلستان بود.

سفیر انگلیس به افسران و درجه داران و سر بازان انگلیسی که بعنوان مستشار ارتش ایران درین کشور بسر می بردند بمیل خود علاوه بر حقوقی که از کمپانی هند شرقی دریافت می داشتند از محل کمک مالی به ایران پاداش می داد، از این راه يك استوار ساده ارتش انگلیس ماهانه قریب شصت تومان پاداش دریافت می داشت.

هر روز بر تعداد لشگریان ولیعهد افزوده می شد. دیگر محلی برای پرداخت باقی نماند. جیره و حقوق لشگریان دو ماه عقب افتاد. از این رو عباس میرزا چاره‌ای جز این ندید که به نیرنگ متوسل شود.

بر آن شد که نامه‌ای بپدر نوشته و او را از (خطر تهاجم آتی روسها (به شهر تبریز) مستحضر دارد. او می دانست فتحعلیشاه از

سقوط تبریز بدست روسها به شدت بیم ناک است.

ازینرو پیشنهاد ساختن قلعه مستحکمی کرد که در صورت لزوم موسسات مهم دولتی و اشیاء گرانبها و عده زیادی از ساکنین شهر را بتوان در آن جای داد. البته این افسانه چندان هم بی پایه نبود، وقوع آن بطوریکه بعداً خواهم گفت محتمل می نمود.

عباس میرزا برای اینکه به نیرنگ خود رنگ وروئی بخشد و تن ازا انگلیسها را که نام (افسران مهندس) بروی خود گذاشته بودند دعوت کرد تا روز بعد برای انتخاب محل مناسبی جهت ساختن دژ به اتفاق وی به اطراف شهر حرکت کنند. فردای آنروز (افسران) انگلیسی به اتفاق ولیعهد و اینجانب براه افتادیم . آنها دور شهر را گشته و مدعی شدند که محل مناسبی برای ایجاد دژ در اطراف شهر نیست. البته واقعیت جز این بود و چنین نظریه ای فقط به تلقین مجرمانه سفیر انگلیس داده شده بود.

ولیعهد از آنها تشکر کرد و دیگر چیزی نگفت تا بعداً بتواند ازدادن جزئیات طرح خود برای ساختن دژ بدانها شانه خالی کند. فقط افزود که چون ایجاد دژ ضروری است، ازینرو یکبار دیگر شخصاً برای پیدا کردن جای مناسبی دور شهر خواهد گشت.

این بازی خاتمه یافت ، من به اتفاق ولیعهد به منزل باز گشتیم. عباس میرزا یقین داشت که گزارش این امر بزودی حتی پیش از آنکه وزیران شاه خبردار شوند به تهران خواهد رسید . ازینرو بمن دستور داد تا نقشه دژی به شکل شش ضلعی با دیوارها و پلکان مخفی و جزئیات

دیگر که هزینه ساختمان آن بسیار گزاف می شد ترسیم کنم. این نقشه را به همراه گزارشی از مولف که لزوم ساختمان فوری قلعه ای را در تبریز متذکر شده بود به تهران فرستاد.

صدر اعظم که به ولیعهد بسیار علاقمند بود، به شدت از پیشنهادوی پشتیبانی کرد. و شاه بیدرنگ مبلغ شصت هزار تومان به همراه فرمانی دائر به شروع فوری ساختمان قلعه به تبریز فرستاد.

معلوم است که ولیعهد حتی کلنگی نیز بر زمین نزد لشگریان را از جریان امر با خبر ساخت و مجیره و موجب عقب افتاده آنها را پرداخت و نواقص کارشان را برطرف نمود.

تا هنگامیکه شاه در تهران بود کارها بروفق مراد میرفت ولی ناگهان فتحعلیشاه قصد عزیمت به آذربایجان کرد. ولیعهد از این خبر مضطرب شد، نمیدانست که در این زمینه جواب شاه را چگونه باید داد. باصلاح دید من قرار بر این شد که ولیعهد اظهار کند که بهنگام شروع به کار چون مجیره و موجب لشگریان دوماه عقب افتاده بود بناچار مبلغ رسیده از تهران را صرف اینکار نموده و منتظر فرصتی است تا وضع مالی وی اجازه شروع ساختمان دژ را بدهد. فتحعلیشاه به محض رسیدن به او جان پیش از هر چیز از پیشرفت کار ساختمان دژ جویا شد. ولیعهد بنا باصلاح دید من، بدون ترس و لرز اظهار داشت که مبلغ ارسالی را صرف مجیره و موجب عقب افتاده افراد ارتش کرده است. شگفت اینجاست که شاه از شنیدن این سخن بخنده افتاد و گفت که از ولیعهد بسیار راضی است، زیرا برای نفع شخصی خویش متوسل به خدعه نشده است. با اینحال شاه که گمان می کرد من از کم و کیف

این خدعه بی خبرم، ضمناً در نظر داشت که نسبت به من ابراز تفقد فرماید، دستور احضارم داد:

من شرفیاب شدم ولی چون از جریان مذاکرات شاه و ولیعهد بی خبر بودم نزدیک بود دسته گلی به آب دهم. دست و پای خود را گم کردم، اما در این حال ولیعهد تبسم کرد و به اشاره ای به من فهماند که شاه از همه چیز باخبر است. اعلیحضرت از من پرسیدند ساختمان قلعه کی به اتمام می رسد؟ پاسخ گفتم که هر وقت اعلیحضرت اراده فرمایند! شاه به شوخی گفت که «توهم به قدر ولیعهد حقه بازی. ولی هرگز نسبت به کسانی که چنین لشگریان مرتبی آماده کرده اند خشمگین نخواهم شد.»

با اینکه نگهداری این ارتش بسیار گران تمام می شد، فرمان داد که بید رنگ بر تعداد نفرات آن چهل هزار تن افزوده شود. در حال حاضر بیست هزار تن به صفوف ارتش فراخوانده شد. صاحب منصبان انگلیسی وابسته به کمپانی هند شرقی در پشت او جان شروع به تعلیم سربازان جدید کردند و این کار تا پایان ترک مخاصمه باروسیه ادامه یافت.

بی گفتگو شاه در موارد دیگر امور را به شادی تلقی نمی کرد، ولی امید ترک مخاصمات باروسیه و تحصیل آرامش که همه جز من و ولیعهد در راه آن می کوشیدند چنان خلق خوشی به شاه بخشیده بود که گوئی خست دیرین خویش را نیز از یاد برده است. زیرا به هنگام انجام مذاکرات ترک مخاصمات هدایای گرانبهای به افسران روسی مامور مذاکره بخشید در باریان از اینکه میدیدند شاه سر کیسه را به این آسانی شل کرده است غرق حیرت شده و این امر را بفال نیک

می گرفتند . اما علیرغم امید آنان سخاوت وی دیری نپائید . ولی هر چه بود افسرانی که درامر مذاکرات شرکت داشتند کم و بیش سهمی از بخششهای وی بردند . زیرا شاه علاوه بر اعطای نشان سلطنتی شیر و خورشید مبالغ هنگفتی پول نقد و شال و چند قطعه جواهر نیز به آنان مرحمت نمود .

فتحعلیشاه یکی از مطلعترین مردان کشور ایران است . پیش از جلوس بر تخت سلطنت ، بهنگامی که والی شیراز بود غالباً ایام خود را صرف مطالعه کتب ادبی می نمود . آثار بدیعی از آنجمله غزلیاتی به سبک سعدی و حافظ بوجود آورده است . فتحعلیشاه طبعاً مردی شوخ و بذله گو است و در هجو گوئی ید طولائی دارد . « سر . ج . ۱۰ » که غالباً در پیشگاه شاه سرپا ایستاده و برای وی قصه های پیش از خواب میگفت می تواند در این مورد مثالهای شیرینی بیان کند .

این سفیر انگلستان که بیش از آمدن به ایران بتام . (آقای ج . او) معروف و مدت دوازده سال در یکی از کارخانه های لاجورد سازی هند مشغول خدمت بود و ثروت زیادی ازین راه کسب کرده است ضمن مذاکره با شاه ایران غالباً از دلاوریهای خود در جنگها لاف میزد ، و مدعی بود که قلعه های مستحکمی را تسخیر و اردوهای بسیاری را تارومار کرده است . شاه ظاهرأ وانمود می کرد که ادعاهای او را بدون چون و چرا می پذیرد ولی در باطن حتی کلمه ای از گفته های او را نیز باور نمی کرد . روزی در حضور افسران سفارت شمشیری به سفیر انگلستان هدیه کرد و گفت :

« جناب سفیر خواهشمندم شما که خود اهل شمشیر هستید و

تاکنون به چنان فتوحات درخشانی نائل آمده‌اید این هدیه را از من بپذیرید. یقین دارم که به این وسیله عشق و علاقه خود را نسبت به ساز و برگ جنگی ارضاء خواهید نمود. چه این شمشیر آبدیده در نوع خود بی نظیر و شایسته بازوی توانای شما است. « منظور ازین نطق روشن است. چه جناب (سر.ج. ۱۰) مردمیانه بالاوژرد وضعیفی بیش نبود.

فتحعلیشاه قسمتی از فصل تابستان را در کاخ عشرتی که در فاصله يك فرسخ و نیم تهران ساخته است بسر می برد. این کاخ با جزئی اختلاف بسبك اروپائی و بر بالای تپه‌ای در روبروی شهر بنا شده است. کاخ و باغهای که بدان مشرف است منظره بسی جالبی دارد.

شهر تهران بهیچوجه قابل مقایسه با اصفهان نیست. ولی شاه برای احتراز از شورشهای زیادی که در منطقه اصفهان بوقوع می پیوندد اقامت در تهران را بر گزیده است تهران از نقاطی که سابقاً هرج و مرج بر آن حکمفرمائی داشت بسیار دور و ضمناً بمرکز اقامت ایل قاجار بسیار نزدیک است. فتحعلیشاه به ایل خود علاقه قلبی وافر دارد از اینرو نام کاخ عشرت را (تخت قاجا) ^۱ نهاده است.

اطاقهای کاخ عشرت با اثاثیه گرانبھائی مفروش ولی فاقد زیبائی کاخ دیگر است. جزدرهای منبت کاری زیبا چیز جالبی در آن به چشم نمی خورد. البته استادکاران ماهر اروپا نیز این اثر هنرمندان را مورد تحسین قرار خواهند داد. منبت کاری مزبور بحدی استادانه است که در نظر اول غالباً با نقاشی روی چوب مشتبّه می شود.

شاه از تماشای جویباری که از کوههای شمال سرچشمه می گیرد
و در چشم انداز کاخ بصورت آبشار زیبائی درمی آید لذت می برد.
این جویبار به استخر زیبائی میریزد و از آب آن برای آبیاری قسمت-
های مختلف باغ قصر استفاده می کنند.

فصل بیست و دوم

شاهزاده عباس میرزا ولیعهد ایران

برخی از مولفین معتقدند که آقا محمد خان پیش از مرگ فرصت آن یافت که (بابا خان) را به جانشینی خود برگزیند. اما بی گفتگو سه ضربت خنجر وی که بر قلب وی وارد شد چنان شدید بود که در دم به زندگی وی پایان بخشید از این گذشته آقا محمد خان نسبت به پادشاه فعلی که دل بدوستی کریم خان زند دشمن خونی آقا محمد خان و قاتل پدر وی و آمر مثله شدن خود بسته بود نظر خوبی نداشت. از اینرو موسس سلسله قاجار بر آن بود که عباس میرزا پسر (بابا خان) و نواده برادرش را بولیعهدی برگزیند، باشد که بابا خان بزحمت شایسته خدمتگزاری پسرش عباس میرزا است او هرگز گناه بابا خان را که قصیده‌ها در مدح کریم خان زند سروده بود نمی بخشید و هر بار بمناسبتی حس نفرت و تحقیر خویش را نسبت بوی ابراز می داشت. اما بابا خان فقط بیاری شاعرانه اش از خشم و سخط کریم خان و گرفتار شدن بسر نوشت اقوام خویش در امان ماند.

آقا محمد خان نسبت به دو پسر ارشد برادرزاده اش لطف و عنایت

خاصی داشت . از این رو پسران بابا خان قسمتی از دوران طفولیت خویش را در جوار وی بسر بردند . و با چنین فرصتی آقامحمدخان بخوبی پی به روحیه آنان برد . آقامحمدخان گاهی عمداً آنها را آزادی گذاشت تا خصال و سجایای شان را به سنجد .

در اختلافات و کتک کاریهای کودکانه ، غالباً زور محمد علی که تنومند و قوی و گستاخ و تندخو بود به عباس برادر کوچکتر که بسیار ضعیف و تاسن ده سالگی گرفتار نرمی استخوانها بود می چربید . حتی پیشکار وی نیز از تند خوئی او در امان نبود . بی پروائی و شبا هت برخی از خصال برادر ارشد به آقامحمدخان در پادشاه قاجار نسبت به محمد علی نظر مساعدتری ایجاد کرده بود . ولی بامروار ایام معلوم شد که خصال محمد علی از درنده خوئی فطری خاصی سرچشمه می گیرد . از این رو توجه آقامحمدخان بسوی عباس میرزا پسر دوم بابا خان جلب شد ، از آن پس هر بار که اختلاف بین برادران پیش می آمد آقا محمد خان از عباس میرزا جانب داری می کرد و بر مراتب خشم و حسد محمد علی می افزود . کار بجائی رسید که حتی یکبار نزدیک بود محمد علی میرزا قربانی خود خواهی و گستاخی خویش شود . روزی آقا محمد خان دستور داد شیرینی و میوه به مجلس آورند و خود در گوشه ای پنهان شد . تاسخانی را که میان دو برادر رد و بدل می شود به گوش بشنود : در این حال محمد علی برادر را ترغیب کرد که پیش از آمدن آقا محمد خان میوه ای چند بر دارد ، عباس پاسخ داد که اینکار نشانه بی ادبی و بی احترامی نسبت به عموی بزرگوار است و چه بسا که ممکن است مایه تکدر خاطر وی شود . ولی برادر گستاخ با بی پروائی گفت

میوه‌ای که از دوری‌ها بر میدارد بخود وی تعلق دارد و خود را بر روی دوری‌ها انداخت. محمدخان وقتی چنین گفتار بیش‌مانه‌ای را شنید از نهانگاه درآمد و برای تنبیه محمدعلی و تشویق عباس میرزا ظرف‌های شیرینی و میوه را ببرادر کوچکتر داد. این امر خشم محمدعلی را چنان برانگیخت که اگر در حضور آقامحمدخان نبود انتقام خونینی از وی برمی کشید. آقامحمدخان محمدعلی میرزا را ملامت کرد و سرانجام از وی پرسید: «اینک تو کودک ناتوانی بیش نیستی اگر شاه بودی با برادر چه معامله‌ای می کردی؟ کودک گستاخ بیدرنگ پاسخ داد: فرمان می‌دادم که دردم او را بکشند» آقامحمدخان که از این سخن بر سرخشم آمده بود برای اینکه ایران را از عواقب خطرناک رشک محمدعلی برهاند بر آن شد که او را همان دم خفه کند ولی بنا به التماس وزاری مادر با باخان که مورد توجه و علاقه قلبی آقامحمدخان بود از این فکر منصرف شد. ولی او را یکبار برای همیشه از خود دور ساخت و اعلام داشت که می‌خواهد اورنگ شاهی را به (عباس میرزا) بسپارد. فتح‌علیشاه بهنگام جلوس بر تخت سلطنت این نظر را تایید کرد. و عباس میرزا را بعنوان جانشین خود تعیین نمود.

از آن پس عباس میرزا با تمرین‌های سخت و دشوار از قبیل شکار و چوگان بازی روز بروز قوی‌تر می‌شد. در نتیجه سقوط از اسب بحران مساعدی بنفع وی پیش آمد. اعضای بدن او بطور خیره‌کننده‌ای شروع بر رشد و نمو کرد. عباس میرزا ضمن ادامه ورزش و تربیت بدن از آموزش خود نیز کوتاهی نمی‌کرد. در رشته ادبیات پیشرفت شایانی نمود. و اینک بخوبی به چند زبان آشنائی کامل دارد. استعداد او بحدی

است که اگر ملاحظات تعصبات ملی در میان نمی بود بزودی زبانهای اروپائی را نیز فرا می گرفت.

مخالفین عباس میرزا غالبامی گویند او شایسته نشستن بر تخت سلطنت نیست. چه (فرنگی) شده و (چکمه) برپامی کند.

آقا محمد خان یکی وزرای خود موسوم به (میرزا بزرگ) را که مردی محتاط و سیاستمدار کم نظیری است به پیشکاری وی برگزیده است. این مرد از ابتدا رموز فرمانروائی را بوی آموخته و در تربیت خصال نیکویش کوشیده است. این پیر مرد محترم از آن پس هر گز از عباس میرزا دور نمی شود. اینک نیز در دستکاه وی بالقب (قامای قان)^۱ مشغول خدمت است. فتحعلیشاه پس از جلوس بر تخت سلطنت، عباس میرزا را که هنوز جوان کم سالی بیش نبود به حکومت آذربایجان و فرماندهی جنگ بازوسها برگزید. این شاهزاده ایرانی از همان اوان به اهمیت انضباط و تاکتیک جنگی اروپائیان پی برد و شاه را بر آن داشت تا در این زمینه اروپائی از ارتشها تقلید کند.

شکست های مختلف بدون اینکه روحیه او را تضعیف کند، عقیده وی را در ادامه عملیات جنگی راسخ تر می ساخت. عباس میرزا نخستین کسی بود که پس از هر شکست فرماندهان را از شکست وارده دلداری میداد و می گفت:

«روسها با هر شکستی که بمن وارد می سازند، ندانسته درسی بمن میدهند و از فرا گرفتن آن درسها نفع بیشتری عایدم خواهد شد»
پیش از وی نیز پطر کبیر گفته بود: «سوئدیا باید آنقدر مرا شکست

دهند تا رمز پیروزی را بمن یاد داده باشند. آری مردان بزرگ حوادث را از يك دريچه می نگرند.

افسران شایسته‌ای در تبریز وابسته سفارت فرانسه بودند. از آن میان سروان مهندس (لامی) را میتوان نام برد. عباس میرزا نزد افسر مزبور درس ریاضیات میخواند و در این زمینه بسرعت پیش میرفت. بفرمان ولیعهد کتابهای نظامی گبیرت و همچنین آئین نامه‌های مانور پیاده نظام را ترجمه کردند. رسم فنی را تا حدودی که بتواند نقشه‌ای را بدقت پیاده کند فرا گرفت. ولی چون شخصا امکان آموختن این فنون را به زیر دستان نداشت، افسر فرانسوی را وادار ساخت تا از بین افسران ایرانی سیزده تن را برگزیند و فنون نوین جنگ را بدانان بیاموزد. سروان فرانسوی بابرانگیختن حس رقابت و تشویق و ترغیب افسران ایرانی به تعلیم و تربیت آنان پرداخت. عباس میرزا باین نتیجه رسید که تئوری بدون عمل پوچ و بیفایده است. ازینرو شخصا به تیر اندازی با تفنگ و اجرای مواد نظامنامه پیاده نظام ارتش فرانسه پرداخت و بکمک افسران وابسته بسفارت فرانسه قریب دو سال از وقت خود را صرف مطالعه و مانور پیاده نظام و توپخانه نمود.

عباس میرزا حتی از بررسی در جزئیات ساختمان سربازخانه‌ها، زرادخانه‌ها و کارگاههای اسلحه‌سازی، باروت کوبی و توپ‌ریزی که بدست افسران فرانسوای بنا می‌شد غافل نمی‌نماند. او آنچه در قوه داشت و آنچه وضع مالی وی اجازه میداد در بهبود وضع لشگریان خود می‌کوشید.

با وجود این همه گرفتاریها ز ادامه جنگ و انجام وظائف توأم

فرماندهی و سربازی در سراسر فصل بهار باز نمی ماند . ایرادی که به عباس میرزا میتوان گرفت جز این نیست که توجهی به تأمین شخصی خویش ندارد و از این نقطه نظر او یکنفر ایرانی تمام عیار است . بزرگوار او را میتوان به لزوم گماردن پیشقراول و دسته کتشافی متقاعد ساخت . این چنین از خود گذشته گی ها گاهی بقیمت بسیار گرانی برای وی تمام شده است . شبی یک واحد روسی با استفاده از تاریکی شب بار دو گاه وی رخنه کرد و راههای خروجی چادر او را اشغال نمود . ولیعهد ایران از خواب پرید ، ولی فرصتی جز این نداشت که دست به قبضه خنجر برده و چادر را بشکافد آنگاه شتابان بحال نیم لخت خود را به نقطه ای که میدادست اسبان را در آن بسته اند برساند بیدرنگ افسار اسب را برید و بر پشت بی زین اسب پرید و در یک چشم بهم زدن خود را بیاران رساند و در راس نیروهای خویش قرار گرفت .

واحد های روسی مرکب از دو گروهان که شبی خون زده بود بزودی عقب رانده شد ولی عقب نشینی آنها بطور منظم و بدون دادن تلفات انجام گرفت .

عباس میرزا بانظر بدی به سفیر انگلستان آقای (ملکم) می نگرد به عقیده وی سفیر انگلیس با جیب پر پول آمده است تا ایران را بخرد . ولیعهد ایران کتاب (ورژیل) را خوانده است ولی از جمله :

Timeo Danaos et dona ferentes

۱ - جملات لاتینی ، این معناست : از یونانیان حتی هنگامیکه (بغدایان) نذریه مودهند می ترسم . این سخنان را ویرژیل بر زبان (لائوکون) راهب جاری ساخته است . راهب منبور اهالی (تروا) را از وارد کردن اسب چوبی معروف که یونانیان در ساحل بر جای گذاشته وعده ای از سر بازان خود را درون آن پنهان ساخته بودند بدرو ز حصار شهر بر حذر موداشت . منظور از این جمله آنست که از دشمن هر چند خوشروئی و کرم نشان دهد باید بر حذر بود .

با خبر است ، او بارها از بد رفتاری انگلیسها با مردم هند سخن می گوید و سیاست آنها را برای انهدام امپراطوری مغول هند محکوم میکند. ضمناً میترسید که مبدا همان سیاست را با نقوذ مشغوم خود در ایران نیز اجرا کنند. شاید این ترس چندان هم بی پایه نباشد زیرا سفیر انگلستان چندین بار تقاضا کرده است که کارگزاری سابق بوشهر دوباره تأسیس و در آن عده ای از سر بازان انگلیسی مستقر گردد. این تقاضا با تجربه تلخی که از گذشته در دست بوده ریشه است . زیرا در نقطه دور افتاده ای چون بوشهر برای سیاست انگلستان ایجاد تحت الحمايه هائی از حکام دست نشانده امر بسیار آسانی است .

اعمال عباس میرزا نیز بمانند خصال او قابل ستایش است . او برخلاف پدر بیش از چهار زن که فقط یکی از آنها مورد. علاقه کامل اوست بر نگزیده است. سوگلی وی دختری که از بازار گانان حومه تبریز است. هنگامی که من از ایران برگشتم عباس میرزا دو پسر داشت پسر بزرگش شش ساله بود ولی عباس میرزا در چله زمستان او را بالباس نازکی بر اسب می نشاند و به همراه خود می برد . من از خشونت وی درباره تربیت فرزندان دچار شکفتی می شدم . روزی نگرانی خود را از بخطر افتادن سلامتی کودک بوی اظهار داشتم . عباس میرزا به پاسخ گفت : «او باید از هم امروز بحرفه ای که شاید تا پایان عمر بدان مشغول شود خو - گیرد و با تجربه شخصی خویش بمعنای خستگی سربازی برد .»

عباس میرزا هرگز زنان را بار دو گاه نمی آورد ، افسران وی نیز در این مورد از فرمانده خود سرمشق گرفته اند ، ولیعهد ایران به شکار علاقه وافری دارد . از این دو اوقات فراغت خود را به شکار می

گذراند. ضمن شکار به روستاها سرکشی می کند و از حال روستائیان جویمای می شود تا از نارضایتی و آزرده گی خاطر احتمالی آنان باخبر گردد. عباس میرزا بامهارت تمام سلاحهای مختلف را بکار می برد. من بارها بچشم خود دیده ام که ولیعهد ایران درحالی که به تاخت اسب میراند، از فاصله شصت پا به نشانه رفته و زوبین را بر پشت آهوان میزند هنگام نشانه زنی باتیر و کمان هر گز تیرش به خطا نمی رود. بهنگام گردش های عادی نیز غالباً به تیراندازی می پردازد. بدستوروی گوسفندی در پشت سر وی نگه میدارند و او بتاخت از آن دور شده و در پنجاه قدمی روی رکاب اسب برمیخیزد. آنگاه در همان حال سر بر گردانده و گوسفند را هدف قرار میدهد. تیراندازی بدین سبک از زمانهای دیرین در سرزمین ایران مرسوم بوده است و بی گفتگو اشکانیان با استفاده از این شیوه خطرناک در مقابل دشمن عملاً عقب می نشستند و بهمان حال باران تیر بر سر و روی می باریدند.

عباس میرزا سحرگاهان از خواب بر می خیزد. اواز مؤمنان قشری و متعصب نیست، ولی هر گز در ادای نمازهای روزانه که بحکم (قرآن) باید بجای آورد کوتاهی نمی کند. او مردی است قناعت پیشه. لب بومی نمیزند. اما افسران زیر دستش را که شراب خورده باشند مجازات نمی کنند تنها بدانان با نظر تحقیر می نگرد. عباس میرزا در کشوری بمانند ایران نه تنه اعداء بصر ف د خائنات ندارد بلکه از قلیان کشیدن نیز نفرت دارد.

عباس میرزا از ساعت ۸ تا ۱۰ صبح در دیوانخانه می نشیند سپس در

حرم سرا بصرف صبحانه می پردازد. آنگاه تا ساعت دو بعد از ظهر با وزیران و فرماندهان نظامی بکار مشغول می شود. پس از طرف ناهار تا ساعت شش بعد از ظهر به اسب سواری می پردازد و سپس برای انجام فرائض مذهبی بمنزل بازمی گردد. غالباً پس از نماز عصر برای شب نشینی در باریان را بحضور می پذیرد. این شب نشینی معمولاً تا ساعت ۱۰ شب طول می کشد لباس عباس میرزا تفاوتی بالباس ساده ترین نگهبانان وی نیز ندارد.

کارد بی زیوری به پرشال کشمیری خود می زند. اما در نخستین برخورد از خلق و خوی نجیبانه و سیمای باوقارش می توان به بزرگی منشی وی پی برد.

عباس میرزا قدی متوسط و اندامی نیرومند دارد. چهره اش کمی کشیده و پریده رنگ و چشمانش درشت و ردیف مژگان های سیاهش بسیار گیر او دماغش عقابی و دندانهایش زیبا است. ریش پر پشت وی شاید روزی به بلندی ریش پدرش برسد. کلمات را به تندی ادای کند. از ته دل بشکل مطبوعی می خندند. پیش از این گفتیم که بزبانهای اروپائی آشنائی ندارد با این حال بسیاری از الفاظ فرانسوی و مخصوصاً فرمانهای نظامی را یاد گرفته است و از تکرار آنها خوشحال میشود. بدون اینکه اهل اسراف باشد بخشنده است. بجمع آوری سلاحهای مختلف و تابلوهای نقاشی و گراورها و نقشه ها، ماشینها و مدلهای مختلف آن علاقمند است. شاید کلکسیون وی در این رشته ها در تمام آسیا منحصر بفرد باشد.

عباس میرزا بسیار حسود ولی فاقد آرامش دل است، البته

برای هر فرماندهی بیقراری نقص بزرگی است. ولیعهد ایران هنگامی که میخواهد برهیجان خاطر خویش مسلط شود پی میبرد که این کار تاجه حد دشوار است. بی گفتگو با گذشت زمان و کسب تجارب فراوان بخطر ات هیجان خاطری خواهد برد و مزاج آتشین وی تعدیل خواهد شد.

عباس میرزا بطرز عجیبی از پدرش بیمناک ولی نسبت بوی قلباً احترام زیادی قائل است. مردم آذربایجان اورا از جان و دل گرامی میدارند. فداکاری و فرمانبرداری افسران و سربازان زیر دست عباس میرزا بحدی است که اگر شاه اعتماد کامل و دولتخواهی وی نمی داشت از این حیث دچار اضطراب خاطر میشد. البته شاه به کسی پیش از وی نمی تواند اعتماد داشته باشد، زیرا عباس میرزا تنها تکیه گاه مطمئن تخت سلطنت است.

عباس میرزا مخالف عقد عهدنامه^۱ اخیر بود و با تمام قوا بامتار که جنگ باروسها مخالفت می کرد. پس از رهبری لشکریان ایران، تحمیل شرائط فنک آور متار که به فتحعلیشاه برای عباس میرزا تحقیر مضاعفی بود او چشم امید به نبرد آینده دوخته و نقشه ها و وسائل قابل ملاحظه ای برای این نبرد فراهم آورده بود.^۲ با اینحال عباس میرزا نخستین کسی بود که بدقت مواد عهدنامه صلح را بکار بست. حتی

۱ - عهدنامه گلستان. (م. م.)

۲ - نقشه نبرد جدید بسیار عاقلانه طرح شده بود، عباس میرزا در نظر داشت با توای خرد کننده ای بمقابله روسها بشتابد. چه گذشته از نیروی منظم خود، از فتحعلیشاه قول گرفته بود که شصت هزار تن چربک از بهترین جنگاوران را در اختیار وی بگذارند. او در نظر داشت توپخانه خود را به هفتاد آتشبار افزایش دهد و بر تعداد زنبورک های خود نیز که در دست سلاح بی فایده ولی در کوهستانهای قرا داغ بانودن راه های مواصلاتی وسیله جنگی پرارزشی است بیفزاید. (یادداشت مولف)

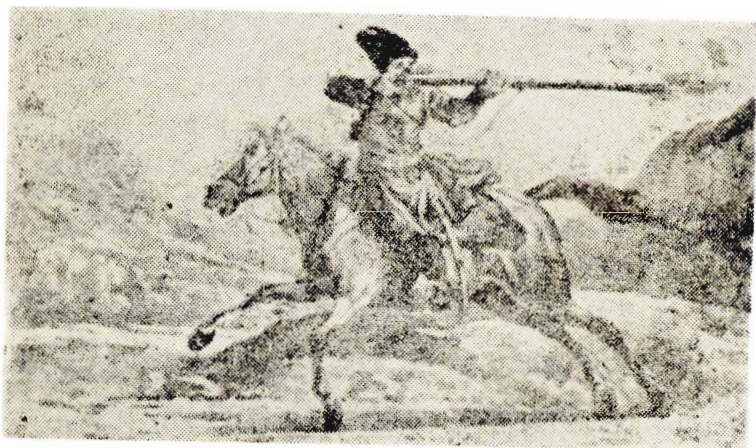
افسران روسی نیز از خود گذشتگی ولیعهد ایران را در اینمورد تأیید کرده و رفتار نجیبانه وی را بهنگام انجام مذاکرات و پس از آن ستوده اند. اگر بخواهم حس تحسینی را که این شاهزاده ایرانی در دل من برانگیخته است تمام و کمال بیان دارم از مطلب بسیار بدور خواهم افتاد. ازینرو برای دوری از اطاله کلام این فصل را با جملات زیر پایان میرسانم: اگر تصافات مانع انجام منویات قلبی ولیعهد ایران نشود. عباس میرزا بانی اصلاحات کشور ایران شده و روح تازه ای در کالبد آن خواهد دمید. نقشه های اصلاحی عباس میرزا بر مبنای ایجاد ارتش نیرومندی است که استقلال کشور را در برابر بیگانگان و سرکشان داخلی تضمین می نماید. شاید حکومت نظامی برای ملل متمدن آفتی بشمار رود ولی صدها مثال کهنه و نو میتوان یافت که برخی از اقوام برای ترك عقب افتادگی وسیله عاجل و مطمئنی جز ایجاد ارتش نیرومند ملی ندارند.

فصل بیست و سوم

اختیارات شاه، قوانین، و دستگاه قضایی

(دادرسی و مجازاتها)

عدهٔ فرمانروایانی که بمانند پادشاهان ایران از اختیارات مطلقه برخوردار باشند بسیار کم است. اراده شاهان ایران بمنزلهٔ قانون است؛ در ایران از دیوانها، وزراء، پاشاهائی که باعث نگرانی خاطر شاه شوند



یکی از غلامان شاه

خبری نیست. غلامان شاه نیز که شایه بتوان آنها را در ردیف (ینی چری)

های عثمانی بشمار آورد نه تنها از یاغیگری بسیار بدورند بلکه تکیه گاه مطمئن تخت سلطنت محسوب می شوند، زمانی قورچی ها سلطنت مطلقه را در معرض خطر قرار میدادند ولی شاه عباس اول پس از جلوس بر تخت سلطنت در صدر تضعیف آنان برآمد و سرانجام آنها را بکلی نابود ساخت. چریکهای (قورچی) سابقاً نقش بینی چریهای قسطنطنیه را در ایران ایفاء می کردند. نبوغ پرشور و قدرت طلبی شاه مزبور به این کار پایان داد.

مردم ایران جملگی اتباع شاه محسوب می شوند و شاه با آنها بهر وضعی که بخواهد رفتار می کند. ایرانیان به چاکری شاه اختیاری می کنند و عنوان (قلی) یا برده ضمیمه نام بسیاری از اشراف ایرانست. مالکیت تمام ثروت های کشور با شاه ایران است. شاه بمیل خود هر چه را که بخواهد از کسانی که از آنها ناراضی است گرفته و بخادمین خود می بخشد. ضمناً با هر زنی که بخواهد میتواند ازدواج کند.

استفاده از این حق بجای اینکه باعث رنجش ایرانیان متعصب گردد مایه افتخار آنان محسوب میشود، هر کس که دختر یا زنش مورد توجه شاه قرار گیرد از فخر سر به آسمان می ساید.

قوانین عمده ایران از قرآن اخذ شده است. ولی این قوانین به تنهایی برای ایجاد نظم اجتماعی کافی نیست. زیرا مجازاتی که این قوانین برای وقیحانه ترین عیبها قائل شده است بسیار خفیف است.

هنگامی که شاه دستورات یا فرامینی با قوت قانونی صادر کند وزراء آنها را مستقیماً به حکام مختلف ابلاغ می کنند. ولی روح مردم از این قانونگزاری بی خبر می ماند. اما هر وقت مقتضی بداند قوانین

را بوسیله‌ای به اطلاع مردم می‌رسانند. به این ترتیب در ایران از مجلس اعیان و مجلس عوام و یا شورای قانونگذاری خبری نیست. با این حال در مقام مقایسه با اروپا تعداد دزدان و تبهکاران در ایران بسیار کم است^۱ و قوانین موجود با دقت تحسین آوری بمرحله اجرا گذاشته می‌شود.

دستگاه دادگستری اروپا که شعبه مهمی از دستگاه حکومتی است با تمام عرض و طول خود بسیار نارسا است و سیل ضابطین حریص و طماع آن برای جامعه بلای جانفرسائی محسوب می‌شود. اما در ایران امر قضاوت را دستگاه بسیار ساده‌ای برعهده دارد. در ایران از مشاور حقوقی، وکیل دعاوی و بازپرس و دادستان اثری نیست ازینرو برای خاطر دیوار مشترکی هرگز کسی خانه خراب نمی‌شود. دستگاه دادگستری در ایران بسه مرحله که در رأس هر یک از آنها مسئول خاصی قرار دارد تقسیم شده است. ولی در هر حال قضاوت فی‌المجلس و بدون استیناف انجام می‌گیرد.

انجام وظائف پلیس و رسیدگی بمنازعات مردم با داروغه‌ها است. داروغگان در بازارها قرارگاه خاصی دارند و در آنجا به شکایات مردم رسیدگی می‌کنند. به محض تسلیم شکایت تحقیقات آن‌ا شروع و معمولاً

۱ - ایرانیان هم‌اگره کارد یا خنجر می‌دارند. در نظر اول شاید گمان رود که در این کشور تصادمات خونین امر عادی است ولی قضیه صورت دیگری دارد، مردم عادی ایران معمولاً در مراعات حق دزدان و دروغ‌پسندان دست به اسلحه نمی‌بندند.

تایکساعت بعد از شکایت مجرم مجازات می‌شود.

رسیدگی بجرائم دزدی، راهزنی و حل اختلافات مالی، طلاق و متار که برعهده قاضیان است. قضات مقام ارجمندی دارند و غالباً از میان اشخاص روشن بین و پاکدامن انتخاب می‌شوند. قضات ایرانی تحصیلات و مطالعات زیادی ندارند. با اینحال جای آن دارد که هیئت دادرسان اروپا تصمیمات و آراء آنان را سر مشق کار خود قرار دهند.

آراء و تصمیمات داوران ایرانی به حدی توأم با روشن بینی و اصالت و بیطرفی است که گوئی آنان در دامن مراعات بفرنج و پیچیده بار آمده اند. اگر در نظر گیریم که این قضات با محیل ترین و دروغ زن ترین اشخاص دنیا سروکار دارند به مهارت و دقت آنها در امر داوری بهتر پی می‌بریم. در ایران دادن شهادت دروغ امری معمول ولی بسیار خطرناکست. زیرا هر کس بدروغ شهادت دهد به سختی مجازات می‌شود. ولی ایرانیان مواظب کار خود هستند.

سومین مرحله دستگاه قضائی ایران مراجعه به شخص شاه است. رأی شاه ایران در اختلافات بین مردم برای اشراف و بزرگان کشور و حکام ولایات مطاع است. رسیدگی به مراعات مربوط به مالکیت املاک و بطور کلی مسائل مالی مهم و اختلافات و خیانت‌ها و جرائم بزرگ در صلاحیت شاه بوده و رأی صادره فی المجلس بمرحله اجرا گذشته می‌شود. مجازات‌هایی که معمولاً شاه مجرمین را بدان محکوم می‌سازد بر سه نوع است: چوب کاری بر کف پای مجرمین، بریدن گوش و دماغ بالاخره جزای اعدام. بهنگام رسیدگی به جرائم عده زیادی از غلامان و فراشان شاه را احاطه کرده و به اشاره مختصری حتی بی آنکه حاضرین بمعنای اشارات پی برند، مجرمین را دستگیر و هماندم بمجازات می‌-

رسانند . اجرای مجازات اول و دوم بعد از فراشان و اجرای حکم اعدام



تبهکار در کندوز نجیر

وظیفه غلامان است . هنگام اجرای حکم اعدام نخست خنجرى در سینه محکوم فرومى برند و سپس سرازتن وى جدا مى کنند ، آنگاه از نظر تحقیر سر بریده را لگد زنان به در کاخ مى رانند برای عبرت بینندگان آنرا میان گل ولای مى اندازند .

مجازات تادیبى متداول همانا (چوب و فلک) زندان و کندوز نجیر است . چوب و فلک ، ظاهراً تخفیف ترین ولى در عین حال درد آورترین

مجازات‌ها است . نخست مجرم را به پشت می خوابانند و پاهای او را با



مجازات (چوب و فلک)

طنابی به قطعۀ چوبی که دو مرد در دست گرفته اند می بندند. کف پاهای مجرم در این حال بر روی چوب بصورت افقی قرار می گیرد. در این حال دو فراش نیرومند که هر یک چهل پنجاه تر که در دست دارند با چنان شدتی به کف پای مجرم می‌کوبند که تر که‌ها در ضربت اول از هم می‌شکند یکی از آنان تعداد ضربات را شماره می‌کند تا بی توجه بفریادهای (الامان) یعنی پوزش خواهی مجرم حکم را بی‌کم و کاست اجرا نمایند. میزان جسارت برخی از محکومین بهنگام درد و شکنجه چوب و فلک واقعا شکفت آوراست . من به چشم خود محکومی را دیدم که چهار صد ضربه به کف پایش زدند بی آنکه کوچکترین ناله شکایتی سر دهد این مرد فقط با کلاه صورت خود را پوشانده بود تا چین‌هایی را که از فرط

درد بر چهره اش می نشست کسی نه بیند . هیچ کس از گرفتاری بدین مجازات در امان نیست . شاه حتی بزرگان مملکت را نیز گاهی به این مجازات محکوم میکند . اما تنبیه شدن بدست پادشاه برای کسی مایه تنگ و هتک حرمت نیست از اینرو بزرگان کشور هرگز کینه ای از این رهگذر بردل نمی گیرند . امروز در میان درباریان عالیه مقام و وزرای ایران کسی نیست که لااقل یکبار پایش به (چوب فلک) بسته نشده باشد . در آخرین بازدید فتحعلیشاه از آذر بایجان فرمان وی مأمور وصول خراجات این ایالت را که مرد بسیار متشخصی بود (چوب فلک) کردند . مجازات وی نه از آن نظر بود که مالی دزدیده است بلکه بدلیل قصور در گزارش اضافه در آمد تنبیه میشد . گاهی مجرمین را تا هزار ضربه چوب محکوم می کنند . ظاهراً چنین مجازات بسیار طاقت فرسا است . مرد محکوم پس از اجرای مجازات بناچار مدت ده بیست روز مرهم بر پای خود میگذارد و در بستر میماند . آنگاه با پای سالم از بستر بر می خیزد گوئی (چوب و فلکی) در کار نبوده است .

به فرمان ولیعهد سربازانی را که برای بار اول از خدمت فرار می کردند به پانصد چوب محکوم می کردم . ولی اینکار مانع آن نبود که دسته های ده و دوازده نفری آنان برای دیدن اقوام خود از زیر پرچم نگریزند . سربازان فراری به رفقای خود می گفتند که برای خاطریك چوبکاری ناقابل نمی توانند خود را از لذت دیدار آشنایان ولو برای يك روز محروم کنند . ازینرو بر آن شدم تا آنها را به شکل دیگری تنبیه کنم . بدین معنی که اسبان شان را گرفته و آنها را با کوله پشتی بردوش بدنبال آوردن آب فرستم . این تنبیه به حدی مایه تحقیر آنان بود که

چند بار اعتراف کردند که مرکز را بر تحمل آن ترجیح میدهند. باید توجه داشت که مهتران و باربران ارتش از صنوف پست بشمار میروند. زندانهای ایران تنها وسیله‌ای برای سلب آزادی محکومین نیست، زیرا غالباً زندانیان در معرض شکنجه‌های دیگری نیز قرار می‌گیرند. حکام و روسای پلیس بودجه‌ای برای دادن غذای زندانیان ندارند. ازینرو زندانیان تیره‌بختی که از خود پول نداشته و یا ازایل و خانواده خود بدور افتاده و ضمناً فاقد شهادت پایان دادن بزندگی نکبت بار خود باشند از گرسنگی محکوم بمرگند.^۱

معمولاً در کشورهایی که زندانهای مرتبی برای حبس محکومین نیست از کمد و زنجیر استفاده می‌کنند. به هر ساق پای محکومین قطعات چوب بزرگی که از یکسو بازنجیر گران آهنی بهم وصل و از سوی دیگر قفل محکمی دارند می‌بندند. درون قطعات چوبی سوراخی تعبیه شده است که بالای قوزک پارا درمیان می‌گیرد. زنجیری که دو قطعه (کند) را بهم متصل می‌سازد بحدی کوتاه است که محکوم فقط با قدمهای کوتاه می‌تواند راه برود. اگر محکوم بخواهد با سعی و کوشش از کمد و زنجیر آزاد شود و یا بگریزد به حدی پاهایش در فشار قرار می‌گیرد که خون آن از جریان میافتد و تا ماهها پس از رهایی از کمد و زنجیر او را از راه رفتن باز می‌دارد.

جرائم کم و بیش بزرگ را غالباً با بریدن دماغ، گوش، و دست

۱- در ماه اکتبر سال ۱۸۱۲ به هنگام اردو کشی، سربازان اسیر روسی در تبریز زندانی بودند. ولی کسی نا نشان نمی‌داد. ازینرو عده‌ای از آنان با دستمال خود را خفه کردند. فقط در روز بعد پی به این فاجعه بردند و جیره‌ای برابر جیره سربازان ایرانی برای اسیران مقرر داشتند (یادداشت مولف)

و یاد در آوردن چشم و یا اعدام مجازات می کنند .

در ایران بریدن بینی و گوش بسیار متداول است حتی برای جرائم بسیار ناچیز نیز چنین مجازاتهایی قائل می شوند. کافی است که شاه یا یکی از شاهزادگان بر کسی خشم گیرند تا بی محابا این مجازاتها درباره اش اجرا شود . اجرای این مجازات در حال حاضر نسبت به سابق کمتر شده است ولی ظاهرا چاکران در باره اسلاف شاه فعلی هر يك عضو مثلثه شده ای داشتند.

پیش از جلوس فتحعلیشاه بر تخت سلطنت بریدن دست مجازات خصوصی دزدان بود . اما مجرمین بعدی نسبت به این مجازات بی اعتنا بودند که غالبا برای بار دوم دست دیگرشان را نیز می بریدند. ولی از هنگامی که شاه فعلی مجازات مزبور را ملغی و بجای آن برای دزدان قائل به مجازات اعدام گردیده است دیگر خبری از دزدی نیست. از اینجا چنین برمی آید که شدت عمل قانونگذار نسبت به مجرمین، خود نوعی بشر دوستی است . چه به این ترتیب هم جامعه را از آسیب تبهاران در امان وهم خود این تیره روزان را از ارتکاب جرائم باز میدارد.

مجازات محروم کردن از بینائی فقط در حق کسانی که ثروت زیاد و یا نفوذ عمیق آنها میان مردم مایه وحشت شاه شود اعمال می گردد. خانهای عالیمقام و برادران شخص شاه غالباً در معرض چنین مجازاتی هستند .

محکومین را بدو طریق از نعمت بینایی محروم می کنند . یکی

از آن دو کندن چشم است که شکنجه‌ای بس وحشتناکی است، دیگری سوزاندن چشم که عملی احتیاطی برای رفع خطر از جانب محکوم است. برای اینکار چشم محکوم را باز نگه میدارند و آهن داغ شده‌ای را به آرامی از مقابل آن می گذرانند. در اینصورت قرنیۀ چشم کدر می شود و خاصیت بینائی آن از بین می رود. بسیاری از تاجداران از بین ترس اینکه مبادا بامیل کشیدن حس بینائی محکومین کاملاً از بین نرود فرمان میدهند که چشم آنان را با خنجر از کاسه در آورند.

زمانی جوانان را که ممکن بود بعلت وابستگی خانوادگی مزاحمتی برای شاه فراهم آورند خنثی می کردند. ولی از هنگامی که نظائر آقامحمدخان عموی شاه فعلی بیفایده بودن این اقدام را عملاً ثابت نمود از این شیوه دست برداشته شد.

مجازات اعدام در بارۀ دزدان، آدمکشان، و مرتکبین هتک ناموس و خائنین بزرگ و یاغیان و بالاخره مرتکبین عمل شنیع اجرا می شود. قرآن در اینباره با گذشت تر است. زیرا مرتکب را فقط به سی ضربه تازیانه محکوم می کند. ولی اگر مجازاتی ده بار بیشتر نیز برای این جرم قائل شوند باز هم بزرگان از ارتکاب روزانه آن خودداری نخواهند کرد. مثلی است معروف که نیمی از گناهی را که در خفا مرتکب شوند آمرزیده است.

در ایران مردان زناکار را محکوم به مرگ می کنند زنان بد کاره را نیز درون کیسه‌ای قرار داده و بخندق می افکنند. ولی مدتها است که نظیر این مجازات که غالباً به (زنان راهبۀ وستا) تحمیل می شد دیده نشده است. شاید هم ایرانیان در گذشته تعصب بیشتری داشته اند.

زیرا موارد زیادی برمی شمارند که زنان حرمسرا را به جرم برداشتن رو بنده از صورت در کوچه و بازار خفه کرده اند.

روحانیون نیز افراد را از نظر قصور در انجام تکالیف شرعی مخصوصاً به جرم خوردن شراب مجازات می کنند. قرآن زیاده روی در میخوارگی را منع کرده است ولی قضات مطلب را طوری تعبیر و تفسیر می کنند که گویا اصولاً لبزدن به می حرامست. ولی این امر مانع آن نیست که همه طبقات مخصوصاً بزرگان کشور از خوردن می خودداری کنند.

اعیان و اشراف غالباً در اندرون خود بساط باده پیمائی آماده دارند و دور از چشم زنان و فرزندان خود گاهی در خوردن شراب افراط می کنند. البته نظر شاه به منزله قانون است. بسیاری از شاهان میگزاری را جایز شمرده اند. محمدخان شرابخواران را محکوم به مرگ می کرد. اما فتحعلیشاه توصیه می کند که بقدر محدودی از آن اکتفا کنند. خود فتحعلیشاه علاقه زیادی به شرابخواری دارد. اگر کسی سرزده به بساط باده گزاری ایرانیان وارد شود آنها بعد از بیماری و لزوم مصرف اضطراری شراب به عنوان دارو متوسل می شوند تا خود را از گزند تعقیب روحانیون در امان دارند. قرآن مهربانی و بخشندگی را توصیه کرده است. و گناهای از قبیل شرابخواری بی گفتگو پس از توبه آمرزیده خواهد شد زیرا پروردگار غفور و رحیم است.

شرابخواران فقیر معمولاً به چوب و فلک و میگزاران دولتمند به پرداخت جریمه محکوم می شوند. البته تعقیب اشراف و اعیان از طرف روحانیون بجرم نقص قوانین شرع هنگامی صورت می گیرد که خرده

حسابی درمیان باشد. در اینحال کافی است که کسی شهادت دهد که به چشم خود دیده است که کوزه شرابی به خانه شخص مورد نظر می برده اند. البته شخص متهم از ترس تشدید مجازات و رسوائی جرأت دم زدن نخواهد داشت.

فصل بیست و چهارم

درباره ، مقامات عالی ، سلسه مراتب

دربار شاه ایران با تمام شکوه و درخشندگی کنونی هنوز با دربار سلاطین صفوی تفاوت بسیاری دارد. اگر بخواهیم بریشه‌های اغتشاشات هرج مرج های دوران اخیر ایران پی بریم توجه به تجمل پرستی شگفت آورو خانه خراب کن پادشاهان که منجر به تعدی و آزار حکام می گردد ضروری است. نظری به این مطلب علل یاس و دلسردی و شکست جمعیت کثیر ساکن اصفهان را از يك مشت راهزن افغانی روشن میسازد البته اگر مردم اصفهان از زور و ستم بجان بود می توانست يك تکان وحشیان راهزن را منهدم سازد. در آن زمان مقامات عالی درباری در جات متعدد و سود بخشی داشتند حتی (میرزا) های ساده ای نیز که از بین طبقات پائین اجتماع برخاسته بودند از بیت المال ملت قریب پنجهزار تومان مواجب می گرفتند.

تغییرات شکل لباس ایرانیان ، مخصوصاً در دوران شاه فعلی تا حدی باعث کاهش تجملات شده است. سابقاً لباس ایرانیان از پارچه های گرانبها با حاشیه دوزی زروسیم بود ولی در حال حاضر به استثنای روزهای سلام - لباسها ساده و بسیار ارزان بها است. مردم غالباً در فصل تابستان پارچه های پنبه ای بافت ایران بنام (قدك) و برنگهای مختلف می پوشند و زمستانها نیز از ماهوت آلمانی و انگلیسی استفاده می کنند .

سابقاً ایرانیان بر روی کلاه خود شال گرانهای کشمیری می پیچیدند ولی اینک به پاس احترام شاه کلاه ساده (قجری)^۱ بر سر می گذارند. این کلاه از پوست بره سیاه و بشکل مخروط ناقص است. امروزه فقط همراه با لباس رسمی درباری شال بردور کلاه می پیچند کسانی که به دیوان میروند باید چنین کلاهی بر سر نهاده و لباسی رسمی پوستی که تا روی زانو میرسد و یقه آن تا روی شانه ها میافتد از قاقم یا سمور بر تن کنند.

مقامات عالی سابق درباری تقریباً بجای خود محفوظ مانده است ولی جنبه افتخاری این مقامات به سود بخشی آنها می چربد امروز به استثنای وزیران و معدودی از صاحب منصبان عالیرتبه دربار کسی حقوق و مزایای قابل توجهی دریافت نمی کند، با این حال خدمتگزاران و کارمندان کاخ سلطنتی بهر صورتی که بخواهند از اقلام هزینه ها مبالغی بجیب خود میزنند. زیرا دزدی بدون ترس از مجازات در آنجا رواج کامل دارد.

گمان نمی کنم که چیزی برای کاخ شاه یا شاهزادگان خریداری کنند بی آنکه بهای آن را سه تا چهار برابر قیمت اصلی بحساب گذارند.

دربار سلطنتی ایران مخارج هنگفتی دارد. زیرا شاهزادگان حکام نیز به پیروی از پدر یا ارباب تاجدار خویش پنجاه شصت تن بی کاره را در خدمت نگه میدارند.

۱- ایل قاجار که در حال حاضر قدرت را بدست گرفته است پیش از جلوس فتحعلیشاه مطرود و مورد تحقیر ایرانیان بود. همه از هم صحبتی با افراد ایل مزبور دوری می کردند و آنرا تنگی برای خود می شمردند. حتی هیچ مزدوری حاضر نبود خدمتی برای قاجارها انجام دهد. قاجارها به بدلی و دورویی معروف بودند. و اشخاص فرومایه را بکنایه فردی از افراد ایل قاجار می نامیدند. (یادداشت مولف)

این بیکاره‌ها بهنگام گردش شاهزادگان یا حکام از پیش و پس
براه میافتند تا دبدبه و شکوهی بمو کب وی بخشند. بیکاره‌ها به لقب
(غلام) یعنی بردگان ملقب‌اند ولی در دربار ایران لفظ (غلام) مترادف
با گاردشاهی است. شاه غلامان متعددی دارد و غلامان را از میان جوانان
زیبای روی کشور انتخاب میکند.

غلامان اسکورت شاه را تشکیل میدهند وزیر فرمان (کلانتر
باشی) خدمت میکنند حقوق و جیره آنان بسیار قابل توجه است.
ولیعهد نیز غلامان جسوری دارد. گرچه غلامان وایعهد باشیوه جنک
خاص خود برای روسها دشمن خطرناکی نیستند ولی غالباً وسائل
مزاحمت آنها را فراهم می‌کنند. قزاقها ترس و وحشت عجیبی از
غلامان ولیعهد دارند و غالباً بمحض برخورد با غلامان جا خالی
می‌کنند.

سابقاً شاغل والاترین مقام درباری اعتماد الدوله نامیده میشد.
این مقام امروزه حذف و بجای آن مقام صدر اعظمی یا نخست وزیر
ارشد است. اینک مرد سالخرده‌ای بنام میرزا شفیع که مردی
پرهیز کار و سیاستمدار با قدرتی است صدر اعظم ایران است. رسیدگی
به امور داخلی و خارجی بر عهده صدر اعظم است. وزرای دیگر زیر دست
صدر اعظم اند و تمام دوایر دولتی گوش فرمان وی می‌باشند. منصب
عالی صدارت عظمی چنانکه رسم تمام دنیا است دوستان و دشمنان زیادی
برای او ایجاد کرده است. ولی دشمنان عاقل‌تر از آنند که تظاهر به
دشمنی با او کنند.

مقام دوم دولتی در ایران (قائم مقامی) است این مقام امروزه به

پیرمرد ۷۵ ساله‌ای بنام میرزا بزرگ سپرده شده است . میرزا بزرگ به پنج پادشاه خدمت کرده و مجرب‌ترین مردان ایران است با وجود



میرزا درلباس رسمی

کبرسن هنوز نیروی شگفت‌آوری دارد . میرزا بزرگ دشمن آشتی ناپذیر میرزا شفیع است و به این سبب از هنگامی که صدارت عظمی به میرزا شفیع سپرده شد قدم بدربار نمی‌گذارد . شاه احترام فراوانی به میرزا بزرگ قائل است و چو : « اهنمائی بهتر از وی برای ولیعهد

نمی شناخت ، او را به آذربایجان فرستاد تا با همان عنوان زیر دست ولیعهد خدمت کند وظائف او همان وظائف صدراعظم در مرکز است .

روزی میرزا شفیع دچار بیماری شدیدی شد، شاه میرزا بزرگ را به تهران خاست تا جانشین وی شود . ولی متأسفانه میرزا شفیع بهبودی یافت و بر سر کار خود بازگشت . از آن پس بشوخی دربارۀ قائم مقام چنین می گویند که دوست عزیزوی هرگز نخواهد مردمگر آنکه بضربت چوب اورا از پای در آورند .

مقام سوم دولتی ایران مقام (وزارت) است . ولی وزیران ایران هر گز اهمیت وزیران ترکیه را ندارند. وزیران معاون صدر اعظم تهران و (قائم مقام) تبریز بشمار می آیند . در دستگاه حکومتی شاهزادگان دیگر جز مقام وزارت نمیتوان یافت . شاه پیشکار فرزندان را در سن کودکی بلقب (وزیر) مفتخر میسازد. ظاهراً وزیر (میرزا بزرگ) در آذربایجان سمتی جز پست نظامی ندارد . قائم مقام پدر وزیر مزبور تمام عملیات وی را بدقت تحت نظر دارد. گذشته از وزیران (میرزاها) خدمات مختلف دیوانی انجام میدهند. میرزاها روسای دوائروه نشیان دولتی محسوب میشوند . پس از میرزاها مقامات مختلف در باری بشرح زیر است :

رئیس پزشکان داماد شاه و مورد عنایت خاص اوست. این شخص مواظب تندرستی شاه و ضمناً تأمین کننده وسائل خوشی اوست رئیس پزشکان ملقب به (حکیمباشی) و عضو شورای خاص سلطنتی است.

(شیخ الاسلام) ، رئیس کل روحانیون کشور است و قاضی شرع و

رهبر شیعیان و هم طراز بامفتی قسطنطنیه پیشوای سنیان است.



شیخ الاسلام

(ایشیک آغاسی) یانسقچی باشی رئیس کل تشریفات و انتظامات همواره حاضر به خدمت شاه است. دستاری به شکل خاص بر سر می گذارد بر کلاه او آیه ای از قرآن حاکی از وفاداری نوشته شده است. (نسقچی باشی) همواره چماقی از عاج که مایه تشخیص اوست در دست دارد. ابلاغ فرامین شاهانه به صاحب منصبان دیوان و احضار کسانی که باید شرفیاب شوند به عهده اوست. ضمناً وظیفه تأمینات

اردوی شاه درسفر نیز با اوست.
 (ایشیک آغاسی) چندتن فراش باشی، و آنها نیز به نوبه فراشانی
 زیر دست دارند. وظیفه فراشان بر افراشتن خیمه و خرگاه سلطنتی
 است.



نسقچی باشی (رئیس تشریفات)

مهماندار باشی موظف است که از بدو ورود سفیران بی گانه به ایران
 از آنها پذیرائی کرده و حوائج ضروری شان را بر آورد. مهماندار

تقاضاهای سفیران را به دیوان عرضه کرده و یادداشتهای آنان را به وزیران تسلیم می‌کند.

مهمانداران دون پایه‌ای نیز زیر دست مهماندار باشی به انجام وظیفه مشغولند. معمولاً در ایران لقب مهماندار به همراهان یا نگهبانانی که برای حمایت بیگانگان می‌گمارند داده می‌شود. گاهی شاه از نظر احترام و تشخیص سفیران دول خارجی فلان شخصیت بزرگ دربار را بعنوان مهماندار تعیین می‌کند.

مهردار باشی، مهرهای سلطنتی را از گردن آویخته و فرامین شاه را بدان مأمور می‌سازد.

میر آخور باشی یا مسئول اصطبل مخصوص، سابقاً از مزایای بیشماری برخوردار بود، زیرا اصطبل سلطنتی بنا بر رسم دیرین پناهگاه و محل تحصن مجرمین محسوب میشد. البته مجرمین بدون رضایت (میر آخور) نمی‌توانستند در اصطبل بمانند. این رسم از مدت‌ها پیش منسوخ شده است و دیگر مجرمین در ایران نمیتوانند پناهگاهی برای فرار از کیفر پیدا کنند. حتی درهای حرمسراها نیز که سابقاً کسی حق ورود بدان نداشت امروزه با اولین دق الباب برای جستجوی مجرمین که احتمالاً بدانجا پناهنده شده‌اند باز می‌شود. به خود من بارها اجازه دادند که برای پیدا کردن سربازان فراری از جنگ به اینکار مبادرت و رزم. ولی من هرگز شخصاً از این حق استفاده نکردم، بلکه بیشتر پیرزنانی را که بدانها اعتماد داشتم بدینکار می‌گماشتم.

خواجه‌باشی^۱ یا رئیس خواجه سرایان نیز نفوذ فراوانی دارد. حتی رجال عالیرتبه درباری نیز او را محترم می‌شمارند. خواجه‌باشی بنا بموقعیت خویش به حرمرسا راه دارد. گاهی به عنوان مأموریت در سراسر کشور بسیر و سیاحت می‌پردازد، و از نمایندگان خویش درباره دختران زیبای هر محل اطلاعات لازم کسب می‌کند و آنها را والدین - شان را به نحوی برای فرستادن دختر خود به حرمرسرای شاه راضی می‌کند. ضمناً بخانه‌های اعیان و اشراف نیز سرکشی می‌کند تا دخترانی را که شایسته شاه یا شاهزادگان بدانند به حرمرسا دعوت کند. بخوبی میتوان حدس زد که از این راه خواجه‌باشی مداخله هنگفتی دارد و هر يك از بزرگان هدایای قابل ملاحظه‌ای به وی تقدیم می‌کنند تا بدانوسیله کسان‌شان به حرمرسرای شاه یا شاهزادگان راه یابد.

ناظر باشی مسئول اداره اموال سلطنتی است. بازرسی داخلی کاخها و انتخاب یا تعویض نوکران در صلاحیت او است. او دندار باشی (اطاقدار باشی) مسئول حفاظت کاخها و تنظیم وسائل حرکت برای سفر یا شکار است. افسر زیر دست او مشعل‌دار باشی مسئول روشنائی کاخها است و خود رئیس مشعلداران به شمار می‌رود.

شکارچی باشی یا میرشکار مسئول اداره امور مربوط به شکار است. زیر دست او سگبان باشی نگهبان سگان شکاری و تازیان و طاوس خان آقا مسئول رسیدگی و نگهداری بازهای شکاری است.

۱- لفظ خواجه به معنای سالخورده است، ایرانیان آنرا مترادف اشخاص

خنثی می‌شمارند.

منجم‌باشی یار رئیس اختر شماران مسئول تنظیم تقویم و تعیین ساعات سعد ونحس ونفوذ ستارگان در اعمال بشری است. هر بار که شاه قصد سفر، شکار یادید و بازدید کند باوی مشورت می‌کنند تا ساعت سعد را تعیین کند. هنگامی که ساعت نحس را بدانند با تمام قوا از عزیمت شاه جلوگیری می‌کند. فتحعلیشاه مرد با سوادی است ازینرو شاید تمکین وی به ترهات منجم‌باشی به نظر عجیب آید. ولی مسلم است که شاه ایران چنان ایمان و اعتقادی به پیشگوئی منجم دارد که بدون صلاح‌دید منجم‌باشی حاضر نیست از آستان در حقی تاده سال نیز پای بیرون گذارد. منجم‌باشی این مرد فریبکار و دغل در دربار بیش از هر کس مورد توجه است. او به نقطه ضعف شاه پی برده است و ازینرو شاه را چون موم نرم در دست دارد.

شاهزاده عباس میرزا پسر فتحعلیشاه اعتقادی به گفته منجمین ندارد ولی از نظر مصلحت سیاسی به تقویم منجمی که وفاداری خود را نسبت بولیعهد ثابت کرده است مراجعه می‌کند. البته منجم مزبور خود از درجه اعتقاد عباس میرزا نسبت به اختر شماری باخبر است. چه روزی که ولیعهد عزم سفر کرده بود منجم ندانسته پیغام داد که ساعت سعد نیست. ولی عباس میرزا او را احضار کرد و فرمان داد که او را به چوب و فلک به بندند و پنجاه ضربه چوب بر کف پایش زنند. ضمناً بوی اخطار کرد که هر بار فال بد بزنند به همین کیفر خواهد رسید. از آن پس دیگر خلاقی از منجم سر نزده است و ولیعهد از وجود منجم فقط برای بهبود در روحیه سر بازان خود استفاده می‌کند.

انباردار باشی مسئول نگهداری ذخیره خوار و بار و مواد

غذائی است.

به پز باشی در شغل آشپزی و قهوه‌چی باشی در تهیه دسر و قهوه
و چای و شربت زیر دست انباردار باشی کار می‌کنند.
صندوقدار باشی مسئول نگهداری لباسهای و هدایائی است که
بشاه تقدیم میشود. این شخص صورت ریز اجناسی را که شاه از دیگران



شاطر باشی

می‌پذیرد و یا بدانان می‌بخشد نگه‌می‌دارد و همراه صورت‌خرج و دخل را

به رؤیت ناظر باشی و او بنوبه خود دفتر هارا برویت خزانهدار کاخ میرساند و خزانهدار نیز به شخص شاه حساب پس میدهد.

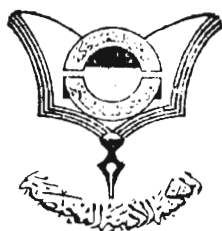
شاطر باشی سردسته شاطران محسوب میشود شاطرها جوانان تیز دو و زبر و زرنگی هستند که پیاده پیشاپیش اسب شاه حرکت می کنند. تعداد آنها صد نفر است و هر يك كلاه مخصوصی بر سر و چماق کوتاهی در دست دارند. هنگامی که شاه باتشریفات رسمی حرکت می کند شاطرها در دو طرف اسب او بدنبال هم قدم برمیدارند، شاطر باشی پیشاپیش همه آنهاك قدم آنها را منظم میسازد. شاطر باشی مواظب است که کسی بدون اطلاع تقاره چی باشی که بدنبال اوست به موکب شاه نزدیک نشود. آنگاه مقامات عالی لشگری شروع می شود. این مقامات را گاهی شاهزادگان بلا فصل اشغال می کنند. (بیوک سردار) فرمانده کل قوا و توپچی باشی فرمانده توپخانه است. در هیچ کشوری سلسله مراتب و احترامات مقامات بمانند ایران نگهداری نمیشود. نه تنها مقامات لشگری و کشوری به حفظ شئون و احترامات مقامات مختلف پا بندند بلکه افراد عادی نیز در این مورد دست کمی از آنها ندارند. غرور و خودخواهی ایرانیان به هر درجه ای هم باشد هرگز قدم جلو تر از کسانی که از حیث مقام اجتماعی یا ثروت از آنان برتر باشند نمی گذارند. این احساسات در دل های افراد ارتش غیر منظم چنان ریشه عمیقی داشت که امکان زدودن آن و ایجاد انضبات نظامی ارتشهای منظم امر مشکلی به نظر میرسد. مثلاً گاهی برخی از استواران متشخص تر از افسران بودند. نمیدانید من با چه زحمتی توانستم درجه داران را متقاعد سازم که باید به افسران مافوق خود سلام نظامی دهند.

تنها در این مورد فرمانبرداری و آرزوی قلبی شدید ایرانیان به خدمت نظام بیاری منشتافت. با اینحال این امر موجب محدودیت‌هایی گشت که نتوانستم بر آن فائق شوم. افسران و درجه‌داران حق داشتند که در غیر ساعات خدمت لباس شخصی بپوشند. در اینحال تشخص اجتماعی احیاء میشد، و غالباً افسران مجبور بودند که در برابر درجه‌داران زیر دست خود سرپا به حال احترام بایستند.

هنگامیکه وزیران، یا خوانین وابسته به دربار به نقطه‌ای دور از محل اقامت خود بروند از آنها استقبال به عمل می‌آید. دسته تشریفاتی کم و بیش معتبری بسته به مقام مسافر به فاصله کمی پیشاپیش وی حرکت می‌کند، سپس حکام و یاداروغکان و صاحب منصبان وابسته به بگلربگی به دیدار آنان می‌آیند. ضمناً بگلربگی سفره خانه‌ای به خرج خود برای تازه وارد ترتیب میدهد. اگر نمایندگان شخص شاه به شهری وارد شوند معمولاً هدایائی به آنان تقدیم می‌شود تا نظر شاه را نسبت به بگلربگی‌ها مساعدتر سازند. ضمناً چون غالباً حکام مایلند که جلب رضایت مقامات درباری را بنمایند مهماندارانی برای تازه واردین تعیین می‌کنند و در برآوردن امیال و آرزوهای آنان بهیچوجه قصور نمی‌ورزند. هنگامیکه نمایندگان شاه از ایالتی به ایالت دیگر قدم بگذارند مهمانداران عوض می‌شوند و مراسم پذیرائی و احترام از جانب حکام ایالت جدید به جای آورده می‌شود. این تشریفات که شاید برای اروپائیان ملال‌آور باشد در ایران امری مطلوب و معمول است. هر کس که پابند رعایت حال و افتخارات خویش است هرگز از ادای احترام به دیگران قصور نمی‌ورزد. دامنه

آداب دانی حتی تاده‌کده‌ها نیز کشیده می‌شود. دهقانان ساده‌دل نیز هر يك به نوبه خود نسبت به همسایه خویش احترامات شایسته‌ای به جای می‌آورند و توقع احترامات متقابلی از آنان دارند.

پایان ترجمه تهران ۱۳۳۶ ر ۱۲۵



((فهرست مطالب))

توضیح ناشر فرانسوی	صفحه ۳
دیباچه	« ۴
سر آغاز	« ۱۰
فصل اول : وضع کنونی ایران و بررسی عهدنامه اخیر	« ۳۰
فصل دوم : آب و هوا و خلق و خوی مردم ایالات مختلف ایران	« ۳۹
فصل سوم : کاهش جمعیت ایران و علل موجبات آن	« ۴۵
فصل چهارم : مردان و زنان ایرانی	« ۵۲
فصل پنجم : گرما به های ایران	« ۶۶
فصل ششم : اهل حرم ، زنان عقدی، کنیزکان و کار	
وسر گرمی آنان	« ۷۳
فصل هفتم : بناهای ایران	« ۷۶
فصل هشتم : کاروانسراها	« ۸۳
فصل نهم : بازارها	« ۸۸
فصل دهم : اغذیه و مشروبات ایرانی	« ۹۲
فصل یازدهم : ضیافت ها و آداب غذا خوردن	« ۹۷

- فصل دوازدهم : قهوه و قیلان
- ۱۰۹ « فصل سیزدهم : اثاث البیت ایرانیان
- ۱۱۳ « فصل چهاردهم : دارائی و طرز تقسیم ارث
- ۱۱۸ « فصل پانزدهم . مراسم نامزدی و عروسی
- ۱۲۵ « فصل شانزدهم : طلاق و وضع بیوه زنان
- ۱۲۸ « فصل هفدهم : مذاهب متنوعه در ایران
- ۱۴۰ « فصل هیجدهم : روز جمعه و عبادات
- ۱۴۴ « فصل نوزدهم : روحانیون ، سیدها ، حاجیان ، دراویش و فقیران
- ۱۵۴ « فصل بیستم : نوروز و رمضان و محرم
- ۱۷۶ « فصل بیست و یکم : درباره فتحعلیشاه و زنان و فرزندان او
- ۱۹۴ « فصل بیست و دوم : شاهزاده عباس میرزا و لیهید ایران
- ۲۰۵ « فصل بیست و سوم : اخیارات شاه ، قوانین و دستگاه قضائی
- ۲۱۷ « فصل بیست و چهارم : دربار ، مقامات عالی ، سلسله مراتب